

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

تقوین

شماره فوق العاد سال نو

مجله هفتگی. شنبه ۳ حمل ۱۳۵۳

قیمت يك شماره - ۱۳ - افغانی



امسال تازه روی سر آمد همی بهار
هنگام آمدن ته بدیگوته بود پار

بهار پر شکوه امسال، که شکوهش
از پیروزی بزرگ ملت، افغان
(نظام جمهوری)
بارور گردیده، بتمام هموطنان
گرامی مبارک باشد

پیام رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت سال نو تصمیم قاطع، خلل ناپذیر و دوامدار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

خواهران و برادران گرامی !

اولین نوپار جمهوریت افغانستان
ونخستین روز سال نورایشماخواهران
وبرادران عزیز در هر گوشه و کنار
مملکت و در هر نقطه ای از نقاط جهان
که هستید از طرف خود و رفقای همکار
خود صمیمانه تبریک میگویم و توفیق
افراد ملت و کارکنان دولت جمهوری
را برای رسیدن به هدف های مشترک
ملی که سربلندی وطن و سعادت مردم
ما را تضمین و تامین میکند، از خدای
بی نیاز مسئلت مینمایم.

سالیکه گذشت یکی از سالهای
تاریخی بود که سرزمین کهنسال ما در
طول تاریخ چندین هزار ساله خود
بارها، شاهد آن بوده است. در ۲۶-
سرطان سال گذشته انقلاب بزرگ
تاریخی ما که فقط و فقط از اراده ملت
افغانستان سر چیده گرفته بود
به نیروی همت و سر بازی اردوی-

فداکار وطن رویکار آمد و با چنان
یک استقبال گرم و احساسات
پر شور و پشتیبانی صمیمانه از طرف
تمام طبقات مردم بخصوص جوانان
منور و وطن پرست روپرو شد که
جذات خود دوتاریخ کشور ما بی نظیر
بود و خاطره آن برای هر فرد افغان
افتخار آمیز و فراموش ناشدنی باقی
خواهد ماند.

سوال مهم برای زندگی شرافتمندان

دورتر و این انقلاب ملی نظام برقی
جمهوری در کشور پر قرار شد و در
روشنی این نظام جدید تا آنجا که
در چند ماه گزرشته امکان داشت از
یکسو در راه حل مشکلات گوناگون و
متعددی که از رژیم سابق پیاد گسار
مانده بود قسم های نسبتاً مؤثری،
برداشته شد و از سوی دیگر بمنظور
اعمار یک افغانستان نوین که بتواند

حیثیت ملی خود را که شایسته آن است
حفظ کند، یک سلسله تحولاتی در
حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی
جامعه در ظرف همین چندماه مختصر
آغاز شد که البته به لطف و پشتیبانی
بی شایبه هموطنان عزیز دوا خواهد
داشت. سوال مهم، این است که یک
ملت در شرایط کنونی جهان و موافق
با عصر ماحطور میتواند شرافتمندانه
و آبرومندانه زیست کند و برای رسیدن
به آن هدف عالی، چهوظایف و مکلفیت
هرا انجام دهد.

طبعاً نمیتوان این سوال مهم را به
چند سطر مختصر به تفصیل جواب
گفت، اما یقین است که با داشتن شعور
ملی، تحلیل و تشخیص درست مافع
ملی، تأمین وحدت نظر و عمل و از همه
مهمتر تصمیم قاطع، خلل ناپذیر
و دوامدار یک ملت میتواند او را به هدف
عالی اش بالاخره برساند و با کم
از کم نزدیک سازد.

لطفاً ورق بزنید

اولین شرط وصول بمقصد

پس از تجارب تلخ تاریخ امیدوارم تصمیم قاطع ملت افغانستان همین باشد.

برای ملتی که تازه در راه تکامل قدم نهاده و هنوز مشکلات و مسئولیت های بزرگی در پیش دارد، اولین شرط

وصول به مقصد درک و تشخیص نقایص و نقاط ضعیف خود، سپس تلاشی و

کوشش برای تکمیل نقایص و اصلاح آن نقاط ضعیف است.

ملتی که نخواهد و یا نتواند نسای

رسانی های خود را درک ویا در صورت

درک کردن با ایمان کامل و عزم قوی

در اصلاح آن نکوشد هر سعی و تلاشی

که برای رسیدن بکمال مطلوب خود

می کند ممکن بی ثمر باشد، بنا براین

هر یک از ما، در هر جای، هر وظیفه و

مقامی که هستیم، باید قبل از هر

چیز این شهادت را داشته باشیم

که در پی درک نقایص شخصی و ملی

خود برای و به اصلاح آن از صمیم

قلب بپردازیم.

در این صورت میتوانیم به لطف خدا

مطمئن باشیم که به زودترین فرصت

به اهداف عالی خود خواهیم

رسید.

هموطنان عزیز!

همانطوریکه استقرار نظام جمهوری

ما محصول فداکاری جمعی از فرزندان

جانباز و شجاع وطن است و تکامل

این نظام نیز مستلزم فداکاری

و زحمت کشی نه تنها آنها بلکه هر

فرد افغان است که امیدوارم با رعایت

مصالح اجتماعی مملکت و منافع اساسی

جامعه ما را به سر منزل مقصود نزدیک

تر سازد.

وقتی پای مصالح کشور و منافع مردم در میان می آید، مسئولیتی بس بزرگ و مهم متوجه تمام افراد میشود

که به موجب آن هر کدام به نوبه خود به اندازه توان خود و به تناسب مقام اجتماعی خود باید در رعایت مصالح مملکت بکوشند و منافع جامعه خود را حفظ نمایند تا از این راه خدمت شایسته ای به مردم و وطن خود نموده باشند.

وظیفه است واقعی فداکار است

در بعضی از موارد امکان دارد که

مصلحت ملی با منافع شخصی بر خورد

کند و در این مورد است که شخص وطن

پرست واقعی از فداکاری کار میگیرد

و برای مصلحت و نفع عامه از نفع شخصی

و خصوصی چشم می پوشد. تاریخ

نشان میدهد مللیکه عزم کرده اند

متکی بخود شوند، منابع شان را بکار

بندازند و برای خود یک زندگی ملی

بسازند و در این راه از هیچ نوع

جدوجهد دریغ نکرده اند، حتما موفق

گردیده اند. چرا ملت افغانستان از این

روش پیروی نکند؟

چرا حالا که فصل جدیدی در زندگی

ما باز شده، بایک تصمیم خلل ناپذیر

مانند ملل دیگری که مثل ما و هم دوش

ما آغاز کردند، بسوی ترقی پیش

نرویم؟

خدمت به اکثریت از وظایف عمده:

بجاست تادر این طلیعه فصل دل انگیز

بهار از دهقانان و زارعان نجیب، این

خدمتگاران جامعه که هم در پیشرفت

و استواری بنیان اقتصادی مملکت نقش

بارز و برجسته دارند و هم سرسبزی

و شادابی هر گوشه و کنار مملکت را عرو

ق گردیزی و تلاش های خستگی ناپذیر

ایشان است، با حق شناسی یاد کنیم

و اهمیت وجود این عناصر مفید و مهم

اجتماع را بهتر و بیشتر درک نماییم. بخصوص که اکثریت نفوس کشور ما را

که تا حال در حقیقت یک کشور

زراعتیست همین طبقه زحمتکش تشکیل

میدهد لذا دولت جمهوری همانطوریکه

با و ها گفته است خدمت به اکثریت

مردم افغانستان را که این طبقه

زحمتکش جزو مهم آن محسوب میشود

یکی از وظایف عمده خود می شمارد.

امیدواریم تلاش های مداوم دولت

در راه بهبود وضع حیاتی و اجتماعی دهقانان

به نتیجه برسد و یک تحول مثبت و سالم

در زندگی ایشان وارد شود تا حق

شناسی جامعه از این خادمان حقیقی وطن

واقعا تحقق پیدا کند.

فرزندان افغانستان!

وطن و نظام نوین جمهوری ما ز همه

ما انتظار دارد همانقدر که وظایف

و مسئولیت های آینده ما دشوار و

سنگین است به همان تناسب جلد

ما باید بیشتر عزم ما خلل ناپذیر

همت ما عالیتر باشد. فراموش نکنید

آنچه را که گذشته مان مانع انجام داده اند

و امروز ما آنرا قضاوت میکنیم آنچه را

امروز ما انجام میدیم فردا در معرض

قضاوت تاریخ و نسل های آینده قرار

خواهد گرفت. خدا نکند که بعضی و

خدا و در پیشگاه قضاوت تاریخ شرمند

و سرافکنده باشیم.

در خاتمه یکبار دیگر حلول سال نو را

به همه شما و به همه آن بواداران پشتون

و بلوچ که مشغول بیکار ملی خود

میشوند و همه مردمان گیتی از صمیم

قلب تبریک میگویم.

تاما دارم این سال نو برای همه

مردمان جهان، سال صلح و نیکی

باشد.

سر بلند باد افغانستان، پاینده

باد جمهوری.

الاستغیر نظم نو

نوبهار آمد طبیعت تازه سازد روزگار
سبزه روید. لاله خندد. از غولسپوشد قبا
انقلاب افت میان لاله رویا چشم
نوبهار امسال زانک تازه دلارد در دهن
دوره خلعت سر آمد. نوبت عشرت رسید
سردمهر برانگشت لکن زمان یکست
روزگار تحکام با هر یک دیگر گذشت
سیر گلگشت بهار لعل بعد ازین فرحت افزاست
بعد ازین غنچه محبت عشق دست بر روی
قامت با هم نکرده دیگر از این دگر
سبز کرد و بخت با چرخ منجین نجیب
رخت بند بعد ازین بخت سیرین مرز دوم
دست بهمت برزند برنا و پیر این طغ
اغش یاب برستند لکن ناز نفر و دگر
بعد ازین زانک بهار از تیره باشد جدا
نازم لکن بهمت بلند راه با غم متین
لکن جلوه زور با آتیا و شک مردمی
کار مردم بعد ازین در دست لکن خیریت
اختلاف رنگ و تبعیض از نظم کرد و بدین
روشن تر تو افکند دست بر تکراری

مربازانک بهار خرمافصل بهار
لاله لکن کعبه صحار منجین کرده و لکن
خرمی جوش ز باغ دشت تلک لکن زار
از سر و برک چرخ فرحت فراید اشعار
بعد ازین پیر و جلوه کرد به عشرت کامکار
ملت انقلاب است آورد جام افتخار
خند رویان کلمه لکن را سر آمد انتظار
چشم آن روشن وطنه لکن بهر خرم بهار
کام جان شیشه شعله لکن صوت شیرین
بعد ازین بر بنیادان نیست نجیب
سرخ کرد و روزگار در نزد افراست و تبار
پار در نجیب کرد طالم مردم شکار
تا بر سبزه لکن خاره این خازن زار
بعد ازین داد و مردت و طغ کرد و شعار
بعد ازین نجیب نهان سیر شعله لکن استوار
سرخ در خدمت میهن پاشه مرد و لکن
رستخیز نظم نو آورد در افغان دیار
خدمت مردم لکن تها مدد اعتبار
جدایب از طغ باشد با هم دوست
بعد ازین سرشار باید زیست با غر و قار

سرشار روشنی

با فراشتن علم روضه شاه ولايت مآب

ميله گل سرخ مزار شريف آغاز گرديد

ميله عنعنوی و باستانی اول
حمل ضمن مراسم با شکو هی

افتتاح گردید .

ميله عنعنوی و باستانی اول حمل پس از تلاوت چند آیه از قرآن عظیم الشان ساعت ده قبل از ظهر اول حمل ضمن مراسم باشکوهی در خیرخانه مینه برگزار شد.

همچنان بعد از انجام مراسم این روز نهالسانی با غرس نهال های زینتی در ساحه خیرخانه مینه آغاز گردید.

در محفل روز دهقان بدعت وزارت زراعت و آبیاری بعضی از اعضای کابینه، مستوفی ولایت کابل، کابل بناروال بعضی از مامورین عالی رتبه و برخی از خارجی های مقیم کابل اشتراک ورزیده بودند.

شاعلی جیلانی باختری وزیر زراعت در بیانیه افتتاحیه خود ضمن اشاره به پیروزی کشور دینی پرتامین رژیم جمهوریت از فعالیت های هشت ماهه وزارت زراعت و آبیاری بطور مفصل یاد آور شد.

پیرامون میله گل سرخ مزار شریف ارائه نمود و شماره فوق العاده روز نامه بیداره حاضرین توزیع گردید.

دولت جمهوری در جهت اعتلای کشور عزیز خواستار گردید .
بعدا تورن جنرال گل محمد غریبیار



علم مبارک در حال افراشتن

با فراشتن علم روضه مطهر شاه ولايت مآب و بدعای پیروزی نظام نوین و ترقی و سعادت افغان نستان صحت و سلامت زعيم بزرگ ما شيا غلی محمد داؤد میله باستانی گل سرخ مزار شريف صبح روز اول حمل آغاز گردید. علم روضه شاه اولیا ساعت هشت و بیست دقیقه صبح در حالیکه موزیک سرود ملی را نواخت توأم باشلیک های توپ در میان اوج احساسات و شادمانی هزار ها نفر از مردمان نقاط مختلف کشور و وسیل سیاحین ممالک جهان افراشته شد.

در آغاز مراسم آیاتی چند از قرآن عظیم الشان قرائت گردید و متعاقبا شيا غلی محمد عالم نوابی والی بلخ بیانیه ای مبنی بر استقبال سال نو و افتتاح میله باستانی گل سرخ ایراد نمود و طی آن همکار ی مردم را در تطبیق پروگرام های نافع و فعا لیت های عام المنفعه

نتایج بررسی دو سیه های ۹۴۵
محبوس ولایت کابل به مراجع
مربوطه خبر داده شد

بررسی دو سیه های مربوط به ۹۴۵ نفر محبوسین و توفیق شدگان ولایت کابل توسط هیات های مختلط وزارت های عدلیه و داخله انجام یافته و نتیجه آن به مراجع مربوط خبر داده شده است.

شاعلی عنایت الله ابلاغ عضو شورای عالی قضا و رئیس کمیته بررسی احوال محبوسین گفت نظر بایجابات نظام نوین و توجه به تسریع در عمل و جلوگیری از تراکم دو سیه ها و بی سر نوشت ماندن متهمین قبل از مقام دولت جمهوری فرامی در باره بررسی احوال محبوسین صادر گردیده بود که به موجب آن هیات مختلط وزارت های عدلیه و داخله به تمام ولایات کشور اعزام گردید و بعد از غور و بررسی در زمینه تصمیم شان رابه مراجع مربوط خبر داده اند.

موصوف گفت يك تعداد زیاد دو سیه های مربوط ولایت کابل نظریه کثرت آن که از مدتی لاینحل مانده بود تحت بررسی هیات قرا و گرفته و نتایج به مراجع مربوط خبر داده شد. شيا غلی ابلاغ علاوه کرد برای جلوگیری از تراکم دو سیه ها و معلوم شدن سر نوشت

متهمین بعد از این راپور اجرا ات محاکم وقتا فوقتا از طرف مسئولین اداره قضای وزارت عدلیه اذیابی میشود تا عدالت به شکل واقعی آن تامین شده باشد و این اذیابی در تنظیم بهتر رویه قضایی تاثیر مهمی خواهد داشت.

در طول سال جاری محکمه
ابتدائی چار ده ی ۳۴۵۷۳۳۶
افغانی عا ید خالص به ست آورده
است

محکمه ابتدایه چهار دهی مبلغ سه میلیون و چارصد و پنجاه هفت هزار و سه صد بیست و شش افغانی از فروش محصول و تاقیطی سال ۱۳۵۲ عواید خالص نموده و در طول این سال ۱۵۷ دو سیه جزایی راحل و فصل نموده است.

شيا غلی عبدالله قاضی محکمه ابتدایه چهاردهی ضمن توضیح این مطلب گفت عواید امسال به مقایسه سال گذشته در حدود شصت هزار افغانی بیشتر میباشد که این عواید از مدرک فروش و تاقیطی مانند قبایله جات رسمی ابراء خط، نکاح خط، رسید خط و امثال اینها بوده که پول آن بحساب دولت تحویل شده است.

قاضی محکمه ابتدایه چهاردهی علاوه نمود همچنان ۱۵۷ فقره جزایی در طی سال جاری در این محکمه فیصله شده که به مقایسه سال ۱۳۵۱ یکصد و بیست و سه دو سیه اضافه تر بوده است.

از ماه اسد تاکنون

شش دستگاه اکسریز و جنرال تور
در شفا خانه های کشور به کار
اندا خته شده است .

«ژماه اسد تاکنون شش دستگاه جدید اکسریز و جنرال تور در شفا خانه های کشور بکار انداخته شده است .

يك منبع وزارت صحه گفت دستگاه های جدید اکسریز که قیمت مجموعی آن به بیش از ۹۳۱ هزار افغانی بالغ میگردد در دستاوردیم نسوان، مرکز اکسریز و شفاخانه های ولایات بادغیس، بلخ، فراه و ولسوالی کشم نصب شده است.

منبع گفت : وزارت صحه در پهلوی فعالیت های مرکز ولایات بیش از سی و شش مرکز اکسریز از نظر تکنیکی ترمیم گردیده و آماده فعالیت بیشتر شده است.

منبع گفت وزارت صحه در پهلوی فعالیت های که به منظور گسترش بیشتر ساحات طب و قایوی بعمل می آید برای افزایش خدمات معالجوی اکسریز های مرکز و ولایات را مجهز تر میسازد .

نامه نگار باختر علاوه میکند روضه شاه ولايت مآب چاره های شهر مزار شريف بالاحصار، پارکها و تاق طفر جمهوریت که ضمن مراسم خاصی افتتاح شده بود بایریق ها و چراغها تزئین شده بود.

نامه نگار باختر از قول يك منبع ترافیک اطلاع میدهد که از هفته گذشته تا صبح روز اول حمل بیش از دوازده هزار بس تیز رفتار و واگون از نقاط مختلف کشور مسافران را بمزار شريف انتقال داده اند.

وی گفت با وجود کثرت ترافیک تا قبل از ظهر روز اول حمل اطلاع کدام حادثه ترافیکی داده نشده است .

قوماندان قوای نمبر ۱۸ درباره شخصیت بزرگ و مقام والای حضرت علی کرم الله وجهه سپهسالار عالیقدر اسلام بیاناتی ایراد نموده ضمن اظهار تبریک سال نو و نوبهار جمهوریت ترقی مملکت و آسایش مزید مردم را از بارگاه ایزد متعال استدعا کرد.

در ختم مراسم دعایه ای توسط مولوی عبدالقدیر شهاب معاون مسلکی اداره عالی اوقاف وزارت عدلیه خوانده شد و حاضرین اعتلای کشور را در بر تو نظام نوین تحت رهنمائی زعيم بزرگ ما از خداوند بیشاژ تمنا کردند.

شاعلی وضوانقل تمنا مدیر عمومی اطلاعات و کلتور ولایت بلخ در شروع مراسم شرحی

جواب پیام رئیس دولت از طرف شاهنشاه ایران مواصلت نمود

اخیراً به تعقیب پیام جوابیه اعلیحضرت شاهنشاه ایران که خبر آن چندی قبل نشر شده بنا علی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق نیز پیامی فر ستاده اند که مفاد آن چنین است :

تیلگرام برادرانه شما را با نهایت احترام تسلیم شدم ازین اهتمام بزرگ شما اظهار شکران مینمایم.

بنیاد علی احمد حسن البکر علاوه داشته اند که برای حل مشکلات از راه مسالمت آمیز مطابق قانون و بیجان های بین المللی با رعایت جلویگیری از خون ریزی بین مسلمانان و خدمت برای برقراری روابط حسن همجواری بین دو کشور عراق و ایران حاضر و آماده میباشیم. در خاتمه مراتب تقدیر و احترامات خالصانه ام را به آن برادر گرامی تقدیم میدارم.

مسلمان متائیم. امید داریم که آتش ریس فعلی سر آغاز فصل نوین در روابط بین دو کشور باشد.

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پایان پیام جوابیه خویش آرزوی تند رستی را برای بنیاد علی رئیس دولت، پیشرفت ملت افغانستان از خداوند مسألت نموده و علاوه داشتند که مساعی خیر خواهانه بنا علی رئیس دولت و همچنان کوششی که برای اعتلای کشور افغانستان مبذول میدارند بزرگترین موفقیت باشد.

خبر دیگر حاکی است که :

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد در جواب پیام بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به سران کشور های دوست عراق و ایران راجع به تصادمات نظامی که در سرحدات آن دو کشور چندی قبل رخ داده بود

و همواره معتقد بوده هستیم که حل اختلافات بین کشور ها جز در محیط آرام و به مسالمت ممکن نیست.

آن حضرت با مسئولیت خطیر و تجربه دیرینی که دارند بهتر از هر شخصیت دیگر باین امر وقوف حاصل نموده اند که سیاست دولت شاهنشاهی ایران پیوسته براین اصل استوار بوده که با کشور های همسایه نه تنها در صلح و مسالمت بسر برد بلکه با دوستی و با همکاری نزدیک و سود مند به تلاش مردم ایران و مردم کشور های منطقه برای رسیدن به زندگی بهتر و شایسته تر کمک کند.

اعتقاد ما بر اینست که وجود اختلافات بین کشور های همسایه بسود آنان نیست چون ما قلباً و عقیلاً از خو نریزی بین برادران

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داده است که در جواب پیام بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به سران کشورهای دوست ما ایران و عراق راجع به تصادمات نظامی که در سرحدات آن دو کشور رخ داده بود و خبر آن چند روز قبل نشر گردید اخیراً پیامی جوابیه از طرف اعلیحضرت محمد و شاهی پهلوی شاهنشاه ایران مواصلت نموده که مفاد آن چنین است :

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پیام خویش نوشته اند که تیلگرام آن برادر گرامی که حاکی از احساسات اخوت اسلامی و در عین حال دال بر درود اندیشی و جهان بینی آن حضرت است با اعتنان دریافت گردید. مانیز بان برادر ارجمند در مورد مذکور توافق داریم

پیامهای تبریکه تعاطی گردیده است

باجو ر پشستونستان آزاد شمالی، صافی، شینوار و خانزادگان، سور کمر، الفریدی، شینوار تیرا و خیبر، بزرگان و رکزی و پروچکنی تمام قبایل مومند همچنان مشران مناطق پشینی، وزیر، مسید و داور پشستونستان آزاد و سلی، تمام بزرگان منطقه کورم و به همین قسم تمام مشران قبایل پشستون و بلوچ

ایالت بلوچستان پشستونستان محکوم جنوبی و مشران چترال طی پیام ها بی که عنوانی حکومت ارسال نموده اند به مناسبت حلول با سعادت سال نو ۱۳۵۳ مراتب تبریکات شانرا به بنا علی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری و صدراعظم بنیاد علی محمد داؤد افغانستان صمیمانه تبریک گفته و اعتلای مزید افغانستان و آسایش بیشتر ملت افغان را تحت قیادت مدبرانه بنیاد علی محمد داؤد در پرتو نظام نوین و مسعود کشور آرزو نموده اند.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که پیام های تبریکه به مناسبت حلول سال نو از طرف سران و صدراعظمان کشور های دوست عنوانی بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم مواصلت نموده است.

همچنان تیلگرام های تبریکه به همین مناسبت از طرف بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم عنوانی اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران و بنیاد علی امیر عباس هویدا صدر اعظم آن کشور به تهران مطایره شده است.

طبق یک خبر دیگر :

بزرگان قبایل مختلف پشستون و بلوچ طی پیام هایی حلول سال نو را به بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، اعضای حکومت و تمام مردم افغانستان تبریک گفته اند.

یک منبع وزارت امور سرحدات گفته که اقوام سالارزی، ماموند، اتمانخیل، چارمنگ

پخته کاران ولایات از تصویب تزیید

قیمت پخته استقبال کردند

پخته کاران ولایات کشور از تصویب تزیید قیمت پخته دانه دار در گماین سال آینده که بمقصد حمایت و تقویت به بنیه مالی زارعان صورت گرفته استقبال کرده آنرا مظهر اراده دولت جمهوری ما خوانده اند.

نامه نگاران باختر از ولایاتیکه زرع پخته در آنجا صورت میگیرد ضمن مصاحبه با پخته کاران اطلاع داده اند زارعان این اقدام دولت را که بمقصد تشویق، حمایت، تقویت به بنیه مالی پخته کاران و انکشاف زرع پخته بعمل آمده مفید و ارزنده خوانده اند.

همچنان زارعان توزیع کود وادویه ضدافات پخته و پنبه دانه را برای انکشاف زرع پخته عامل بزرگ خوانده اند.

ولایاتیکه از نگاه زرع پخته مساعد شناخته شده عبارت است از کندز، تخار، بفلان، بلخ، سمنگان، جوزجان، هرات، بادغیس، فراه، هلمند و کندهار.

۱۳۵۳ سال

بودجه تصویب شوه

دولت در رئیس او صدراعظم بنیاد علی محمد داؤد به مشری دوزیرانو عالی مجلس افغانستان جمهوری دولت ۱۳۵۳ سال عادی و انکشافی بودجه تصویب او منظوره کرد.

دعالمی وزیر بنیاد علی سید عبداللہ وویل: چه د ۱۳۵۳ د کال بودجه کی ۱۳۵۲ کال به مقایسه په عایداتو کی په سلوکی ۱۲ به شاوخوا کی او په انکشافی بودجه کی په سلوکی ۱۵ به پاسبه لس زیاتوالی راغلی دی.

دوزیرانو عالی غونډی :

ددانه لرونکی پوښی دیبی زیاتوالی تصویب کرد

گرامه گیری ۱۷ افغانی زیاتوالی راغلی دی. همدغه شان د دوزیرانو عالی غونډی په هیواد کی د پوښی د کرنو دسیمو داستفادی د پاره د حاصلاتو د لوړولو په مقصد د ۲۱ زرو تنو کیمایی سری او د پوښی د ناروغیو او آفتونو سره د مجادلی په مقصد یوسلو او پنځلس تنه د «بی، اچ، سی» درملوتخصیص او ویش په آسانو شرطونو د پور په ډول تصویب کرد.

پدغه تصویب کی چه د کرنی او اوږو لگولو دوزارت په پیشنهاد شویدی یادونه شویده چه د پوښی د کرنی دیر ښه تخم دی هم د پوښی د شترکونو له لاری د پوښی گرونه وروته وویا ورکړی شی.

ددولت در رئیس او صدراعظم د ښو نظریو او د جمهوری دولت د لوړو هدفونو په اساس دوزیرانو عالی غونډی دراتلونکی کال د تلې د میاشتې د کمپاین د پاره ددانه لرونکی پوښی دیبی زیاتوالی تصویب کرد.

دغه تصویب له مخی چه په هیواد کی د کرنو د ترویج د تشویق حمایتی او دعالمی بنسټ د پیاوړی کولو او د پوښی د کرنی د پراختیا په مقصد شویدی لومړی سورت پوښه یومن چه ۷، کیلو او ۶۶، گرامه گیری بیه بی یوسلو او اته افغانی د دویم سورت دیوه من بیه ۱۰۵ افغانی او د دریم سورت دیومن بیه ۹۶ افغانی تثبیت شویده چه په دغه صورت په منځنی ډول په یوه من کی چه ۷، کیلو او ۶۶،



روشن افق سال ۱۳۵۳

یکانه چیزی که میتواند بر خط زمان بخصوص در حیات یک جامعه نقاط آغاز و پایان دوره ها و اعصار را حک کند و دوام درنگ ناپذیر زمان را فصل بندی نماید ، عمل اجتماعی انسان است .

و حالا که سالی را پشت سر گذاشتیم و با کامیابی گاه تند و گاه کند درجاده سال نو می رانیم باید ببینیم که سال گذشته را چه چیزی مشخص میسازد و سالی که با آن لحظه به لحظه به پیش میرویم چه چیزی از ما میطلبد .

آنچه سال هزار و سیصد و پنجاه و دورا در تاریخ ملت مادر خشخاش خاصی می بخشد و آنچه که بر خط زمان در آن سال نقطه ای پایان دوره تاریخی را حک می نماید و سر آغاز مرحله تازه و نوین را می نگارد همانا عمل اجتماع عظیم و فراموش ناپذیر بست که در بیست و ششم سرطان بار سال انجام شد .

انقلاب جمهوری افغانستان عزیز نه تنها سال گذشته را منتهی بخشد بلکه تا رنج سده پانزدهم هجری کشور را در نیمه دوم آن از نوفصل بندی کرد و روشن افق سالهای آینده را به وضوح نمایاند . درین مورد شما همدیگر را با بیانیه «خطاب به مردم» در شب اول سنبله بار سال است ، بیانیه ای که خط مشی عمومی و تکامل جامعه ما را ، مطابق به شرایط و قانون تکامل علمی جامعه ، در برابر چشم ما قرار داد .

ایراد این بیانیه و محتوای علمی و عملی آن در ساحت اقتصادی ، سیاسی اجتماع عی و دیگر جهات یکی از نشانه ها و مشخصات عمده بار سال است که نه تنها در چند سال گذشته سابقه نداشته و مورد توجه فرا ر نگرفته بلکه پس از استرداد استقلال افغانستان بی نظیر بوده و آغاز گر دوره تازه ای در حیات سیاسی و اجتماعی ملت ما محسوب میگردد .

یکی دیگر از مشخصات بار سال هما نسا کامیابی عملی مبتنی بر منطق تکامل اجتماعی است که با اساس ارزش های مندرج خط مشی جمهوری از همان روز اول تأسیس جمهوریت افغانستان تاکنون در گونه گون جهات زندگی اجتماعی اقتصادی و سیاسی کشور صورت گرفته است .

و حالا به روشن افق سال ۱۳۵۳ می نگریم .

چنان میتوان این سال را نمود بدو نقطه و میتوان بیروزمندانه به آن روشن افق به پایان سال رسید ؟

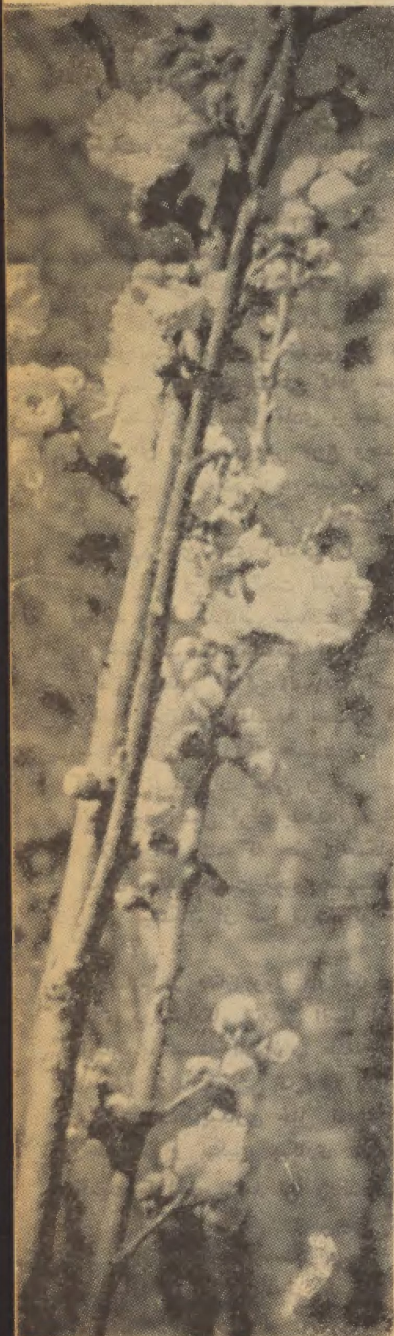
این امر در صورتی امکان پذیر است که ما با درک عمیق وظایف و وجایب سنگین و خطیر ملی خود ، آسین کار و فعالیت را بالا بزنیم و سالها را صرف به مفهوم چار فصل گذرانیم بلکه سال را به حدود زمانی تصور کنیم که درین محدوده انجام یک سلسله وظایف در جهت رفیع یسمانی ها و نارسا یها و مشکلات گوناگون زندگی اجتماعی و اقتصادی در برابر ما قرار گرفته است و این وظایف و وجایب را نباید سهل و ساده انگاشت .

در همین مورد در بیانیه «خطاب به مردم» چنین میخوانیم .

«ولی وضع آشفته و فلا کت باریکه رژیم گذشته به میراث ماند طالب و نایف سنگین از جانب ماست عقب ماندگی ها در همه شئون زندگی اجتماعی اقتصادی فراوان و بزرگ است که باید رفع گردد نارسایی های دیرینه های کار وجود دارد که باید اصلاح شود ، وضع اقتصادی کشور سخت برهم و درهم و بی نظم است ، مشکلات گوناگون در حیات اجتماعی مردم موجود است . دستگاه اداره دولت فوق العاده فاسد و فرتوت است . بی عدالتی های اجتماعی در کلیه ساحت های زندگی آشکار است ، فقر و بیماری ، بیسوادی در جامعه مسلط است . تبعیض و نابرابری نتایج نامطلوبی را به بار آورده است و بهین ترتیب همه مشکلات دیگر که باید حل گردد و صدها وظیفه میرم ملی که باید انجام گیرد .»

سال ۱۳۵۳ برای حل همه ی مشکلات و پیرا بلها خیلی کوتاه است ولی ما میتوانیم قسمتی از این مشکلات و پیرا بلها را با با نفع و به روح ایشاد و فداکاری و با عین ساختن حس وطنپرستی در خون و رنگ و پوست خویش در همین مدت کوتاه یعنی سال ۱۳۳۵ حل کنیم و به روشن افق که هم اکنون در برابر دیدگان خویش می نگریم ، برسیم .

راه روشن است و مخاطب راه را «خطاب» به همون چیز دیگری باقی نمانده فقط همینکه یکبار از خود و خود نگری خود اندیشیدن بر آید و به انجام وجایب و وظایف ملی و اجتماعی خویش بپردازیم .



اسلام و زندگی

ترجمه و تنبیح ع، هبا



ممیزات مساوات اسلامی

پیوسته بگذشته

اسلام درین مرحله، یک مسئولیت عمومی و همگانی میخواهد، تمام افراد ملت و اجتماع را اعم از عمال حکومت و افراد ملت، درین مسئولیت شریک و سهیم میشمارد و رهبران صدیق اسلام در هر مرحله از مراحل قیادت و رهبری، خویش، برای تثبیت اساسات این نوع مسئولیت در میان مردم، مساعی پیگیر و خستگی ناپذیری بخرج داده اند.

دانشمندان و فقهای نامی اسلام از قبیل (امام ابن حزم) و غیره چنین تثبیت کرده اند که وقتی شخصی در محله ای در اثر گرسنگی هلاک شود، تمام ساکنین آن محل، مساویانه مسئول این حادثه بوده و باید وجوهی بعنوان دیت از اهل آن محل تحصیل گردد و درین موقع نیز امتیازی میان مسلمانان موجود نبوده و اگر هم این فرد هلاک شده، منسوب به افراد غیر اسلام باشد، دیت وی نیز بر ذمت اهل محل، حتمی است.

این نظر و طرز دید فقهای اسلام ناشی ازین فرمود پیامبر بزرگوار اسلام است که: «آن ساکنین محلی که شب را آرام بسر برند و در میان شبان شخصی دیگر بحالت گرسنگی ورنج بماند و ایشان از حال وی نیز آگاه باشند، خداوند و رسولش، دیگر معامله ای با ایشان نخواهند داشت».

عبدالله ابن عباس، شخصیت نامی اسلام که ازین روحیه اجتماعی اسلام سیراب بود، باربار ملازمش را توصیه میکرد: «همسایه یهودی ما را فراموش مکن».

ب: قانون مساوات اسلامی امر میکند که تمام مردم در طریق تکالیف

بقیه در صفحه ۶۴

زیادت و اسبقیت، عمومیت و همگانی بودن... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانهای دیگر... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانهای دیگر...

بشریتی هست این مبارزه همان طور بصورت نا منقطع، به پیش می رود. در آغاز اسلام، مادیت و نژاد پرستی، دو صفت و یا دو خصالت بارز مردم در شبه جزیره عرب بود و بهترین افراد آنها، زورگو ترین آنان بشمار می آمد و پیاپی مبر بزرگوار اسلام چون میدانست که موضوع نژاد پرستی و تفاخر به قومیت و بطور خاص، افتخار به عرب بودن در میان ایشان از مسایل مهم و قابل ارزش شمرده میشد و نیز عربها تفاخر به ملیت و قومیت عرب را بالا تر از هر چیز دیگر می پندارند، ازیر و بمنظور تقبیح و زایل کردن طرز تفکر آنان، خطاب بمردم، فرمود: «... قومیت ملاک برتری و کرامت نبوده و عربیت جز بانی گویا نیست بلکه ملاک امتیاز و برتری و ینگاه را ارسیدن به سعادت و خوشبختی، پیروی از قوانین آسمانی و تلاش در طریق برقرار شدن صلح و سلام همگانی و تقوا و برهیز گاری است».

در اینجا نظر و طرز تفکر دانشمندان دیگری را که البته بموضوع بحث ما ارتباط میگیرد، نقل قول مینمایم، این دانشمندان (لورد هیل لی) رئیس جمعیت اسلامی انگلستان است، او ابراز میدارد که انسانهای اروپایی اینگونه پنداشته اند که اسلام آئین گروهی وحشی و کم خرد است ازینرو قسمت اعظم آنها قبول موقف از جندی را برای اسلام از سویه خویش پائین ترمی پندارند و من معتقدم که هرگاه این

دانشمندان حقیقت پسند و واقع بین، هیچگاه تحت تاثیر وانگیزه های تعصب آمیز قومی، نژادی، مذهبی و غیره قرار نگرفته حقایق را به نحوی شایسته و روشنی بیان کرده اند چنانچه خانم (ج.ب) هالندی یکی ازین نوع انسانهای حقیقت گو و حقیقت بین بشمار می آید، آنجا که میگوید:

(پس از آنکه اسلام را شناختم و به آن گرویدم، دیگر وجبیه عقلی و وجدانی من است اعتراف نمایم که اسلام بهترین قدرت و نیروی است که میتواند با پخش و تطبیق برنامه های عملی عدالت اجتماعی که در خود دارد مشکلات زندگی مادی و معنوی انسانهای امروز را مرفوع و حل نماید، زیرا اسلام تنها جنبه های روحی و معنوی را در نظر نداشته بلکه پهلوهای مادی زندگی را نیز بوجه نیکو و کافی تحت نظر قرار میدهد و راه زندگانی سعادت مند را در جلوی پیشرفت انسانها می گشاید. من معتقدم که اگر انسانها اصل عدالت اجتماعی و فلسفه مساوات اسلامی را آنطوریکه هست درک کنند و دستورات عالی و حیاتی آنرا مورد عمل قرار بدهند، نتیجه چنان خواهد شد که حقوق همگان مصون مانده دست تجاوز زستمگران و جور پیشگان از سر مردم کوتاه گردد.)

اسلام از همان روزگار یکه چون نوری در شامگاه زندگی انسانها تابید، با مسئله امتیازات طبقاتی و مسئله نژاد پرستی در مبارزه و پیکار است، پیکاری خلل ناپذیر و جاویدان و پیگیر، پیکاری که برای تثبیت کرامت انسانی و برابری نمایانن ملاک حقیقی و واقعی برتری و ارزشمندی، ایستگاهی است و نمی شناسد و تا جایی نیست و

سالیکیه گذشت و سالیکیه پیش رو داریم

پلان های مطروحه ، روشنتر خواهد بود و وضوحا خواهیم دانست که هر قدر دزیری و اینبار از خود گذری و فداکاری در پیشرفت امور مملکت چه نتیجه سودمندی داشته و سطح حیات جامعه را تا چه اندازه اوج میدهد . همانطور که در بالا اظهار کردیم که تاریخ مکتبی است که بایست همه شنا صر جامعه از آن درس بیستای و جلو روی را بیاموزند ، اظهار بی ارتباط نبود و چنین محصول را در آغوش داشت . جهانیکیه خود را از منجلا ب زنده می نجات داده و از پیش قراولان کساروان تمدن بشری محسوب میشوند ، این موقف را از عطاالت و بیکاری ، سسبل انگاری و تفالقی نصیب نشده اند ، بلکه جدید تلاش را در زمینه های مختلف سرمشق خود قرار داده و پیشتازی را شاعران خود کردند . همان بود که به سر منزل مقصود نایل آمدند .

سالیکیه گذشت ما را در ردیف مردمی قرار داد که یک زمان در مسیر زندگی اجتماعی نسبت به اسبقیت کرده بودند و بدون شک مادم و سادوسی همان سبقت کرده همارا داریم ، اما اما مه این هوروشی ارتباط به همت و توان مادم . مایکیه سال های متمادی حداقل حرکت را به پیش نکرده بودیم و از مزایای زندگی برخوردار نبودیم و حوادث طبیعی و اجتماعی رو حبه را تهدید میکرد و توان دفاع را در خود سراغ نداشتیم . و اکنون که (آن قدر شکست و آن ساقی نماند) باید برخیزیم و حرکتی داده و بنیة غفلت را از گوش خود بدور اندازیم ، با همبستگی تام و پیوند بلا فصلی در راه اعمار و پیشرفت کشور خود گام برداریم .

کشور ماد قلب آسیا موقفیت دارد . از داشتن مناظر زیبا طبیعی ، رودخانه های خروشان و کف آلود ، کوه های شاهخ و پر برف میادین هموار و مساعده ، جلگه های وسیع و سرسبز ، آبشار های لرزان ، چشمه سارهای شفاف جبال سرشار از ذخایر معدنی و نیروی فعال انسانی در جهان یکتا میسر خود است . که این همه ثروت های متذکره بیا به عدم تشویق و مساعد نبودن زمینه را که و تاسوئندم باقی ماند . لیکن ایجابات نظام جوان جمهوری روی پرنسپ های میجر خود که روی پلان های وسیع فعالیت دامنه داری را در مواد متعدد ایجاد کند ، درین صورت بر ماست که با وفاداری به نظام - عشق بوطن و علاقه به پیشرفت ، در سالیکیه پیش رو داریم خود را وقف پیشبرد و تطبیق پلان های پر منفعت جمهوری نموده و با نهایت ایثار و فداکاری در پیروی مناعت و شسپامت متانت و ثبات و سرانجام پیگیری و مداومت درین راه جسورانه و رشیدانه به پیشرویم تا از یک طرف آرمان های خود را برآورده سازیم و از جانب دیگر به آرزو های نظام جوان جمهوری تحقق بخشیم .

در سالیکیه پیش رو داریم باید مودت و برادری را در شده داده تبعیض و موانع را از جلوی خود پاک قلم به خاک مذات بنشانیم . پیوند و همبستگی خود را استوار نموده در اثر عرق ریژی اساسی مبتنی را برای بهبود آینده پیریزی نماییم که سرمشق دیگران گردد . این است خواست نظام ما ، که بکرات از منابع مختلف آنرا شنیده ایم و در اوراق تاریخ دیده ایم . و در واپسین تحلیل باید بگویم آنچه که ما میتوانیم بیشتر از همه از آن در سالیکیه پیش رو داریم مستفید و مستفیض گردیم فقط کار و فعالیت بمنظور پیشرفت امور فرهنگی ، اقتصادی و اجتماعی کشور مادر پرتوی نظام جوان جمهوری است و بیس .

عمده ترین سالی بود که در تاریخ کشور مایحساب می رود . سالی بود که در آن فصل نوین در تاریخ مای وجود آمد ، زندگی سیاسی اجتماعی و اقتصادی مای را یک قلم تغییر داد و جامعه ای ما را از نظر جنبش تاریخی در تاسیس نظام سیاسی سال هابجلو برد . و نظام افتخار آمیز جمهوری به همت راد مردان وطن پرست در سالیکیه گذشت نصیب ما گردید و بر مقدرات سرزمین باستانی افغانستان تسلط خود را استحکام بخشیده و از جانب قاطبه مردم نجیب افغانستان با حرارت زاید الوصفی استقبال سازند . اینجاست که این سال را نباید در قمار سال های کبار ها گذشته اند و آغاز و انجام شان اثری در بر آورده شدن آرمان های جامعه ما نداشته است ، بحساب آریم این سال در تاریخ کشور ما ز سال های اوزمند و پر اهمیتی با یست محسوب گردد . که در تاریخ ملل دیگر همچنین سال هاب محسوب شده است . تقدیر از بزرگداشت و تجلیل چنین سالی ازو چایب عمده و مهم تاریخی مردم ماست که همه ساله از آن به نیکی یاد کرده و آنرا سر آغاز حیات بر افتخار خود بشمارند .

من خود این سنگ بچان می طلبیدم همه عمر کاین قفس بشکنم و مرغ به پرواز آید اکنون که ملت نجیب و شریف افغانستان به آرزوی دیرینه خود نایل آمده و آن هدفی کبار ها در راه رسیدن به آن تلاش نمود ، و مساعی بخرچ دادند ، بایک جنبش تاریخی رسیدند ، جهت تحکیم بنیة و اساسات آن وجایب شان سنگین تر گردیده و فعالیت شان بیشتر باشد سالیکیه هم اکنون سپری گردید . ده آورد برای ما آورد که مشکل است معیاری برای ارزش آن تعیین نمود . و آنچه که میتواند پاداش این کار بزرگ بحساب آید بدون تردید ، تلاش بیکر و فعالیت بلا فصل مادر پیشبرد امور اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی این ارمنان ارجمند است تا طبق ایجابات عصر و مقتضات زمان آنرا درنگن تر ، خوش آیند تر ، نیرومندتر و پرازنده تر ساخته به نسل های آینده این کشور تقدیم کنیم و بهتر آنست که این عمل را در سالیکیه پیش رو داریم وجبیه اولیه و مهم خود قرار دهیم و با جدو جهد بلیغ بجلو رویم و با ذوق و شوق تمام وظایف محوله آنرا متقبل شویم و در ایفای آن جدی و ساعی باشیم .

سالیکیه پیش رو داریم فعالیت زیاد تر را نسبت به سال های گذشته از مادر زمینه های مختلف حیاتی تقاضا مینماید . درین سال مسئولیت های ما بزرگتر و تابناک تر خود نمای میکند . و بایست که بصدد عواطف و احساسات پر حرارت در منعکس ساختن کارهای سودمندانه و مفید ، آیین تمام نمای محیط خود باشیم .

هرگاه مروی در تاریخ کشور های جهان بعد از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ م) بنماییم ، به تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در اکثر ممالکی که سیر بقرباری را از نظر حیات اجتماعی در ظلمت کده مطلق انسانی می بیند ، مواجه میشویم لیکن جان مطلب درین جاست که بایست خود را از ما هیت و کیفیت این تحولات آگاه ساخته و عوا میل آنرا در خلال وقایع و حوادث همان زمان تحلیل کنیم . اگر واقعیت امر را بنگریم ، خواهیم دید که این بررسی و ژرفنگری ها نه بسوده است و نه بی معنی ، زیرا در خلال این تحقیق ارزش تلاش و فعالیت را در پیشبرد

اوراق زمان یکی پی دیگر میکند رد . خاطره و آثاری ازین گذشت متوالی در چین لها د هاوچره بدیده ها مختلف باقی میماند ، آنچه که ما آگاه میسازد فرارود و باز فرارود زمان در خلال تجارب انباشته شده ای است که خوب و زشت رویداد ها و حوادث در اثر فعل و انفعالات خود اندوخته ایم . این اندوخته هادر واقع کتاب های قطوری آمو زشی اند که میتوانند در اگان صاحب نظران و آگاهان راد در فنی خود راه بدهند ، نادر انسر تعمق و تحقیق و بررسی علت و معلول زمانی نتیجه آمو زنده و سود مندی که در بر آورده شدن نیازهای آینده اجتماعی مفید و پراورزش واقع گردند . و بدست آرند .

انسان در پیروی قریحه کا و شگرانه خود این درس را از مکتب تاریخ بارها و نسل به نسل فرا گرفته است این موجود بیدار دل و پیشتا زبدون شک در گذشت قرون متمادی از تلامذ تاریخ بوده و از آن چیز های فرا گرفته است که در تعیین سرنوشت و مقدرات آینده اونش قاطع و تعیین کننده داشته است . و ازین علمی تاریخ از همین حقایق بازتاب میکند . زیرا زندگی دستخوش تحول و تغییر است ، این جریان با صفة آن طبیعی و فطری که دارد تسلسل دنباله دار خود را از سبیده دم حیات انسانی تا عصریکه بشریت به نیروی فکر و بال های اندیشه به کرماه پرواز کرده و در دوه آن نشیمن ساخت . بصورت ثابت و یکسان حراست کرده است که انکار این حقیقت تابناک از خصوصت های علمی زمان ماحسوب میشود . بنابراین بایست ما هم تا به این قانون زوال ناپذیر جامعه و طبیعت انسانی با تمیم زیرا انسان که عنصر اصلی و موثر طبیعت است ، بیشتر تحقیق پذیر نا موس تکامل در عملیه تحول و تغییر بحساب می رود .

درین شکی نیست که ساختار جسمی ، روحی و بنای اندیشه و تفکر مایمی بر عوا میل گوناگون اقتصادی و اجتماعی محیط ماست و محیط مایمی خالی از تاثیرات زمان نمیتواند باشد . از آنرو چگونگی زمان را بشکلی که در تحول مکان اغماض کنیم و آنچه که از گذشت زمان اندوخته ایم نقد میکنیم . تا سره و ناسره آنرا تمیز دهیم سپس عنا صر خوب و مفید آنرا تقویه کرده در کوشش حیات اجتماعی خویش وفق میدهیم و مواد زشت و ناسود مند آنرا از خود میران و کنار میزنیم این است درس تاریخ و این است انبیا ه زمان و همین جاست که آو زش هستی راد میبایم و سود و زیان راهی شناسیم خوب و زشت را تمیز میدهیم و ماضی و حال را برای بهبود آینده از نظر میگردانیم و عوامل گوناگون آنرا سراسر تشخیص میدهیم .

سالیکیه گذشت از نظر فزیک سالی بود که تقاوتی با سال های دیگر تاریخ ما نداشت درست در همین سال هم زمین یکبار گردش انقالی خود را بدور آفتاب پایان بخشید و چهار فصل سپری شد و عوامل و مظا هری خود را از کرما و سرما تاثیر انداخت گش و واکنش خود را بر ما ظاهر کرد و انعکاساتی از ما در برابر حوادث فزیک آن صوت مرفت - نباتات سبز شدند و باز به زردی و نیستی گرایدند . مینتاب دوازده بار ادوار هسل ل و محاق را سپری کرد . شب هاروز ها کوناهی و درازی خود را یافتند و سر انجام و نشانه فلکی هورب بجایب ما چشمک زنان نظا نه کردند . خلاصه اینکه از نظر فرم تغییر معسوس در طبیعت سال گذشته مارو نسما نه گردید ، لیکن از لحاظ محتوی و ارزش حیاتی شماره اول



شاخه هایی که روی آن نشسته بودم ، به شدت تکان خورد . برگشتم که ببینم چه خبر است . ناگهان خودم را با اشتی رویه رو یافتیم که دندانهایش را به من نشان میداد . دانستم که بر سر خوراکی جانور بیچاره نشسته ام و او میخواهد این خوراک را از زیر پایم بیرون کشد . باینهم از دندانهای دراز و زرد رنگ شتر ترسیدم .

جانور دهشتناک را پس چپن ساخت و کف دهشتش به اطراف پرت . من خودم را چمک کردم . کودکانی که از دور مرا میگریستند قهقهه را سر دادند .

برخودم خشمگین شدم ، زیرا ده سال است که در گوشه های دور دست آسیای مرکزی سفر میکنم و با هزارها شتر رویه رو شده ام اما هیچ کدام مرا نترسانیده بوده است . با سرو صدا شتر را تهدید کردم نشان دادم که او را خواهم زد . شتر دور شد و من به کار خود مشغول گشتم .

کار من مطالعه و عکسبرداری میان ترکمنان افغانستان است من تنها نیستم . شوهر و همکارم «رولاند» نیز با من است همچنان پسر چار ساله ام «رومین» را نیز با خود آورده ام .

من «رولاند» پیش ازین نیز در میان ترکمنان زندگی کرده ام ، اما پسرمان این نخستین مسافرتش به بیرون از پارسی است .

چند هفته را در میان قشلاقها و خرگاه های کرانه های دریای آمو و سرزمینهای جنوب آن به سر بردیم .

ترکمنان از باشندگان آسیای مرکزی هستند . این چادر نشینان که سوار کاران چیره دستی هستند ، صاحبان زمینهای هموار این منطقه به شمار میروند .

تا یک قرن پیش ترکمنان پلای چان کار و آنجا بودند . این سواران دایران ایران تاخت میکردند ، در آنجا اسیرانی به دست میآوردند تا در بازار های «خیوه» و «بخارا» بفروشد . از آنجا که قدرت تحرک این اقوام زیاد بود حکومتها به اداره آنان توانایی نداشتند . اینان محصول و مالیهایی نمیبردند و برعکس از روستاهای دور افتاده باج میگرفتند .

این مردمان صاف و بیغش باقی مانده اند و مسلمانان متدین به شمار میروند . آنان از کمره خیلی بدشانماید و در برابر بیگانگان بسیار محتاط هستند .

حمام رفتن

زمستان بود و لای آب را در هوای کوچکی که در آن زندگی میکنیم ، یخ زده بود . ما ناگزیر بودیم برای شست و شو به حمامهای عمومی برویم که خوشبختانه درین شهر کوچک چندین دانه وجود داشت .

یکروز شوهرم به حمام رفت . هنگام بازگشت ، برای قصه ای از ملا نصرالدین را گفت که در حمام شنیده بود . ملا نصرالدین در سبزه سیزدهم اند ترکیه زندگی میکرد و اکنون داستانیهای او همه جا از بالقانها تا ترکستان افغانی سر زبانهاست .

داستانی را که شوهرم شنیده بود ، اینطور برای قصه کرد : بچه های دهکده که ملا نصرالدین را دوست داشتند ، یکروز تصمیم گرفتند که همراه ملا به حمام بروند . آنروز همه بچه ها ، بدون آنکه ملاگاه شوند ، یک یک دانه تخم باخود شان گرفته بودند .

در حمام یکی از بچه ها گفت :

«بباید هر کدام ما یک دانه تخم بدهیم هر کسی تخم داده نتواند باید پول حما م همگی را بپردازد .»

همه موافقت کردند و هر کسی نتوانست تخم بدهد . ملا نصرالدین که دریافته او را فریب داده اند ، ناگهان پر خاست ، بازوهایش را به حرکت در آورد و بنای اذان دادن را گذاشت .

بچه ها با تعجب از او پرسیدند :

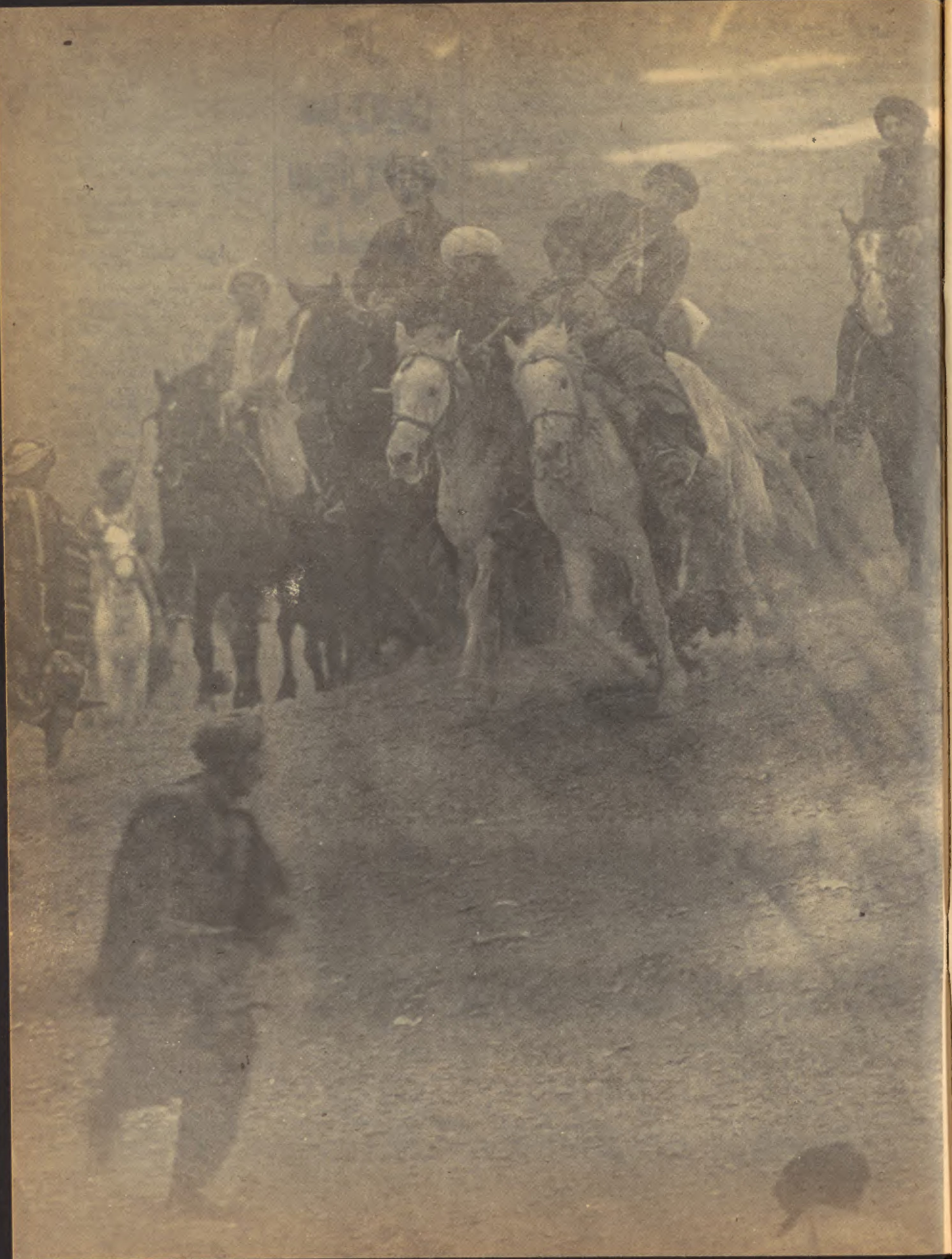
صفحه ۱۲

در سرزمین سوارکاران دلیبر

سپس با اندکی عصبانیت افزود :
- من ازدواج نکرده ام و هرگز هم نمیخواهم از دواج کنم .
در اینجا دختران به میل خود شوهر انتخاب نمیکند و مجبور هستند با هر کسی که پدر شان موافقت کند ، از دواج کنند و ناگهان از من پرسید :
- تا حالا عروسی ترکمنان را دیدی ؟

و بدنایشان را با کیسه های درشت می مالیدند .
(رومین) از گرمای زیاد حمام شکایت کرد . مابه اتاق دیگری رفتیم . «رومین» در آنجا به زودی دوستی یافت که (کلیم) نام داشت ، هر دو کودک به خنده و بازی پرداختند .
فکر کردم زن جوانی که (کلیم) را آورده است ، مادر اوست ، ولی زن جوان گفت که کودک پسر خواهر وی است

- چه کار میکنی ؟
ملا جواب داد :
- در میان اینهمه ماکیان یک خروس هم ضرورت است و به حیث یک خروس سسی لازم نمیبینم که پول همه را بپردازم .
روز سه شنبه که حمامها مخصوص زنان و کودکان بودند به (رومین) گفتم :
- خوب ، دیگر بازیچه ها را کنار بگذار که حمام میرویم در حمام لباسهای خود مان را کشیدیم و نعلین به پا کردیم در غسلخانه زنان روی زمین نشسته بودیم



پنجه های سحر آفرین

گاهی شو هر این زن ، زن دوم
سوم وزن چارم را نیز به خانه میاورد
ایشهه زندگی همان است که هست
زنان کم تبسم میکنند و کم میخندند ،
ولی انگشتهای سحر آفرین شان پارچه های
شکوهمند هنری را به وجود میاورد . این
پارچه های شکوه همنده هنری ، همانا
قالینهای زیبا و رنگینست که می بینیم .
این بافتن گان با مصرف نیروی حیات
قالین میبافتند و اندوه و شادمانی شان را در
تار و پود قالینهای زیبا میکنجاند .
گاهی چنان در کار بافت غرق میشوند
که کودکان شیر خوار خود را در گهواره
فراموش میکنند بدینصورت ، این زنان
زیبا ، با آرامش و شکیبایی بار
نوشته را بر دوش میکشند .
در بافته های اینان سمبولیزم زیبایی

— آیا این زن جوان را به عروس
قبول داری ؟
و داماد جواب میدهد :
— بلی قبول دارم !
ملاز شاهدان میپرسد :
— جواب داماد را شنیدید ؟
شاهدان میگویند :
— بلی ، شنیدیم !
بعد همین سوال را از عروسی میپرسد
و وقتی از شاهدان میپرسد که آیا جواب
عروسی را شنیده اند یا نه ، رسم این
است که شاهدان بگویند (نی شنیده ایم)
آنگاه عروسی باید خیلی بلند تر جواب
بدهد :
— بلی ، قبول دارم .
سپس ملا برای عروس و داماد دعای
خیر میکند و به آنان تبریک میگوید . آن
وقت عروس و داماد برای نخستین بار
با همدیگر تنها میشوند .

در سرزمین سوارکاران دلیر

جواب دادم :
— بلی ، ندیدیم . امکان دارد که ببینم ؟
زن جوان گفت :
— من دختر کاکایی دارم که تا چندروز
دیگر از دواج میکند .
من میتوانم همه چیز را برایتان نشان
بدهم . شما تنها مراسمی را که در برابر
ملا انجام میشود ، دیده نمیتوانید .
هفته ها میشد که میخواستم در حلقه
زنان ترکمن وارد شوم . اگر چه بزرگان
برخی از روستا ها به من اجازه داده بودند
به بعضی از خانه ها پا گذارم ، ولی این
باز دیدن ها رضایت بخش نبود . و حالا
خیلی خوشحال بودم که به يك عروسی
ترکمنی دعوت میشوم .

عروس اشتر سوار

در روز موعود به سوی دهکده بی که
دختر کاکای دوست تازه ام زندگی میکرد ،
به راه افتادیم . باد سردی میوزید و ما
از کنار خرگاه های چند گله شتریم ،
ترکمنانی که حیات خانه بدوشی را ترک
گفته ساکن شده اند ، باز هم غالباً خرگاه
هایی برای خود شان میسازند .
کاملاً به موقع رسیدیم . کودک کاکایی
که رخسار هایشان از سر ما سرخ شده
بود ، به دور موتی ما حلقه زدند . پدر
و نزدیکان عروسی سرگرم آراستن کاروانی
بودند که عروسی را به خانه تازه اش
برساند . آنان اشتران را با مهره های
رنگین و زنگوله های نقره ای مزین ساخته
بودند . به دوپهلوی اشتران جایگاههایی قرار
داده بودند که عروس و همراهانش بر
آنها بنشینند . برای اینکه عروس و
همراهانش از نظر بیگانگان پنهان بمانند
اطراف این جایگاه ها را با قالینها پوشیده
بودند .

بعد تر عروس را که رویش پوشیده
بود ، به سوی یکی از مژین ترین اشتران
بردند . زنان که جامه های دراز به تن
داشتند ، خواستار سعادت و خوشبختی
عروس شدند .
مردان دستهایشان را به سوی آسمان
بلند کردند و برای عروسی دعای خیر
نمودند .
اشتر عروس پیشا پیش به راه افتاد
اشتران دیگر به دنبال او روان شدند
بدینصورت دختر ترکمنی خانه پدر را ترک
میکرد . او بر همان قالین می نشیند که
به دست خود بافته است شاید قالینچه های
چادویی شرفی شاه ختان را به همین
ترتیب به سوی زندگیمهای نویشان میبرد .

خانه شوهر

کاروان حرکت کرد و زنگهای نقره ای
اشتران به صدا درآمد . دختران جوان با
لباسهای رنگا رنگ و زیبا روی اشتران
دیده میشدند . گروهی ازین دختران
تنبوه هایی را بدست داشتند . میتوانستند
و میخواندند :

— کلین الجک ... کلین الجک ...

یعنی :

— ما عروسی را میبریم ... ما عروسی
را میبریم ...

دوبنحال با خود میگفت :

— آن عروس رو پوشیده بی که بر
اشتر سوار است ، به چه فکر میکند ؟
شاید در فکر این است که ببیند شوهرش
چه قیافه بی دارد .

آخرین اشتر به حرکت درآمد و ما به
دنبالیشان به راه افتادیم .

مراسم در دهکده داماد ادامه یافت
خرگاهی که برای عروس بر پا شده بود ،
مانند برف پاکیزه و سپید بود .
عروسی را دخترانی که همراه هشتاد
بودند ، به درون خرگاه بردند . او بایستی
تا شام درین خرگاه به سر برد .
پس از صرف شام ، دخترانی که همراه
صفحه ۱۴



به چشم میخورد.

صبح روز دیگر ، دو پیر زنی که وظیفه
دارند در پابند آبا از دواج تکمیل شده
است یا نه ، باید به این سوال پاسخ
گویند :
— آیا داماد شاه شده :
نقشه ها و طرح های قالین ها ، که از قبیله ای
تا قبیله ای فرق میکند ، گاهی بیانگر دگرگون
شدن عوسوم و فصل سال است . گاهی هم
حرکت کاروان ها را نشان میدهد .
من بار ها برای فهم بیشتر زنان
قالینباف ، کنار دستگاه های آنان نشسته ام
و گوشیده ام با پنجه های خودمان مانند آنان
پشم مره بزیم . اما نتوانسته ام و این
زنان مهربان باشکبانی لبخند زده اند و
بادم داده اند که بطور این کار را انجام
دهم .
زئونون

آنان به همه پرسشهایم پاسخ داده اند حتی گاهی به سراغ مادران و همایگان سالخورده شان رفته اند تا نام طرح و نقشه یی را که من میخواستیم بدانم، برسان کنند.

در مقابل من بغیر از تابلوهای اسپرین چیزی به آنان داده نتوانسته ام. ولی حضور (رومین) پسرم هدیه خوبی بوده است. این زنان مهربان خیلی از پسرم خوشی شان میابد. وقتی (رومین) با کودکان آنان همبازی میشد، از خوشحالی سر از پا نمیشناختند.

بدیشانه، برخی از زنان فالینیا ف طرحهای عنقه یی خود شان را به خاطر ذوق بازارهای خارجی، رها کرده اند.

کیک سالگره

روز سالگره پسر (رومین) بود و مادر

آنان همانند پادشاهان گذشته لنگی های ابریشمی زیبا به سر داشتند و به نظر میاید که از لایلای نقاشیهای قدیمی بیرون آمده اند.

برخی از آنان خوش سیما و جوان بود و بعضی دیگر چهره هایشان آژنگ آورده بود. یکی شان سیمای سلطان شریری را درنظرم مجسم ساخت.

ما کیک داشتیم و روی آن چار دانسه شمع که از فرانسه آورده بودیم، قرار داشت، بعد ما خواندیم:

— سالگره ات مبارک! سالگره ات مبارک!

«رومین» با یفی شمعها را خاموش ساخت. حاضران حیرت زده این مراسم را نگریستند، سپس همه با خوشحالی تبسم کردند و کف زدند و پارچه های کیک را که (رومین) به آنان میداد، با مهربانی و سرور میگرفتند.

روز دیگر، روز بازار بود. من برای جای «رومین» بوره میخریدم. ترکمنان جای رابدون بوره میخوردند، ولی «رومین» از جای تلخ خوشش نمی آید.

«بازار» محل پر صدایست. اینجاو آنجا خرما، شترها و اسبها دیده میشود مردم از دهکده های دور دست برای خرید و فروش به بازار می آیند.

فروشنده گان، مانند اروپای قرون وسطی، به دسته ها تقسیم شده اند و هر دسته محل خاصی برای خودش دارد.

من ساعتها را در بازار سپری کردم مگران را دیدم که چگونه فلز را حرارت میدهند و با حرکتهای زیبا جکشی کار می کنند. زرگران را دیدم که به کمک ساگردان شان سکه های نقره یی را ذوب میکنند تا از آنها دستبند گلیوند و گوشواره بسازند.

اینجا، حتی اوزانترین پیاله هم اگر بشکنند، باید پترة شود تا باز هم کار بدهد.

من و (رومین) به سوی سمت بوتدوز ها رفتیم، زیرا او بوت تازه یی ضرورت داشت. موزه های ترکمنی برای پسران یا پوشهای بسیار مطلوب و دو سست داشتیم.

برای اینکه پای چپ و راست آن یکسست و کودک هیچ وقت اشتباه نمیکند.

در بازار قفسهای پرند گان و افزارهای عجیب موسیقی را دیدم. توده های نمک که از اندخوی آمده بود، اینجا و آنجا انبار شده بود، مالبته های جلال آباد هم دیده میشد.

(رومین) مسعود کلمه هایی شد که پسر هردی بر زبان می آورد این پسرورد يك درویش بود، او ظریفی پر از آتش را به دست داشت که روی آن اسپند میریخت مردم عقیقه دارند خود اسپند نیروهای شری را دور میکند. من هم برای آنکه (رومین) داز نیروهای شری حفظ کنم، به پسر مرد دو تا مالبته دادم و او پسر مرا اسپند کرد.

آواز موزن از فراز مناری بلند شد این آواز مردم را به نماز فرا میخواند ما هم برای خوردن چاشت به خانه بروشتیم و شوهرم را دیدیم که سلمانی بر غشته بود.

(رومین) صدا زد:

— مادر، پدرم را ببین ریش دارد! بواسی هم که سلما نی ریش «رولاند» را چنان شکلی داده بود که آدم خیال می کرد او يك افغان است.

در رستوران کوچکی جگر و پیاز بانان خوردیم. این رستوران توسط مرد فریبی اداره میشد. بعد تر يك بشقاب پلسو برای هر سه مان خواستیم. پلو خیلی جرب بود. صاحب رستوران فخر گنا ن گفت:

— من به تنهایی دو بشقاب پلو می خورم!

بعد سوی من دید و از شوهرم پرسید:

— این زن لاغر یگانه زن تان است دو تا زن چاق دارم.

(رولاند) گفت:

— حالا میدانم که چرا دو بشقاب پلو میخوردید. دو زن دو بشقاب، يك زن يك بشقاب.

بعد به جایخانه یی رفتیم، بوتهای مان را کشیدیم و بر کف اتاق که با قالین فرش شده بود، نشستیم.

هیچ زن محل به جایخانه نمایسد، ولی برای من پروا نداشت، زیرا من خارجی بودم. وقتی به جایخانه میرفتیم، بهترین جا را که کنار سماوار بود، به مانعارف میکردند.

دیوارهای جایخانه ها غالباً با تصویرهای ساده یی آرایش یافته است. این تصویرها عبارت اند از گلها، پرندگان، خرپوزه، انار و نرپوز.

برنده سفنگو:

نور خودشید بر سما وار ها و ظرفهای رنگا رنگ افتاده بود و انعکاس آن بر چشهای رنگا رنگ مشتریان زیبا به نظر می آمد.

رنگهای گوناگون چشها میرساند که صاحب آن از کجای آمده است. غالباً کسانی که چین های سبز و بنفش به تن دارند، از مزاد شریف هتند. مردم سر پیل

بقیه در صفحه ۵۰



«رومین» از پیشم دور شد. زرگری آتقدر که برای من جالب بود، برای او نبود. ازینرو دلت تا پترة گر را تماشا کند. پترة گردوی زمین نشسته مسی نشینند.

طرف چنی شکسه را بین پاهایش می مبرد و با يك برمه کماندار کار میکند در

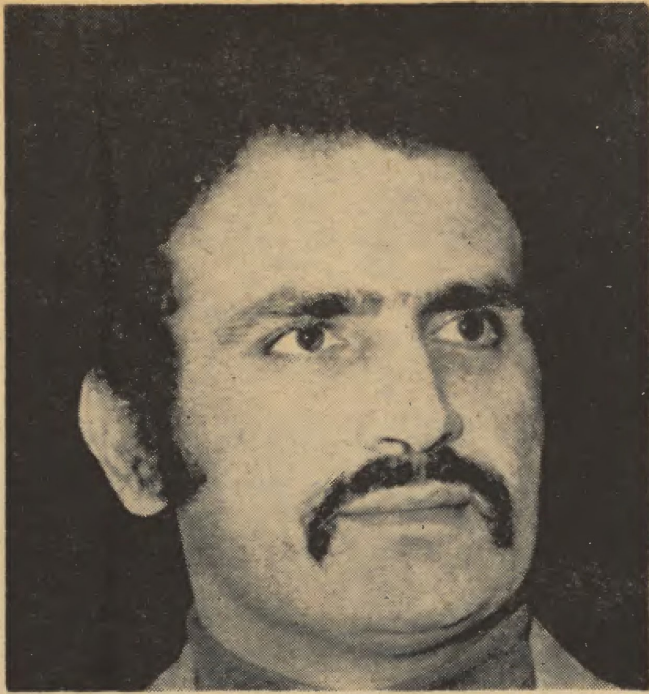
در بیرون باد زمستانی میوزید، ولی ما در میان دوستان خود مان گرم و راحت بودیم.

روز بازار

خانه یکی از مامورین دولتی، در نهکده (کلدر) که در کرانه آمو دریا واقع است مهمان بودیم. اتاق را يك بخاری گرم میکرد و همه جا فالینهای زیبا فرش شده بود.

گرومی از آدمهای شیرشناس دهکده نیز حاضر بودند.

الیم هنرمندان



ستار جفایی - هنر پیشه تیاتر و دایرکتر



ظاهر هویدا خواننده



مشعل هنریار هنر پیشه تیاتر
ورادیو



فضلی هنر پیشه تیاتر ورادیو



پیغله سلما خواننده



احمد ظاهر : آواز خوان



جلیل احمد مسجور جمال : آواز خوان



محمد نذیر هنر پیشہ سینما



نرگس گلچین : هنر پیشہ تیاتر



قہر گل : خوانندہ رادیو



سوما : خوانندہ رادیو



شاعلی صادق طهرت «ناشناس»
آواز خوان معروف .



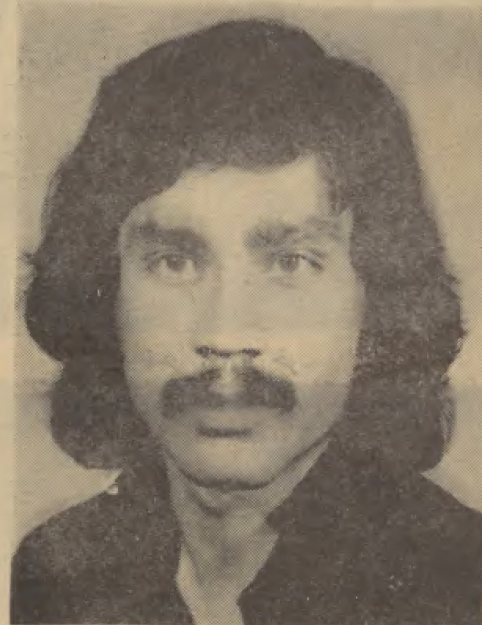
زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر



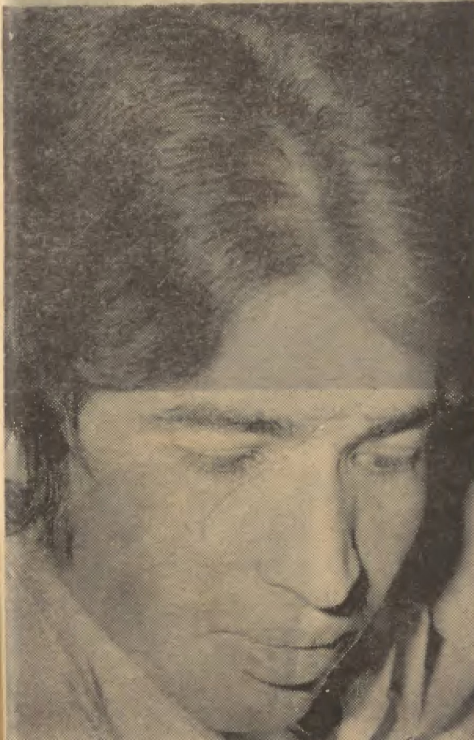
سید مقدس نگاه : نقاش و هنرمند تیاتر



انیسه وهاب : هنر پیشه تیاتر



وحید خلاند
آواز خوان



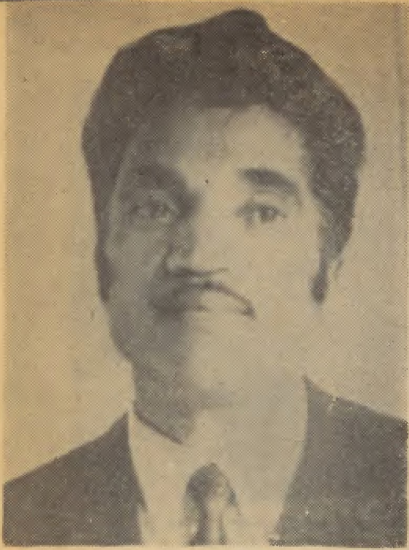
محمد اسرا ئیل رو یا : نقاش



حبیبه عسکر : هنر پیشه تیاتر



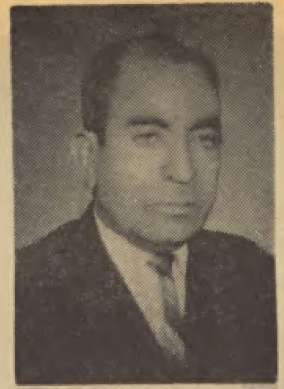
میرهن مهبوش : آواز خوان



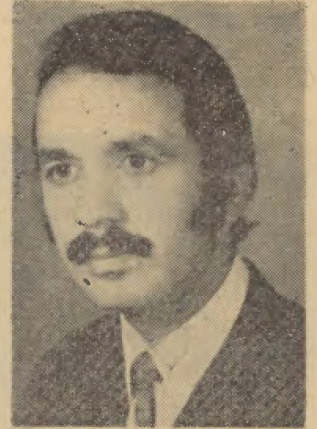
نياغلی فقير محمد ننگيالی ترهيت
نواز مشهور



نياغلی جليل احمد خا نـد



استاذ محمد عمر



شمس الدين مسرور خواننده
ميرمن مزیده سرور هنر پیشه
تیارتر



محبوبه جباری هنر پیشه سینما



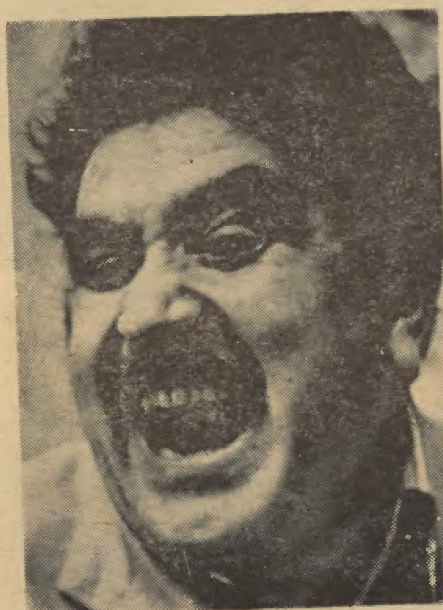
میرمن ناهید آواز خوا نـ





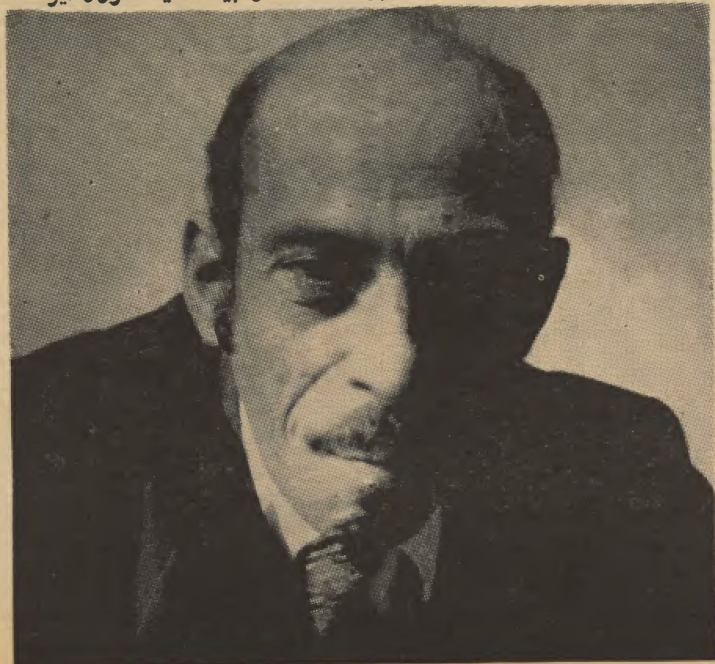
استاد محمد حسین سرآهنگ استاد رحیم بخش سر آینه ه استاد دری لوگری سر آینه ه استاد رفیق صادق هنر پیشه
تئاتر و رادیو

سر آینه ه



اکبر روشن هنر پیشه تیاتر و رادیو میرمن د خشانه آواز خوان

میر من ژیلا آواز خوان



عزیز الله هدف هنر پیشه تیاتر و رادیو

اسدالله آرام هنر پیشه تیاتر و سینما



نخستین روز سال نود در کشور ما





از گل احمد زهاب نوری

● در مراسم برافراشتن چند سخی شاه و لا یتما؛ هزاران نفر در دامنه شرقی کوه جمال مینه گرد آمده بودند.

● روز دهقان و نمایشات خاص؛

امسال جالب و تماشایی بود.

● توغ مندوی؛ از عنعنات دیرین کابل است؛ که صبحگاه نوروز برافراشته می شود.

جالب این بود که از نوک يك انگشت جوان خون می ریخت و پیرمرد می گفت، در لحظه که می خواسته جیب او را بزند، درعوش کلک خود را بریده است.

مردم آنقدر بدور آن هاجم شدند، که من دیگر آن ها را ندیدم، از آنجا بسوی شاه شهید (رح) آمدم.

ساحه شاه شهید (رح) در روز نود و ز محل تجمع زنان و دختران است، هزاران زن و دختر در آنجا گرد آمده و گرم شادی و سرور بودند.

به این ترتیب روز اول سال، در شهر ما، سیری شد و سالی دیگر آغاز گردید.

برمی داشت، که از اطمینان و قدرت دهقان زادگان نمایندگی میکرد.

چو آنات که برای اخذ جایزه تعیین شده بودند، نیز تماشایی بود و صحنه فح جنگی امسال برای صد ها خارجی که تماشاگر مراسم روز دهقان بودند، عجیب می نمود.

نمایش کودکان خردسال و رکتون های میرمنو تولنه، نیزه بازی، ضرب میل و کنسرت، شامل پروگرام تجلیل روز دهقان امسال بود.

مراسم غرس نهال امسال شکل دیگری داشت، بنام هر ولسوالی منطقه کو چکی تعیین شده بود، که حاضرین به غرس نهال در آن جابر داخند.

در این گرو دار، هنگامیکه این راپود را از ساحه خیر خانه تهیه می کردم. گشمتش دوفتر توجه ام را جلب کرد، مردی که نسبتا مسن به نظر می رسید جوانی را محکم گرفته بود و ادعا میکرد که جوان می خواسته محتویات جیبش را برآید.



نخستین روز سال نو در کشورها

می‌شد، که هر یک مرد، زن یا کودک بود، که در آنجا اخذ موقع کرده بودند.
جالب تراز همه این بود، که یک عده باشندگان دامنه کوه بام و صحن منازل شان را برای چندساعت کرایه داده بودند و پربار و در هراتاق دهانفر، جای گرفته بودند.
در هر گوشه فروشندگان سیار بساط های شان را پهن کرده و از دحام به حدی بود، که به مشکل در بین جمعیت، راه رفتن می‌شد.
در حوالی نه صبح، زمانیکه آفتاب از لپن روز سال، تازه گرم و گرمتر برد و بام کابل می‌تابید، چنده سخی شاه ولایت‌ناب در بین کف زن های هزاران نفر بر افراشته شد.

قبل از بر افراشتن (چنده) چندن از علما، اهمیت آمدن بهار را، مخصوصا بهار سال نو را در پرتو رژیم جمهوری تو ضیح کردند و برای بقای رژیم مترقی جمهوری در کشور، طول عمر بی‌غلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم و سعادت کافه ملت دعا نمودند.
ازین لحظه به بعد، هجوم مردم به سوی خیرخانه مینه بود.
جاده های شهر، که در روز های عادی از عراجه جات مردم، پر بود در روز نوروز، کمتر عابری داشت و تک‌تک موتوری بر آن می‌گذشت.

در بین بعضی سرویس های شهری که در روز های دیگر جای نبود، در روز نوروز راکب کمتری دیده می‌شد. و تکران ها، این معماران و وزیران آدم چین، به چوکی سرویس نشسته چرت می‌زدند.
امادر سرویس های خیرخانه مینه وضع دیگری بود، هنوز سرویس در ایستگاه توقف نمی‌کرد که مردم هجوم می‌بردند و لحظه ای بعد از شیشه های آن نیز، خود را آویخته بودند...

خیرخانه مینه که از کارته های دور شهر بشمار می‌رود، در روز نو روز، جمع و جوش خاصی داشت.

در آن پیرو جوان، زنان و دختران بالیا س های رنگا رنگ منظره دیدنی را به خیرخانه بخشیده بودند.
در هر گوشه فامیل ها، گرم گفتگو و بغضت و پز ششمیه برپا کرده بودند.
بعد از آغاز مراسم روز دهقان وزیر زراعت و آبیاری، بناروال کابل و رئیس جنگلات زراعت و آبیاری بیاناتی ایراد نموده و از اهمیت کشت و زراعت و نقش دهقان یاد آور شده، تحولات بنیادی رژیم جمهوری را در بهبود وضع دهقانان کشور تذکر دادند.
نمایش ماشین آلات زراعتی، حیوانات و سپورت های ملی در مراسم روز دهقان بسیار دیدنی بود.

این نمایشات که در میدان صدمتری صورت می‌گرفت، آنقدر بیننده داشت، که حلقه تماشاچیان لحظه به لحظه میدان را تنگ و تنگتر می‌ساخت.
هیجان دهقانان در هنگام رسم گذشت با بیل های شان حکایتگر غرور خاصه این طبقه زحمت کش بود.

کودک خردسالی در برابر دهقانان یکی از ولسوالی های کابل به همراهی موزیک محلی، مشغول آتن ملی بود و بی توجه به هزاران چشم کنجکاو ی که او را می‌نگریستند، گام

وقتی آفتاب، در صبح اول حمل نور زربتش را، بوقله های بلند کوه های سیر دروازه وآسمایی پاشید، روزی نو، از سالی نو آغاز گردید.
درین صبحگاهان مردم شهر کابل، حالت دیگری داشتند.
نسیم بهاری، در اولین بامداد بهار و درود سال نو، همه را در گون ساخته بود، بکتو ع شور و هیجان خاصی احساس می‌کردند...
مردم، همه ساله روز نوروز را میله می‌گیرند، در نقاط مختلفی گردمی آیند و با گسترش بساط های شادی و سرور، در عوای ملایم بهار، خستگی سرمای زمستان را، از تن بسد می‌کنند.

در روز اول سال، در چند نقطه شهر، مراسم خاصی نیز برگزار می‌شود، که در آن گروه کثیری، از باشندگان این شهر استسراک می‌کنند.
درین راپور، باشما به دیدن نقاط مختلف شهر می‌رویم، که در نخستین روز سال، جمع و جوش مردم، در آنجا هادی‌نسی و چا لب است.
وقتی تازه روشنی سپید صبح توام با اولین انوار آفتاب تابید، مردم دسته دسته بسوی (مندی) دوی آوردند.

جاده کم عرض آن، از روزهای دیگر، ازدحام بیشتری داشت زنان و دختران بر بام های مندی جای گرفته بودند، منظره صد ها بوجی غله و سایر حیوانات در برابر هر دکان با ازدحام بیش از حد تماشاچیان در صحن مندی، دیدنی بود.

در مدخل مندی تپال پناغلی محمدداود زعم ملی، نصب گردیده بود و بر اطراف آن شعار های دیده می‌شد، که فرو شدند گمان مندی سال نو را تبریک گفته بودند.
وقتی عقربه های ساعت هفت و چهل و پنج صبح اول سال را نشان می‌داد، صدای چک‌چک و هلهله در فضای مندی پیچید و این لحظه بی‌بود، که توغ مندی طوق رسم دیرین شهر یان کابل برافراشته می‌شد.

پیرمردی، که در بین ازدحام میکوشید کوشه بی پیدا کند، تاز فشار مردم بر کنا ر ماند، در برابر سوالی گفت:
سازالها به اینسو معمول است، که در بامداد اولین روز سال، در مدخل مینه و ی (توغی) طی مراسم خاصی برافراشته می‌شود، که بادستمال های رنگارنگ و پوش زیا بی که هر یک از فرو شنندگان مواد ارتزاقی در مندی به رسم خود تهیه کرده‌اند، مزین می‌کرد.

وی افزود:
هدف از بر افراشتن توغ مندی التجا بدرگاه خداوند است تا سال نو را، سالی پر برکت گردانیده و غل‌و دانه را و فرست بخشند.

بقول این پیرمرد، همه ساله دوین مراسم علاوه از فروشندگان مواد ارتزاقی عده کمی اشتراک می‌کردند، در حالیکه تجمع شهر یان در مراسم امسال بیش از همیشه و بی‌سابقه بوده است.

بر افراشتن چنده سخی شاه ولایت مآب ب در جمال مینه دوین مراسم باشکوه می‌بود، که در صبح اول سال نو، انجام شد.
هزاران نقطه سپید و رنگارنگ از پایین تا قله های دامنه شرقی کوه جمال مینه دیده



رادیو افغانستان در خدمت مردم

از سلطانعلی (دانشور)

سه عروسی ارمغان نوروزی پروگرام مسابقات ذهنی

آبجام وظیفه اصلی اش که خدمت به مردم سر اسر کشور است ، قدم های موثری بر داشته و تلاش دارد که بانشر پروگرامهای جالب طرف توجه خاصی شمرند گان خود قرار گیرد . خو شبختانه این خواسته رادیو با استقبال گرم و بیسابقه ای شمرند گان رو برو شده و در هر گوشه و هر کنار صحبتی از پروگرام های مرغوب و مفید آن در میسبان است .

از جمله پروگرام های متنوع و دلچسپ رادیو یکی هم پروگرام مسابقات ذهنی است که ازچندی اینطرف با شکل و انواع جدید و بیسابقه و کم نظیری نشر میشود این تحول و تغییر چشمگیر شمرند گان وعلاقه مندان پیشماری

باشد . رادیو در پهلوی نشر مطالب ، تربیوی ، معلوماتی ، اطلاعاتی و هنری و وظیفه دارد تا برای سرگرمی شمرند گانش موسیقی و پروگرام های تفریحی را نیز به نشر بسپارد آنچه مهم است اینست که چگونه میتوان مطالب بفرنج علمی معلوماتی و تربیوی را در لابلای پروگرامهای تفریحی جایداد و شمرند گان را عقب رادیو راضی نگه داشت . چه رسانیدن اینگونه مطالب بفرنج باکتر شمرند گان که از نعمت سواد بر خور دار نیستند ، شیوه خاصی رادیو زور نالیزم را ایجاب میکند . بابیریوی از این اصل رادیو افغانستان از چند با اینطرف در

چنانچه همگان شاهد این تحول بارزو چشمگیر در ساحه نشرات رادیو هستند .

این يك حقیقت مسلم است که در افغانستان مانند سایر ممالک روبه انکشاف سطح فیصدی بی سوادان بمراتب بلند تر از دارندگان سواد و تعلیم یافتگان است .

بادرك این حقیقت نقش رادیو ، مهمتر و حساستر از سایر وسایل نشراتی است .

رادیو وظیفه دارد اطلاعات دست اول را بمردم برساند ، معلومات متنوع در تمام ساحات مدنی امروز ارائه کند و با در نظر داشت اقتضای زمان و ضرورت کشور در تنویر و تربیت جامعه سهم فعال و مثبت داشته

همانگونه که بعد از استقرار نظام جدید تغییرات محسوسه در اکثر شئون حیات اجتماعی اقتصادی و فرهنگی رونما گردیده است . شیوه نشرات و طرز تهیه و ارائه پروگرام های رادیو افغانستان نیز دگرگونی های بارزی را بخصوص از لحاظ کیفیت پذیرفته است . رادیو بحيث بزرگترین وسیله مفاعمه کتلوی در کشور ما وظیفه ارشاد ، تنویر و رساندن اطلاعات را عهده دار است .

رادیو بعد از استقرار نظام جدید آوشیده است تا آنجا که مقبور است ، نیاز مندی و خواسته های مردم را در نظر داشته و نشرات خود را در همین جهت تنظیم بخشید





پرو گرام مسابقات ذهنی نوروزی بجوایز مطبوعاتی کاندید شده است
توافق نظر، من کیستم؟ من چیستم؟ آنچه که نه بلی و نه خیر
میپذیرد و هرچه دلت خواست بپرس اشکال جدید و متنوع مسابقات ذهنی
رادیو افغانستان

این اقدام نمونوی رادیو افغانستان
در خورتقدیر و توصیف همگانی
قرار گرفته وبا استقبال گرم جوانان
کشور رو برو گردید چه رادیو

افغانستان در لابلای این پرو گرام
فوق العاده نور وزی ضمن تجلیل از
بهار جمهوریت و بهار سال سه
عروس و سه داماد را به مصرف کمتر
از سه هزار افغانی بتر تیبی گنجائیده
بود که مورد دلچسپی فوق العاده
بینندگان و شنوندگان قرار گرفت.
(بقیه در صفحه ۷۲)

آنچه بزیبایی و دلچسپی این
پرو گرام می افزود گنجاندن سه
عروس بشکل خاص آن بود، غایه و
هدف رادیو افغانستان ازین برگزاری
جلو گیری از مصارف هنگفت و کمر
شکن عروسی ها بود که از سالها
بانبطرف به پیکر اقتصادی واجتماعی
رادیو افغانستان که در نوع خود مردم
ما صدمه بزرگی را وارد میکرد

جذید و متنوع تنظیم شده بود که
هر بخش آن در نوع خود سابقه
نداشته و مانند دسته های گللی
پیشکش شنوندگان گردید.
پرو گرام نوروزی مسابقات ذهنی
رادیو افغانستان که در نوع خود مردم

بیدا کرده است.
رادیو افغانستان در مدت کمتر از
دوماه سه پرو گرام فوق العاده
مسابقات ذهنی را بنشر سپرده که
طرف توجه و دلچسپی خاصی
شنوندگانش واقع گردیده است.
این پرو گرام فوق العاده با اشکال



اوسکي ته ورته موسکا

امین افغانپور

په تعجب سره وېو نېستله چه رښتيا وايي؟ ويی خندل او سر يی د هو په لادود و خو خاوه .
له خايه پورته شوم. له ملاهمی ټينگه ونيو له او خو واره چی وڅر خوله او بيا می بیرته په خای ودر وله.
او ورته ومی ویل که زوی وی نوم یی څه شی کیږدو . زوی ندی . خو که لور وی زما له نوم مند ، یعنی د «موسکا» نوم به پری کیږو ...
او ما همداسی ټينگار کاوه چه . نه هرو مرو زوی دی . او نوم یی «پننگ» پری ږو . خو هغی چارښتیا ویل . زمون لومړی اولاد نجلی وه . لور وه او مون باید د «موسکا» نوم یی ایښی وایي . خوله بده مرغه مون نه . ما . یواځی ما . دلیکوال چرت چه تر دی خایه ورسید له ورايه ورېږ دید . ددی لپاره چه لور می «موسکا» پی پو هه نشی ، نو یی ژر خپله پیا له واخیسته او څو غوږپه یی تر ینه وکړل . .. اوبیا په چرت کی ډوبه شوه !

«له هغی شپي نه شپږ اوه میاشتی تیری شوی . د «اوسکي» کیله ورو لویید له . او زمون هیلې هم زیا تید لی . یوه شپه زه سخت ستوو مانه وم چه «اوسکي» وښور ولم او له خوبه یی را پاڅه ولم ما

همداسی یوه مالمستیا جوړه شوه . . . بیا یو کال وروسته هغوی واده سره وکړ . اود ژوند خوشاله شپي ورځی یی بیل کړی ... »
لیکوال په همدی فکر کی ډوب و چه پیغلی ورو ورته ویل :
— آبا جای دی سپړی !
او سپړی را په خود شو .

پیغلی په مینه ناک نظر ورته وکتل او پر ذهن کی یی داتیره شوه !
— آه ... بلار می څومره ښکلی او میرنی څیره درلوده ... کله چه ځوان وښایی چه له ډیرو پیغلو نه یی ډډونه وړی وی ... خو اوس ...
اوس یی سر تګ سپین شوی . دا غټی اوږده بیني عینکی یی ملگری دی اود دغو عینکو په مرسته څه لیکي اولولي ... اود سپړی په تندی باندی یی ژوری گونځی ولیدلی ...
لیکوال له چاپونه یو غوږپ وکړ . د څلور فصلونو دسپرلی فصل هماغسی په زړه پوری انگاره کوله . او لیکوال بیا هم په خپلو ژوروو چر تونو کی ډوب شو .

«هغه شپه لاپسی خونډور وه چه اوسکي له معنی نه په ډک اندازه کی راته وکتل ، له شرم او حیانه یی اننکی سره اوبښتی وو . ورو بسی مزالاس به خپی کیله باندی کښینود او په غوږ کی یی څه را ته ویل . ما

په رښتیا سره هم چه پیغلی د چوکاټ شوی عکس له خاوندی سره عجیب ورته والی درلود . دسپړی مخی ته په میز باندی ډیری پانیسې پرتی وی . هغه یوه شیبیه دمخه پرله بسی او ډیر چټک قلم په سپینو پاڼو باندی چلاوه . تر هغو چه پیغله کوټی ته راغله اوله هغه نه یی هیله وکړه چه :
— آبا بس ده نور ... »

سپړی پیغلی ته کتل . خود پیغلی سوچ بل شی او فکر یی په بل څه باندی متمرکز شوی و . هغه دمیزد پاسه به دیواله باندی یوی کوچنی الماری ته کتل چه کتابونه کتار پکښی پیل شوی وو . او پیغلی فکر کاوه !
— ((آبا می په یوه عمر کی دومره کتابونه لیکلی دی))

د «څلورو فصلونو» آهنگ هماغسی انگازه کوله اود لیکوال نظر دزمانی په پیچمو کی پاته څه شی پسې لالمانده و :

«یو ویشته کاله دمخه و . په یوه مالمستیا کی و چه نظریی د «اوسکي» په زړ باندی غوټه شو . . . پیغلی چه «اوسکي» نومیدله خپلی سترگی له شرمه کښته واچولی خو په شو نهو باندی یی د خندا یوه سپکه څپه تیره شو . اود مالمستیا تر پایه پوری دا غلجکی نظرونه تبادله شول . «اوسکي» څو څو واره له هری زاویی نه پیغلی ته وکتل .

او دری هفتی وروسته و چه دهغوی دکوژدی داعلا مولولپاره

هغه د خپل کار په کوچنی کوټه کی ناست و سترگی یی په مخا مخ دیواله باندی دیوی ښځی په تابلو باندی گنبدلی وی . د دیواله د پاسه یوه زیتونی رنگه چوکات په منځ کی یوه پنځه ویشته کلنه ښځه مو سکی وه . دهغی وینښتان دمخ و او پو خواوته پراته وه اوبښوی یی دمنځ کړی وو ، او دسر په منځ کی یی سینځه وه . د ښځی جگه پوزه او او بادامی سترگی وی . دمو سکاپه

حال کی یی دشونډی په اخر کی یوه ښکلی گو نځه لیدله کیده سپړی هماغسی ورته کتل او په کوټه کی د «ویوالدی» څلور فصلونو (ویوالدی یو ستر کمپود پتور او مو سیقی پوه و او څلور فصلونه دهغه یوستر او څلاند اثر دی) یوه خونډه وړه انگازه کوله هغه یی ټیکلی په گرام باندی ایښی وه او آهنگ لادسپرلی په فصل کی و هغه ددغه آهنگ د سپرلی په تشه کی ډوب و . پیغلی ورو یوه پیاله جای دهغه مخکښی کښوده . سپړی په مینه مینه و رقه وکتل او دلاس په گوټو یی دهغه رنگی لمس کړی او ورو یی ترشوندو لاندی ویل :
— «شکر په !»

او بیایی پیغلی ته وکتل . پیغله مخا منورته کینا سته . لاس ی ور اوږد کړی اود هغی لاس یی په خپل لاس کی وینو اوبیا په هماغه حال کی په دیواله . باندی د ښځی تابلوته څیر شو .

«خدایه» څومره «اوسکي» ته ورته ده . دیوی منی دوه نیمایی ...

ولیدل چه رنگ یی تک سپین اوښتی
اوهمداسی د درد او خوږ له زوره
خان پیچي . ماته یی وویل چه وخت
یی دی او روغتون ته می ورسوه
زه پداسی حال کی چه له یوی
خوا دخوښی له زوره په کالیو کی
نه ځانیدم اوله بد خوا هم دهغی
خوږ اوږیدلی خوړولم ژر له ځایه
پا ځیدم . دپسرلی څانگی باران
اوریده . دکور له ونو اوچمن نه یوه
خوندوره وږمه لټیدله . زدمی کوټ
په اوږو واچاوه اوله کوره ووتلم چه

یو ټکس پیدا کړم وروسته می هغه
روغتون ته ورسوله . تر سهاره پوری
په روغتون کی وم . همدایه سپیدی
وچاودیدلی ، ډاکتر زه ور غوښتل
او راته وویل چه میرمن دی پر ته
له جراحي عملیا تو بل ډول نه
رغیری . اولاد دی په پښو راځی او
مون مجبور یو چه هغه عملیات کړو
ماته هغه وخت ډاولاد ژوند هم
مطرح نه وه . ماویل چه «اونښک»
له مرگ نه . بچ شی . او ډاکتر ته می
په ډیره اسره او تلوسه و ویل چه
تا سو ښه پو هیږی ، هر ډول مو
چه خو ښه وی . او د سهارانه بجی
وی چه «اونښک» یی د عملیات لپاره
دآږ یشن کو ټی ته بو تلله . یوه
گری څو تنه ډا کتران هلته لگیاو
خو بیا وروسته یو ډاکتر راووت او
پدا سې حال کی چه د پریشانی
نښی یی ډ څیره کی ښکا یدلی هانته
ووېل چه ورشی ع وینه راوړی . که
نه نو نه مو اولاد رغیری او نه میرمن
کاغذ می وا خیست او په وینه
پسی وخو ځیدم . ماچه خپل جیب
له ت لاس کړل یو اڅی می پنځه او یا
روپی در لودی . اوله هماغی شبی نه
می په بور کو لو پسی وغځستل .
دوه گری زه ها خوا دا خوا په پیسو
پسی . گر ځیدم او پدی نه بریالی
کیدم چه دویښی پیسی پیدا کړم . او
وروسته تر دوه نیمو گریو ما پیسی
لاس ته راوړی .

خو همدا چه رو غتون ته ورسیدم
نوبه دالیز کی می یوه اوابه داره
تذکره ولیدله چه دبسترانو له خوا
تیل وهل کیږی دناروغ په منځ باندی
یی یو سپین څا در غوړولی و . زړه
می ورپږ دید خو تیر شم او په تلوسه
می ډاکتر تر خونی ځان ورساوه .
شماره اول .

او چه ورننوتم ډاکتر راته وکتل او
بیا یی سر کښته وا چاوه . ما ورته
ووېل چه وینه تیاره ده . نو هغه
ځواب رانکړل .

او ورته می وویل چه متاع سفاو
خواشیني یم . دویښی بوتل می راته
کښیښود او دلیو نیو په شان می
ډاکتر له گریوانه ونيو او همداسی
می چیقی وهلی .

قاتلانو .. قاتلانو .. او یو وخت می
ځان د «اونښکی» دجسد سر پوری
ولید .

دلیکوال له ستر گو نه اوښکی
په لاله باندی سره ورغړیدی اود
«موسکا» پی پام شو .
پلار ته یی وویل !

«آبا بس کړه نو .. ترڅو
ستا دا ویر هیڅ پای ته نه رسیږی
پلار می وویل .

«نه هیڅ ندی .. هیڅ ندی .
خو «موسکا» ورته وویل



«اوس تر هماغه ځایه پوری
رسیدلی وی چه دمو مړی ، می دی
له روغتون وویست .. زه ښه در
باندی پو هیږمه بس کړه اوزما به
خاطر بس کړه ..

لیکوال «موسکا» ته وکتل . بیامی
هم له ځنه سره وویل چه له خپلی
مور سره عجیب ورته والی لری ..
بیا یی هم عکس ته وکتل . غلی شو
او ځان یی په بل شی مشغول کړ خو
دښځی دمړینی او دلور دریدایدښت
او زیږیدلو ورځ یی هډو له ذهنه
نه وتل . «موسکا» ته یی بیاهم
وکتل ورو یی له ځانه سره فکر وکړ
عجیبه ده .. دیوه موجود دژوند
مزی وشلید او بل موجود پرمخ
وخندل .

بیا هم پسرلی او بیا هـــــــــــــــــم
«موسکا دزیندلو تلین» په رارسیدلو
و. بیا یی هم په مینه مینه «موسکا»
ته وکتل . ورو له ځایه پاڅیده او
لاس یی دهغی په غاړه کی وچا وه .
خپلی اونښکی یی پاکي کړه . په تندی
باندی مچ کړه .

او ورته وی ویل .

«درځه لوری چه ولاړ شو ..
یو لری ځای . . . یو ځای چه دژاړو
پام غلط شی . . . زه نور غم نلرم
ډاکور ماته له ډیره خاطرونه ډک دی
او لوری له ځایه پالځیده .

له خلاسو کی کیو نه دپسرلی
خوند وړه وږمه په کوټی کی چلیدله
سړی خپل کوټ په اوږو واچاوه
یوځل بیا یی هم د «اونښکی» عکس ته
وکتل .

اویا یی یو سوړ اسویلی وکینږ
خو په کوټی کی د «ویوالدی» څلور
فصلونو لما نځنی انگازه کوله . .

سړی په خپل ډو غن دآهنگ
سره زمبمه وکړه او بیا له کوټی نه په
وتلو کی یی دگرام سوچ ټپ کړ .

څلور فصلونه یی له انگازی وغوځول
خو په خپله روان شول چه دپسرلی
دفصلو نو خواته ولاړ شی . . لکه
چه هر کال تلل آیا دا دانسانانود
ژوند نه تم کیدو نکي او جلودانی
بهیږه ندی .

نوروز باستانی و برخی از مراسم آن

(نو روز نخستین روز است از فرودین ماه و از این جهت سال نو نام کردند ، زیرا که پیشانی سال نو است) .
تا آنجا که از کاوش و جستجو در زوایای تاریخ بر می آید ، نوروز همیشه نخستین روز سال نو بوده است ، اما همیشه بطور ثابت ، اول بهار و اول حمل نبوده است بلکه وقت آن تغییر میکرده و به برجهای دیگر و فصلهای دیگر از سال می افتاده است و برای اینکه بار دیگر به اول حمل برسد مدت یک هزار و چهار صد و نود و چهار سال وقت لازم می آمده است .
توضیح این مطلب چنین است

همچون یادگاری خجسته از آریائیان عهد باستان ، گرامی میداشتند ، و براستی که نوروز یکی از یادگار های ملی است . یارگار باز مانده از آریائیان مقیم بلخ بامی در هزاران سال پیش که شکوه داستانی و باستانی خود را در هر عصر و زمانی متناسب با مقتضیات همان عصر و زمان ، حفظ کرده است تا به ما رسیده است و اکنون سسر آغاز فصل بهار است همانطور که در هزار سال پیش به روز گار فرخی و منو چهری اول بهار بود . علامه شبیر وطن ، ابوریحانی بیرونی ، در وجه تسمیه این روز به نوروز گفته است :

بی گمان مجموعه ای دلپذیر فراهم خواهد آمد که می تواند آینه روشن و با صفایی از زیبایی و زیبا شناسی و زیبا پسندی باشد . در میان شاعران با ذوق و حال ما که در وصف نوروز داد سخن داده اند ، شاعران عصر غزنوی بخصوص عنصری و فردوسی و فرخی و منو چهری بیشتر از همه به ستایش نو روز پرداخته اند و مراسم خاص آنرا به زبان شعر بیان کرده اند و این خود نماینده این حقیقت است که مردم آن روز گار ، این روز باستانی را به طرزی با شکوه جشن میگرفتند و آنرا به شادی و خرمی شام میکردند و

در تاریخ دل انگیز و جان پرور ادبیات ما ، شاعری که دیوان شعرش از توصیف نو روز - این روز فرخنده ای که سال شمسی ما با آن آغاز می یابد - تهی باشد ، کمتر وجود دارد .
از رودکی تا بیهقی ، هر شاعری که براستی شاعر بوده و دلی و ذوقی و حالی داشته است نو روز را با مظاهر زیبای آن ستوده و دست کم یک پارچه شعر در وصف این روز با شکوه از خود به یاد گار گذاشته است که اگر متتبع زحمتکش و با حوصله ای پیدا شود و به جستجو و گرد آوری اشعار نوروزی در کهنه دیوانها بپردازد





منظره‌ای از جنبو جوش مردم در میله نوروژی

تشکیل دهد، از آن بعد به آفتاب هم کمتر نیاز پیدا میکند و روزانه يك ساعت آفتاب دادن برایش کافی است.

در عوض، پارچه ای نورمانند (اگر سرخ باشد بهتر) بدور سبزه ها می بندند یا می‌دوزند و گوشه‌ای از خانه (طاق یا سر میز) را با این چمن زیبا که بدون خاک است زینت می‌دهند.

یا صراحی سفالین نو را در آب می‌گذارند که آب بداخل سفال نفوذ کند سپس از جایی که يك سانتي متر به کعب صراحی فاصله داشته باشد تا زیر گردن صراحی را تخم تره تیزك که در میان تخمهای سبزیجات مزیت چسبندگی ورشد سریع را دارا میباشد می‌پاشند بطوریکه از تخم مستور شود، آنگاه در بین صراحی آب میریزند و آنرا در آفتاب می‌گذارند، یکی دو روز بعد تخم‌ها تیج میزند و ریشه‌های تره تیزك بیکدیگر می‌پیچند و دو سه روز بعد صراحی باستثنای گردن آن از سبزه پوشیده میشود

بقیه دو صفحه ۷۲

صفحه ۲۹

کسانیکه می‌خواهند سبزنا بیندازند تخم آنرا به اندازه ای که لازم است فراهم آورده در میان خریطه یا پارچه نازکی انداخته در بین کاسه ای که آب در آن ریخته اند می‌گذارند و دو سه ساعتی صبر میکنند تا تخم بخوبی مرطوب شود آنگاه پارچه را با محتوی آن در وسط آب، می‌آویزند تا بخار مرطوب آب به آن برسد و پرورده شود. بعد از یکی دو روز، آنرا از جاه خارج میکنند، اگر تخمها تیج زده بود (تیج زدن تخم عبارتست از شکافته شدن يك طرف تخم و جوانه زدن چیزی ریشه مانند از محل شکافته شده)، آنها را در بین غوری یا پشقابی هموار میکنند و پارچه مرطوبی بروی آن می‌اندازند و قدری آب هم بروی آن میریزند و در آفتاب می‌گذارند، بعد از يك روز دیگر به وجود پارچه احتیاجی نیست، همه روزه آنرا آب می‌دهند و در آفتاب می‌گذارند تا وقتی که جوانه‌ها رشد کند و سبز شود و يك چمن كوچك در داخل ظرف

رسیده اند که شرح کوشش های آنان و نمره این کوششها خود رفتی می‌خواهد و حوصله ای.

بنده درین مقاله می‌خواهم بعضی از مراسم نوروژ را که هم اکنون در ملک رابج است و بدون تردید از همان روز گاران گذشته بیادگار مانده است شرح دهم و آنچه در اینجا می‌خوانید، نمونه هایی است از مراسم بزرگداشت این روز فرخنده توسط مردم ما.

سبزنا :

سبزنا اصطلاحی است برای آن نوع سبزه که بدون خاک در داخل يك ظرف یا سطح خارجی صراحی کاشته میشود.

نخستین گامی که برای استقبال نو روز بر داشته میشود، همین کاشتن سبزنا یا باصطلاح انداختن سبزنا است.

تخمهایی که برای انداختن سبزنا بیشتر مستعد است عبارتست از جو، گندم، نسلک (عدس) و تخم تره تیزك.

در فاصله ۱۵ حوت تا ۲۰ حوت

که سال شمسی از سیصد و شصت و پنج روز تقریباً يك ربع شبانه روز زیاد تر است (۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه) ولی در بعضی از اعصار آنرا همان ۳۶۵ روز می‌گرفتند و از ساعات و دقائق و ثوانی آن صرف نظر میکردند که طبعاً در هر چهار سال، نوروژ يك روز به عقب می‌افتاد و این حال دوام داشت تا اینکه به چله زمستان یا چله تابستان میرسید و باز هم راه خود را ادامه میداد تا اینکه در سال ۳۹۵ هجری که بار دیگر به نقطه اعتدال و بیعی در اول حمل رسیده بود، با رایج شدن حساب کیبسه از سرگردانی خلاص شد و در اول برج حمل قرار گرفت.

متوکل عباسی، معتضد عباسی، خلف بن احمد سیستانی و ملکشاه سلجوقی، هر يك در روز گار خود برای اصلاح تقویم وثابت گردانیدن نوروژ در يك روز معین، کوششهایی کرده اند و از دانشمندان اخبر شناس و ریاضی دان عصر خویش مدد خواسته اند و به نتایجی هم

آثار نقاشی و تابلو هاییکه برای جوایز مطبوعاتی کاندید شده است



حیوانی از طبیعت ، تهیه شده از چوب بلوط - اثر میرزا محمد



تابلوی شبکه کاری از پلا ستیک
اثر عبدالرسول متعلم صنف یازدهم
لیسه نجات



مجسمه از چوب بلوط اثر
خلیل اله نادری



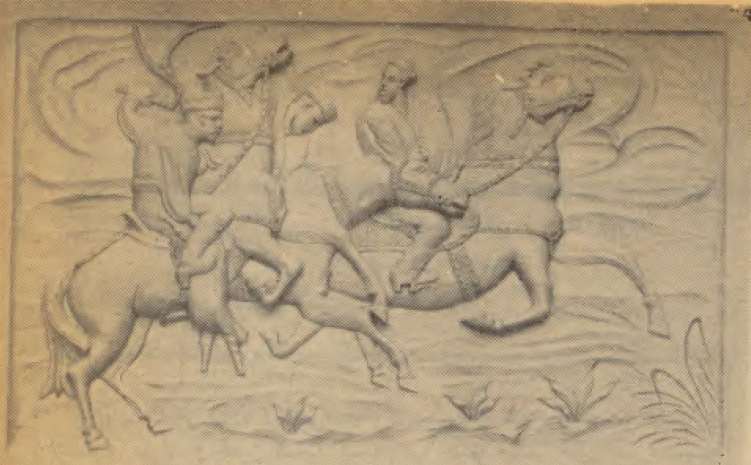
تابلوی شبکه کاری از پلا ستیک اثر عبدالرسول متعلم صنف یازدهم
لیسه نجات



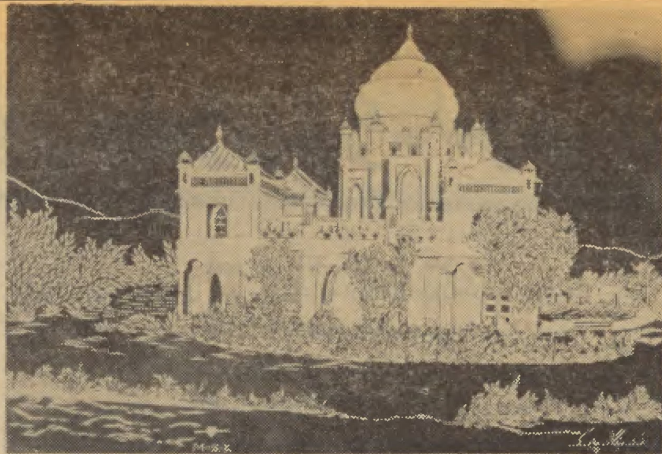
تابلوی که از گاه تهیه شده است اثر: احمد شاه



زن کوچی، تهیه شده از چوب اثر غیاث الدین معلم مکتب صنایع



«بزکشی» تهیه شده از چو بارچه - اثر غیاث الدین معلم حصه
اول غازی محمد ایوب خان



«بارک زرنگار»



«انتظار» تهیه شده از چوب - اثر فرزا محمد



«زن گدا» تهیه شده از چوب ارچه - اثر غیاث الدین معلم مکتب صنایع



«بزکشی» تهیه شده از چوب ارچه - اثر سلام الدین معلم مکتب حصه اول
غازی محمد ایوب خان



«مادر و فرزند» - تابلوی رنگه - اثر محمد فرید

میز مدور ژوندون در

طرح و تنظیم از : مقدسه مخفی و مینا مهربان

زیر نظر گروه مشورې ژوندون

به همکاری هوتل انتر کانننل

اشتراک کنندگان میز مدور

پروین علی : متاهل - زور نالیست معاون اداره روزنه رادیو افغانستان

عادلہ یونس: متاهل، معلمه لیسه زرغونه صاحب پنج فرزند.

محبوبه علی: متاهل، معلمه لیسه ملا لی تحصیلات فوق بکلوریا، صاحب یک فرزند.

استاد بشیر هروی: متاهل، صاحب هفت فرزند عضو روزنامه جمهوریت.

میرمحمدحسن: متاهل لیسا نس دلسو م انجیر مدیر لیسه نجات و استاد، صاحب پنج فرزند.

تفنگوی هفته گذشته جوانانی است که دور همین میز جمع آمده بودند.

این جوانان مشکل ازدواج و تقاوت اندیشوی و طرز دید کاملاً متفاوت میان دو نسل را در همین زمینه، در دو بخش مورد مطالعه و از یابی قرار دادند:

نخست علت یابی و انگیزه واقعی بر وزن چنین تضاد ها که بدو شکاوت گرم خانواده ها را تهدید مینماید، و دوم کوشش برای یافتن راههای حل منطقی و عملی این مشکل و کاوش طرفی که بتوان با توسل بآنها میان تلقی و تفکر خاص دوسل بدل زد و آتشی بر قرار ساخت.

مهمانان ما در هفته گذشته روی هم رفته سه راجل رایشنهاده بودند:

- احترام اعضای خانواده به عقاید همدیگر به منظور تقا هوسازش بیشتر و تحکیم روابط نیک و حسته در فامیل.

- تاسیس دفاتر تعاونی از دواج تو سط دولت.

- و در نهایت عصیان جوانان و استمه ادا از حربه قانون در مقابل پد ران و مادرانی که بدون در نظر داشت شرایط خاص زمان می خواهند

جوانان در هر دوره وزمانی نسبت به نسلی گذ شته وسعت فکری بیشتری دارند و همین است که بانها حکم میکند خانواده، محیط و اجتماعیشان را از کهنه گرای باز دارند

ناهمگونی وعدم انطباق میان شرایط دیروز و امروز به نسل سالمند مایلید عقده مینماید، این عقده ها واپس زده میشود و در آخر ...

تاعوامل و انگیزه های واقعی ووعینی تضاد های فکری شناخته نشود از میان برداشتن آن مشکل است

تعجب بیش از اندازه پدران و مادران وپایندی باصول ورسومیکه باایجابات وروحیه زمان ماناسازگار راست راه آتشی فکرها را سد مینماید.

پرسشگر: موضوع صحبت ایسین نیز، تضاد فکری موجود، میان جوانان و نسل سالمند تر، در زمینه ازدواج می باشد، و در حقیقت بحث امر و زنیایسه

واینک باز هم میز مدور ژوندون در خدمت شما خانواده های عزیز است، خانواده های که در جریان یک هفته گذشته بانامها و تیلو نهایی صمیمانه خود اقدام مجله محبوب خود راستودند و ما را در ادامه این راه تشویق نمودند.

از فرد فرد شما خواننده عزیز بخاطر این همه علاقه متشکریم و سپا سگزار و باز هم در انتظار نامه های شما، نظرات شما و انتقادات شما.

و گروه مشورتي ژوندون هم در خدمت همه آن دختران و پسران و پدران و مادرانی که دودی برای گفتن و غصه ای برای قصه نمودن داشته باشند، لطفاً باز هم از رخدرد های زندگی خانوادگی خود، از تجارب تلخ و شیرین خود و از غمها و شادی های خود برای ما بنویسید و بگذارید دیگران، دیگرانی که در جستجوی راه هموار تری برای رسیدن به مقصود میباشند از این گفته ها و نوشته ها استفاده بکنند. لطفاً نامه های تان را باین آدرس پست فرمایید:

کابل - انصاری وات، مجله ژوندون مخصوص صفحات خانواده،

صفحه ۳۲



از راست به چپ محبوبه علی، پروین علی و عادلہ یونس.

ژوندون

خدمت خانوادها

جوانان ما در شناخت قبلی خود همسران آینده شان احساساتی میشوند.

احساساتی که بی لجام است و ناشی از کمبود های روانی تند و آتشین است و محدود در صورت ظاهری افراطی است و دور از تعقل.

بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان وهم بعد از آن حق دخالت دور از تعجب را در زندگی آنها دارند ...
اگر پدران و مادران در زندگی فرزندانشان دخالت می نمایند بخاطر خود خواهی نیست انگیزه آن بد خواهی نمیتواند باشد ، والدین خوشبختی آنها را آرزو دارند .

شده ، القاء فکری از راه مطبوعات و رادیو نقش خود را ایفا میکند و بهرور انگیزه های - اختلا فدر مساله مورد بحث کا هش می یابد .

محبوبه علی :

تعصب بشرا از اندازه پدران و مادران و افراط دریابندی به رسو می که امروز اجابات تازه ای جای آنرا گرفته است يك عامل دیگر اختلاف نظرمیان پدران و مادران و فرزندان جوانان در محیط ماست ، جوان امروز می خواهد شناخت قبلی و کا ملی ز همسر آینده خود داشته باشد ، تلقی ، بر داشت و اندیشه او را بداند ، از شخصیت عاطفی و بیرونی او از دیدگاه خود مطمئن گردد و آنگاه که متوجه توافق وهم آهنگی فکری میان خود و او گردید قرارداد ازدواج را امضا نماید ، جوان امروز نمیتواند همسر آینده اش را با دند دیگران و قضاوت دیگران نیز برد و این حق اوست اما لطفا ورق بزنید

موضوع تضاد فکر میان دو نسل بسیار عمیق است و نه تنها در مورد ازدواج و حق انتخاب همسر ، بلکه در پدیده های گونه گون زندگی اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی ، شکاف بزرگی را میان ذهنیت نسل جوان و نسل پیرتر ایجاد میکند .

اگر در مورد مشکل ازدواج ، مشکلی که با تاسف در جامعه ما هر روز پهنای آن وسیع تر میگردد ، بصورت يك کل قضاوت گردد و برای آن علت و باعللی عمومی جستجوی گردد میتوان این علت را روی دو اصل تعلیم و تربیه و شرایط خاص فکری تمرکز بخشید . جوانان در هر دوره و زمانی نسبت به نسل که جانب افترض پیش میرود دوستی فکری بیشتری دارند ، شرایط زمان و محیط آنها نسبت به شرایطی که نسل سابق لهند تر زیر سلطه و ضابطه های آن بزرگ شده است متفاوت است و متکاملتر ، و همین است که بانها حکم میکند شرایط خانواده ، محیط و اجتماعشان را از کینه گرایی نچستان بخشنند و مطابق تلقی ، اندیشه و ذوق خود آنرا سازندگی نمایند ، از جانبی شرایط دیروز ، قیود دیروز و ضابطه های دیروز به شکل سن خاص ، اعتقادات خاص و رواجهای خاص نسل سال مند تر باقی مانده است ، و ناهمگونی و عدم انطباق میان شرایط دیروز که پدران و مادران سابق لهند امروز محمول آنند و شرایط و ایجا باتی که زمان امرو و مقابلشان قرار میدهند و به ذهن شان لفاء منها ید ، برایشان تولید عقده میماند ، این عقده ها و پیس زده میشوند و این واپس زدگی را وانی تو کید عکس العمل در مقابل پندار جوان و اندیشه جوان را می نماید .

در این صورت چاره چیست ؟ فکر کن این طور است : ما میتوانیم با گوشش و تلاش زیاد از ایجاد فاصله بیشتر میان ذهنیت جوان و پیر مانع شویم و با تعلیم و تربیه راه را برای آشتی افکار هموار نمائیم ولی این چاره اساسی نیست دفا تر تفا و نی نیز برای يك قشر خاص اجتماع نمیتوانند مفید باشند ولی برای از میان برداشتن کامل مشکل ازدواج نقشی ارزنده ندارند و عصیان هم بصورت فردی میتواند يك پیروزی باشد ولی يك چاره اجتماعی هرگز راه بنیادی آن فقط تحقیق است برای شناخت واقعیت های محیطی ، برای شناخت عوامل اختلاف در میان قشر ها و طبقات مردم و برای درک نسبت هادرشیر ها و روستا ها با شرایط کا مثلا متفاوتان ، در این صورت وقتی افکار دیرس ج گردید و مشکل همانطوریکه هست تشخیص

مرا را رهنما یی کنید!

پیشرفت و کار را به آنجا رسانید که از دختر بقول خودش دلخواه خود خواستی بکنایه نمود.

باور کنید وقتی از این جریان آگاه شدم خواستم انتخاب نمایم و پیش از این تحقیق نشوم ، اما آینده کودکم مرا از این اقدام باز داشت ، تصمیم گرفتم همانطوریکه میخواست از او طلاق بگیرم و جدا شوم ولی باز هم مساله کودکم مطرح بود ، کودکانی که بایاد پدر نداشته باشند و یا مادر .

و اکنون روزهاست که کار من گریه است و باز هم گریه نه برای خودم که در جوانی بدبختی زندگی ام را رنگ زده است و نه برای شوهرم که در منجلا ب گناه و فساد غوطه ور است ، بلکی برای فرزندانم آنها که در حقیقت در چنین شرایطی نه پدر دارد و نه هم مادر! پس چه باید کرد ؟ شما بمن بگویید ، شما راهنمایم کنید و گر نه این بار سنگین قائم خواهد خواند و روانه گورستانم خواهد نمود .

از شما از مجله ژوندون به عنوان يك خواننده و بخاطر صفحات خانوادگی تشکر و در انتظار آنکه اگر راه نجاتی یافتید برایم بنگارید ، تشکر . محفوظ .

ژوندون : خواننده عزیز نامه بالانموده است از نامه های که برای ما می رسد و نباید هم بسی جواب بدهاند ، گروه مشورتی ژوندون میگوید باتماس با این میرمن جوان راه حل منطقی ای را برایش بیابد و شما خواننده عزیز هم میتوانید در همین مورد برای مانامه بنگارید و نظر خود را باز گو کنید راستی این میرمن و یا میرمن های دیگری که در چنین شرایطی قرار میگیرند ، چه باید بکنند ، طلاق ، خودکشی ، عصیان سازش و یا ...

این راشما تعیین نمایید . تشکر

میرمنی هستم سی سابه که هشت سال است با مردی که ادعا میکرد دوستم دارد و عاقبت است ازدواج نموده ام و اکنون نمره این ازدواج دو کودک معصوم و محروم از محبت پدر است .

شوهرم که مرد تحصیل کرده ای بود در سال های آغاز زندگی مشترک ما مرد ایده آل و دلخواه من بود ، بزندگی خانوادگی علاقه داشت و با محبت و شفای خود جای هر کمبودی را در زندگی ما پر میکرد ، اما بعدا یکنز ، يك دختر جوان که بعدا فهمیدم همکار اداری شوهرم می باشد ، آغاز گر روزهای تلخ و اندوهبار در کانون بر صفا ی خانواده ما شد .

احساس میکردم که شوهرم دیگر آن مرد خوب خانواده نیست ، سیاهی يك هوس در قلبش جایگ زده و او را از مسیر عادی و مذهب زندگی منحرف ساخته است .

خواستم با او بگویم و با علم اینار خود را ا برایش ثابت سازم و متوجهش گردانم که او حالا دیگر يك پدر است و کمبود محبت يك پدر را هیچ چیز دیگر در قلب يك کودک معصوم پر نمی سازد ، اما او برآشفست ، خصمانه و ستیزه جویانه با من سخن گفت و در آخر از اعتراض ف نمود که در درک شناخت من اشتباه نموده و حالا با انتخاب دیگر و پناه بردن به عشق تازه می خواهد این اشتباه را جبران سازد .

من دوازده سال درس خوانده بودم و کسم و بیش میدانستم که مرد اگر در محیط خانواده کمبود داشته باشد این کمبود را ممکن است در خارج از منزل گاوش نماید خواستم فضای خانه را صمیمانه تر سازم و ساختم ، اینار نمودم ، از خود گذری نمودم و تمام پر خاش های بهرورد روز و شیش را با محبت پاسخ دادم ، اما او باز هم سریع تر در راهی که قدم گذاشته بود



از راست به چپ میر محمد حسن - پروین علی - عادل یونس - استاد بشیر هروی .

میزمدورژوندن در خدمت خانواده ها

تماس دایمی پدران و مادران با استادان فرزندانشان راهی است معقول برای آشتی دادن فکر ها .

تدوین يك قانون مترقی برای ازدواج آسان است اما یافتن طرقی برای تطبیق آن مشکل است. خیلی مشکل است .

شما مشکلات ازدواج را در ساحه شرایط خاص يك قسم خاص اجتماع مطالعه میکنید ، این بحث را افغانستان شمول بسازید تا بتوانیم خوبتر به ارزیابی عقاید بپردازیم .

میرمن الفنون !
ماهم از شما متشکریم ، لطفا نامه های تانرا مفصل تر بنگارید و دريك روی کاغذ، تا بتوانیم جایش نهانیم .
شماغلی احمدن !
اگر ممکن است در جریان هفته یکروز بدفتر مجله تشریف بیاورید ، تشکر .
شماغلی عزیز، عزیززاده !
ژوندون قصد حمایت از حرکات افراطی جوانان را ندارد، مافطیمیکوشیم مشکلات را بشناسیم مطرح نماییم و برای آن راه حلی بیابیم موفق باشید .
خواهر ماآصفه !
فعلا درس تان را بخوانید و موفق باشید برای عشق و دوست داشتن فرصت های بهتری هم در انتظار شما هست .
شماغلی عبدالصمد ف !
ما فکر میکنیم برای يك معلم صنف نهم اندیشیدن باز دواج و عاشق شدن کار تاقلانه بی نیست اگر در این مورد بسیار احساسات تانرا هست لطفا یکروز بدفتر مجله تشریف بیاورید، سلام شمارا هم به آن نویسنده رساندیم متشکر شد و متقابلا شمارا سلام گفت تشکر .

قبلی اما کامل از واقعیت انگیزه ها و علل اصلی اختلافات نظر درمو ضوع می رود بحث .
میرمحمد حسن :
بیاستحجوبه علی و باجازه شما باید عرض نمایم جوانان ماغالیا درشناخت های خود از همسر آینده شان بیشتر متکی با احساسات میباشد، احساساتی که تاه بی انجام است و شما ازشناخت قبلی و درك کامل و توانایی ناشی از يك سلسله كمبود های عاطفی و روانی، تندو آتشین است و محدود در صعود اشكال ظاهری، افراطی است و دور از تعقل و دوجتن شرایطی است که دخالت پدران و مادران که چشم بازتری دارند و آینده بینی خوبی تر ناچار نیست، عمل بدی محسوب نمیرد و به ضرور جوانان هم نمیتوانند میباشند، احساساتی که تاه بی انجام است و شما ازشناخت قبلی و درك کامل و توانایی

این حق داشتن كهنه واند یشه های كهنه تر سلب میکند و همین آغاز فاجعه است در خانواده و شروع ستیزه جویی میان جوانان پدر و مادرش .
من طر فدار افراط درستیزه جویی جوانان نهیباشم و عصیان را در خانواده نباید نمیکم چه ستیزه جویی و عصیان ، پدران و مادران را به عکس العمل های شدیدتر و امید ا رد ، -



۳۵۴۲۸۰



پسر لی په لنډیو کښی

د پسر لی د گل په شانی دا سیمه زړه
درېسې پایې پایې شونه د پسر لی هوا لکړی
ستا دیکې نسیم می زړه تازه کوینه
د پسر لی لونه کپ شول
تجلی به سرو منگلو وږی ټولونه

پسر لی بیا په وطن راغی
زړه نوې ښکلی دری او جهنو نه
پسر لی راغی ملان ډیر شول
دا وړبل گل به خپل آشنا لره وروپه مه
ځاوند بیا ته پسر لی کړی
چه په خیالی گلونو وشي بارانونه

د ژوندانه راز

نه بوهریم پکتی یا ننگهار کښی
ارغنداو یا دهری رود په کتا رکښی
په یخدی کی نیسایا یا زدنکار کی
کاپیسا کښی په واخان یا لپاکا کښی
آریانا کښی د سوما تر ختگیو کل و
چه آتنا نه د بورانه د بلبل و
پسر لی ته بی خوله وازه په خندا کړه
چه دا زهیم چه زیبا می دا دنیا کړه
که زه نه وای ته به هم له سره نه وای
پسر لی! زه دی وومه غولولی
بښتنو ته ته زما یوڅیر یوسه
چه دراز د ژوندانه نه خبر اوسه
هما غسی چه نن ته وی پروڼ نشته
چه گل نوی پسر لی کښی ژوندون نشته
که ژوندی وی تل بهاردی دا جهان هو
د ژوندی د پاره نشته دی خزان هو
لږ ژوندی شه سرد کاڼونه بهر کړه
د دنیا په غوږیدلی باغ نظر کړه
پسر لی کی هغه گل چه بیدار نه دی
په بهار کی خپل خزان دی بهار نه دی
هغه گل چه گلخانه کی پروتولی
په هر فصل کی تازه دی غوږیدلی
د دنیا نه گلخانه جوړه کړه خان ته
نظر مه کوه بهار ته او خزان ته
«پژواک»

د شبنم گلو نه

بهار تاز. کړل دشوښم گلونه
غنجی غنجی ډک دشبنم گلونه
نرکس پخپله بی لوزی وړول
د پیرنه لودی ډیر کم گلونه
گل دکلابو غوټی وسپړلی
بلبلان ستایې صبحدم گلونه
سحر ماښام یی په تا سترگی لکي
ځکه می خوشی دی ستا دیم گلونه
د هجر شپې د انتظار کشمکش
دیوی نږدی و د غم گلونه
خدا وړو د شپې پری چاژو کړی وه
سحر وختی و واده تم گلونه
چه دی د صبر پیمانه ډکه شی
په زړه دی وکره د زغم گلونه
چه د خزان په چپو لا تازه شی
شنه په عرب کښی د عجم گلونه
ټول سر تر پایه له ازغونه ډک و
«گوهر» له ورکړل خپل صنم گلونه
«پیر گوهر»

تر واورولاندې تپونه

سبا وون د کوڅی له ختگیو غوږیو ته شو:
پسر لی راغی، پسر لی راغی!
د کوڅی هغه کرکټر، هې پر نیستنه چا به نه خلاصیدله.
غوټی و سپړلې لوږیو یانې:
پسر لی راغی، پسر لی راغی!
د بایس په زېږدېدو وینې مگونه، وچه منو وینې په انتظار کې دې.
پسر لی راغی، پسر لی راغی!
ستا کنه و ښتان هم ځان ته ښکلا لري
او موسکادې لکه چاه ډک جام شرب چښلې وې،
پسر لی راغی، پسر لی راغی!

د بلبلو اختر

بیا بهار شو غوټو پرانیسته گلونه نوی نوی
په هر لوری چه گلونه درته ښکاري ښکلی ښکلی
خزنده دی که ساکښ، دی خوشاله پسر لی ته
کله توری ورځی راشی کله سپینه غلبه شی
په موسم د پسر لی کښی دا ووبو څه کم نه دی
د پسر لی له برکته به ملک ټول شتکی شتکی شی
سپینه ورځ توره تیاره شی نه ښکاره پری له وستره
رانه اوس خورا زړدی شه یاره ورځی دنور وژدی
د پرونی له شانه رانه جوړ ښکلی گلن کړی

د پښتو ژبی بهار به نصره، وی همیش شپوراه
شاعران چه مدام لیکي ښه شعرونه نوی نوی

پسر لی ته سلام

پسر لی ستادی رنگینوته سلام
ستادی خوږی پستی هوا نه قربان
ستا سر دروشتو ورشو ته سلام
دغه می قام ته بیا ژوند ودرکړه
افغانستان پرق آباد کړه ربه
چه سرو مال کړو خپل هیواد نه قربان
دا روحه مونږ کښی ایجاد کړی ربه
دغه ارمان لری به زړه کښی پرهیز
چپوی مدام موپه کړو وږو کښی پرهیز

لوږه خفا لیه!
ته چچه هرزه وې نوې کوڅی
او هر لوی ته ښادی لوږه لری وږیښی،
پهغه زړه په پیاوړی وروږی چه تر وروږی لږ لږ پاتې دې.

کارل تومن
چکي شاعر

خط په مخ د صنم راغی ، که سپوږمې شوه په هاله کې
دایې غاښ په خوله کې زېب کا. که ژاله شوه په لاله کې
هسې رنگ سحر و جادو کړی په نظر د شهلا سترگو
نه یې سیال په هند کې شته دی. نه ثاني په بنکاله کې
دازماله غمه شین زړه. په کې خیال دیار د ستندو
هسې رنگ زېب وزینت کا. لکه می په شنه پیاله کې
ماوې عین گینه گل دی د غوښې په لمن نغښتي
که یې کوت یو گل اندام و پروت په سبزه دوشال کې
سرتړپایه غم دهجر لکه فی سوری سوری کړ
ځکه یم مدام د هسې رنگ. په آه و پید ناله کې
که یار غواړي هومره ژړه خور د رځي عبدالحمیده
دایه داچه درمونن شي په دریاب نه په ناله کې

عبدالحمید مومند

د پسرلي شپه

د پسرلي وږمه شپږ موته را رسېږي ،
او ویدو گلونو له خاورو سر را پورته کړي ،
دور یخو له منځه دهغوۍ غاڼو چینی اوریدل
کېږي چه د ژمی له سفر څخه راغلې دی .
زړه می غواړي چه چینی وکړم او زړه می
غواړي چه بی اختیاره وژام ،
رښتیا ؟ هغه چه زه یې وینم رښتیا دی ؟
آیا ممکنه ده چه لرغونی خوب می د شپې
په زړه کېښي رښتیا شوی وی ! ستوری او
سپوږمې په آسمان کی خاندی او وایی چه
موکی !
سره گلونه د ژمږمو سره او د سبا وون
بلبلان له چیتو سره وایی :
آخر نن شپه پسرلي راغلی دی !
(لویدیځ ادب)

زیري

دا ورونه په بیدیا و کښی بلېږي
که د سرو گلو غوټی دی چه غوږیږي
دغاټولو قافلی دی دا روانی
که د سرو میو پیالی و یشتلې کښی
نویز نوی قو تونه آرزو گانی
په دغو د بزگر انو کښی نغږیږي
خوانه ! کوره چه فرصت درنه لاپ نشي
زمانه انتظار نه یاسی تیرېږي
د وطن فضا ، هوا او دښتی غرونه
د زلمو له ارمانو سره سمېږي
زمانه به پرده پورته کړی له کاره
د زاهد زړگی که چوی که ویلېږي
چه په سرکښی یی هو س دمستی نه وی
هغه کام نه پورته کړی نه دغېږي
پسرلي به نوی نوی زیری راوړي
چه د فکر مسیحا پکښی خو ځیري
سلیمان «لایق»

د پسرلي پیغام

نسیم راوړی داسی خبردی
پاڅی ښاغلو ! پاڅی سهر دی
نوی موسم دی ، نوی دوران دی
نوی ژوندون دی نوی دوران دی
هر څه دی نوی دیوه لاسه
قدرت نن کړی داسی فرمان دی
دغم دخوبنه پاڅی اختر دی

خبر که هر څومره ذری ذری شوی
خزان له داده کتری کتری شوی
دسپوړه ژمی باد وله لاسه
خاوره ابرو کښی خاوری ایری شوی
خوک چه شهید و نن بختور دی

وریځی ډېږي ستاسو په غم کښی
وینی یی څا څی داوښکو نم کښی
ستا سو را تلو ته د آرزو سترگی
په استقبال دی د زړه حرم کښی
ستا سو په لوری د دوست نظردی
پاڅی ښاغلو ! پاڅی څی څی سهر دی
«دوست»

ای دهقانه

تل دی بهار وی ز مونږ وطن کښی
لکه چه روح وی ښا یسته بلن کښی

خانگی د ملودی تل تازه وی
خزان دی نهوی زمونږ چمن کښی

ای دهقانه وخت دکار او ستان زیاردی
ستا دلاس مچي ته هر څوک امیدوار دی

دمشکو قافله

پسرلي شو تازه می راغله په گلو
هره خوا دی آوازو نه د بلبلو
د سبا نسیم په هسکو ټپتو گرځي
د بهار زیری کوی په پردو خپلو
موسیدو د صیحدم نه داسی ښکاری
چه پټ راز لری په زړه کښی دوپلو
د آسمان ناوی خالونه په مخ ایښی
خان یی ستړی کړ په ډیر سترګو ووهلو
دا لمر څرګ دی په افق کی که مینه
کړی مینو ته سلام په سرو منگولو
د خوبانو په رخسارو به یی ښار کړی
لاله ناست ډکی پیالی په لاس دملو
یو له بله هسې رنگ مبارکی ده
لکه را چه شی اختر په کور او کلو
په گلشن کښی قافله راغله د مشکو
که وږمی راځی د مستو له ور بلو
د شبنم د طلا یی څاڅکو بوټ نا ده
که خوبی راغلی په مخ د نازولو
ونو نوی غو ټی پرانیستی له شوقه
د مرغانو اتن جوړ شو په غنډګو
د باغ غولی لکه نوی ناوی هر دم
تاوه وی خان په جامو کی د بخملو
داوښانو غږی دی کوچ و بار دی
خوار مجنونه نیسه لاره د محملو
ای حافظه د بهار سندرې وایه
چه تر څو پودی دی توان وی دوپلو
«نصرالله حافظ»



خپل وطن په هر واږو ټو ښایسته کړه
ستا په سهار وطن گلو گلزار دی
ستا د لاس گل ته بلبله خوشحالیږي
ستا له باغه هر سحر وږمه تاویږي
ښایسته چونه ږدی ستا تملان اوږبل کښی
بودا هم ستا په گلانو پیرېږي

«خوب است ... خوب است. بالاخر به جایی میرسد. آمده ام که این کره هارا بفروشم»

پدرم پرسید:

«کره ها از کیست؟»
 «کاکایم باز هم آرام آرام جواب داد: «کره های خواهرم است. به پیسه ضرورت دارم. وقتی کارم نتیجه داد، برایش کره های طلا میخرم ...»

ناگهان پدرم خشمگین شد و فریاد زد: «تو دیوانه شده ای! ... میفهمی، دیوانه شده ای! زندگی را بیفایده بر باد میدی! ... حالا میخواهی خواهر بیچاره را تباه کنی! ... درخشش چشمهای کوچک کاکایم بیشتر شد و گفت:

«توجه میگویی؟ من یکدواز برایش کره های طلا میخرم. «راپایش را با طلا می پوشانم ... بالاخر کارم نتیجه میدهد ... پدرم سخن او را برید:

«تو احمق هستی! دیوانه شده ای! ... چشمهای کاکایم باز هم بیشتر درخشید و لبهای باریکش تکان خورد:

«چطور احمق هستم؟ چطور؟ ...»
 پدرم فریاد کشید:
 «تو دیوانه هستی!»
 کاکایم یک قهقهه عصبی راسر داد:

«من دیوانه هستم؟ ... من دیوانه هستم، ها؟»
 باز هم قهقهه خندید. دیگر چیزی نگفت و از خانه برآمد و هرگز باز نگشت.
 مدتها «میری شد و دیگر کاکایم را ندیدیم فقط کسانی که از ولایت ما می آمدند، خبر میدادند که او همچنان بکار کیمیا گری سرگرم است.

 پانزده سال گذشت و من خواستم به ولایت خودمان بروم و از دهمده مان و خوشاوندان مسا دیدن کنم.
 غروب یکروز بود که به دهکده رسیدیم. دهکده فقیر بود و خوشاوندان ما هم مردمان ناداری بودند.

به مجرد رسیدن از همه پیرم پرسیدم:
 «کاکایم کجاست؟»
 به گرمی در آمد و گفت:
 «در خانه خودش ...»
 گفتم:

«خانه او کجاست؟»
 در کج دور افتاده حویلی اتاق خرابه ماندنی را نشانم داد و گفت:

«دیگر وضعش خیلی خراب شده ... اصلا دیوانه شده ...»
 با شگفتی گفتم:
 «دیوانه شده؟»
 عمه ام جواب داد:

«ها ... شبها آواز می خواند ...»
 «چه آوازی؟»
 «نمیدانم ... هر شب آواز نغمه میخواند. اما در همه این آواز ها گپ از طلا ست تا صبح از طلا گپ میزند ...»

گفتم:
 «میروم که بیفتش ...»
 از زیر درختی سیب وزردآلو گذشتم. دیگر هوا تاریک شده بود ... نزدیک اتاق خرابه ماند که رسیدیم زمزمه نا مفهومی و آشناییم آهسته در زدم. زخمی خاموش شد و کسی با آواز خشنی پرسید:

«کستی؟»
 گفتم:
 «کاکا، من هستم ...»
 دروازه باز شد و پدرم رفت. کاکایم در حالیکه هر یک کوچک را در دوست داشت، پشت در ایستاده بود. باغوشحالی گفتم:

«مرا به یاد داوید؟»
 هر یک را نزدیک چهره ام آورد. لبخندی لبهای باریک و بهم پیسته اش را باز کرد. در حالیکه سراپایم را ورنه انداز میکرد، گفت:

«کاکایم ...»
 آخرین باری که به خانه ما آمد، پدرم باز هم پرسید:
 «کارها چطور است؟»
 کاکایم آرام آرام گفت:



نوشتۀ: رهنورد زریاب

در اولها نمیدانستم که «کیمیا گری» چیست و یکروز درین باره از پدرم پرسیدم. گفت:

«کاکایت میخواهد از مس طلا بسازد. به این کار میگویند «کیمیا گری» ... و خنده تمسخر آمیزی را سر داد.

از آنروز به بعد، کاکایم برای من مرد اسرار آمیزی شد.

او مرد خاموش و کم گپی بود. وقتی می نشست، لبهای باریکش روی هم فشار می آوردند؟ مانند دربانان زمختی به سختی اجازه میدادند چند تامله از دهن کاکایم

در آهنگام که من دوازده سال داشتم، هر وقت کاکایم از ولایت خودمان به کابل می آمد، چند شبی را در خانه ما سپری میکرد.

او مرد بلندقدی بود و همواره پیراهن و تنبان سپید و دراز می پوشید. این لباسها قدبلند او را درازتر نشان میداد. پوست او بلوطی و رتک بود و بینی باریکی داشت. ریشش سیاه بود و در چشمهایش درخشش خاصی دیده میشد.

پدرم در باره کاکایم میگفت:

«این مرد عمر و پولش را بی فایده تباه میکند. سالهاست که به کیمیا گری مشغول است ... آخر دیوانه خواهد شد!»

«ها ها ، خوب به یاد دارم . خوب به یاد دارم ...»

لبشایش باز ترشد . خندید و پرسید :
«تو برای چه اینجا آمده ای؟»
گفت :

«برای دیدن شما .»

بلند بلند خندید . خنده های پیهم او برای من تازه بود . سیمایش هم رنگ دیگری داشت : پوست بلوطیش تیر تر شده بود . پیشانی و زیر چشمهایش پر از آژنگ بود . موهای سرش سرخ شده بود و موهای سرش تاشانه هایش میرسد . آن درخشش قدیمی همچنان در چشمهای کوچکش دیده میشد . لبهاش هایش چرک و وینه پخته بود .

پرسیدم :

«کارها چگونه است؟»

چهره جدی به خودش گرفت و جواب داد :
«خوب است ... خوب است . بالاخر به جایی میرسد .»

درصدایش دیگر آن امیدواری گذشته خوانده نمیشد .

به اطراف نظر انداختم : اتاق تقریباً برهنه بود و فرش نداشت . بیشتر به یک دکان آهنگری میماند - در گوشه ای کوره ای وجود داشت که در آن آتشی فروخته دیده میشد در پهلوی کوره قرع و انبیقی گذاشته شده بود و در دور و پیش افزارها و بوتل های کوچک و بزرگ پرانگده بود .

پرسیدم :

«کارها نتیجه بی داده است؟»
جوابی نداد . به سوییچ نگریستم . دیدم . به بلند فلزی ساعتم خیره شده است . بدون آنکه سوال مرا جواب گوید ، پرسید :
«این بند ساعت طلاست؟»

جواب دادم :

«لی ، فقط ونگش مانند طلاست .»

گفت :

«رنگ زیبایی دارد . رنگ طلایی زیبا . ترین رنگ در دنیا است .»

پرسیدم :

«شما چرا اینقدر طلا را دوست دارید؟»

قهقهه بلندی را سوزاد :

«چه میگوی ... تو چه میگویی؟»

کسی پیدا نمیشود که طلا را دوست نداشته باشد؟

طلا همه چیز است . و قتی طلا در دست

باند ، همه چیز در دست است .»

در جیبهایش به جستجو پرداخت و خنک

سکه طلایی قدیمی را بیرون آورد :

«بین ، ببین چه خوب قشنگ است و همه

چیز را در آن میتوان دید درین سکه کوچک

قدرت بزرگی موجود است . قدرتی که

میتواند همه چیز نابود کند .»

لغتی را گوش شد به سوی من دید و

گفت :

«میدانی ؟ میگویند در گذشته ها مورد

ترو تمندی در این نزدیکی زنده میگرد که

دختر زیبایی داشت . بسیار زیبا بود و یکرؤ

مرد قدرتی این دختر را دید و عاشق او شد .

این مرد فقیر میدانست که دستش به دختر

نمیرسد . ازینرو واهش را گرفت و رفت .

سالها گذشت . وقتی برگشت ، کمیگری

آموخته بود . طلا میساخت و یکرؤ «سر بلند»

رایش خودش خواست . «سر بلند» از دزدان

خطرناک این منطقه بود مرد هفت خریطه

طلا به او داد و گفت «من دختر این ترو تمند

را میخوانم . من دستت دزدان گفتم . همین

امشب میاورم .» آنشپس بلند بازند

سوار دیگر به خانه مرد ترو تمند حمله

برد . دخترش را بر پشت اسب شالید و آورد

پیش کیمیا گرو گفتم «اینهم دختر سوری

که میخواستی !» می بینی این قدر تلاشت

قدرت طلا ... طلا ... طلا»

و قهقهش در اتاق نیمه تاریک پیچید :

«هیچ چیزی نمیتواند باطلا بر ا بسری

کند»

لحظه ای به فکر فرو رفت و سپس

گفت :

«میدانی ، میگویند پرنده ای وجود

دارد که همه وجودش از طلا است . حتی در

رگهایش به جای خون آب طلا جاریست . تو

جای این پرنده را گفته میتوانی ؟»

«فکر نمیکم چنین پرنده ای وجود

داشته باشد .»

گفت :

«چرا وجود ندارد ؟ من خودم شنیده

ام»

گفتم :

«اینهمه سال شما چه کار کرده

اید؟»

با آواز یاس آلود و شکسته ای جواب

داد :

«گوشیده ام طلا بسازم و قدرتی بد ست

آرم . هر چه را که میخواهم بد ست

آرم»

گفتم :

«ولی این کار امکان ندارد شما طلا ساخته

نمیتوانید .»

مثل آنکه اهانت شده باشم اعتراض

فریاد کشید :

«چرا امکان ندارد؟ چرا امکان ندارد؟ پس

آشه . چه میشود؟ سر بلند که بسیار است

همه جا را سر بلند ها پر کرده اند . همه چیز

آماده است فقط طلا نیست . طلا ... طلا ...»

در خشمش چشمهایش خیلی بسته شده

بود سکه طلایش را بار دیگر بیرون آورد و

در برابر چشمهای من گرفت .

«فقط همین کم است ! همین !»

سرم را تکان دادم :

«دوست است .»

ناگهان انگشتی استخوانی و لرزان

بازویم را گرفت :

«تو گفتی که من طلا ساخته نمیتوانم . نم

چرا نمیتوانم ؟ بگو چرا ؟»

جواب دادم :

«برای اینکه تبدیل کردن مس به طلا

یک عملیه بسیار پیچیده و دشوار است .»

گفت :

«مظنور چیست ؟»

گفتم :

«شما میدانید الکترون چیست ؟»

گفت :

«لی ، ولی این یاسا سخت طلا چه رابطه ای

دارد؟ «سر بلند» فقط طلا میخواهد عد طلا

طلا ... طلا ...»

گفتم :

«بهر صورت ، فهمید ناین موضوع

بسیار لازم است برای اینکه تعداد الکترون

های آنم های یک عنصر مخصوص صیقلی از عنصر

را تعیین میکند . حالا اگر بغوا همین مس

را به طلا تبدیل کنیم ، باید تعداد الکترون

های مس را برابر به تعداد الکترونها طلا

بازیم و این کار خیلی دشوار است .»

به افراد های ساده اش گه اینجا و آنجا

پراکنده بود ، اشاره کرد م :

«این افراد را نمیتواند تعداد الکترون

های مس را تغییر داد»

شاید خودش هم در یافته بود که دیگر

کاری از دستش پوره نیست سوش را به زیر

انداخت و به زانو در آمد و من متوجه چه شدم

که او میگوید . هیچ چیزی نداشتم که بر ای

تسلیش بگویم . فقط گفتم :

«خوب نیست گریه کنید .»

سرش را بلند کرد . قطره های اشک

در چشمهای او تار های ریشش میدرخشید

تقریباً عصبانی بود و فریاد زد :

«ولی ... ولی «سر بلند» ازین گپها

چیزی نمیتواند او منتظر است . مطمئن هستم

که همیشه پهلوی اتاق ، منتظر است .»

برخاست . سرش را از دریاچه بیرون کرد

و چندین بار فریاد کشید :

«سر بلند ! سر بلند ! بیای اینجا»

کسی جواب نداد و او به جایش برگشت

باز هم سرش به سوی سینه اش خمید و در

ین حال آهسته آهسته زمزمه کرد :

«پس من نمیتوانم طلا بسازم ... آشه

چطور میشود؟ سر بلند هم که منتظر

است ...»

سرش را بلند کرد و به سوی من دید

دردید گانش بر روی جیبی دیده میشد مثل

آنکه در آنجا نایره چشمهایش احساس

بزند و بلند گفت :

«با بنجاه سوار منتظر است . می شنوی؟

آواز سم اسپهای شان را می شنوی ؟»

بر خاست و به دریاچه نژ دیک شد :

«همه شان آماده هستند «سر بلند»

پیشا پیشا شان بر اسب سپیدش سوار

است . همه شان تفنگهای یازده تکه دارند

فقط منتظر آنکه من خریطه های طلا را نشان

شان بدم آنوقت آنان «ملک نور» را می

کشند و آشه ... آشه ...»

قهقهه بلندش در اتاق کوچک پیچید .

سیمای ترسناکی به خود گرفت و بود . من

از اتاق برآمدم و او فریاد زد :

«بر پشت اسب میاورندش . بر پشت

اسب»

از همه ام پرسیدم که «ملک نور» کیست .

جواب داد :

«در دهکده پهلوی ما آدم ترو تمندی

بود»

گفتم :

«حالا کجاست؟»

گفت :

«دستار میشود که او مرده است .»

پرسیدم :

«این آشه کیست؟»

عنه ام جواب داد :

«دختر همین آدم ترو تمند بود حالا سالها

است که شوهر کرده و رفته است به شهر»

شب زیر درختهای سیب و زرد آلو خوابیدم

میتاب برآمده بود و آدم از هوای گوشتی

شبهانه دهکده خوش میامد بر کپا ی درختان

در درختان بلبل میدرخشیدند و نسیم

شبهانه دهکده خوشش میامد بر کپا ی درختان

بر کپا آهسته شوهر میامد کردند .

درین حال به سوی اتاق کاکایم نظار

انداختم هنوز بیدار بود و نور گهر نگ

هر یک از دریاچه اتاقش معلوم میشد به

خواب رفته .

شاید نیمه های شب بود که احساس

کردم کسی بازویم را تکان میدهد ترسیده

برخاستم کاکایم بالای سر ام ایستاده بود

اندام بلند و استخوانی نش در کپا

سید مانند شبی به نظر میامد آهسته

گفت :

«بیای ... با من بیای»

از دنیا بش به اتاقش رفتم . د پدم کتاب

های کپنه و فر سوده بی اینجا افتاد . است .

سید مانند شبی به نظر میامد آهسته

گفت :

«بیای ... با من بیای»

از دنیا بش به اتاقش رفتم . د پدم کتاب

های کپنه و فر سوده بی اینجا افتاد . است .

کاکایم مو هایش ژولیده تر شده بود و لبهای

باریکش خشک به نظر میامد دست داشت

دستم را گرفت و پرسید :

«گفتی برای اینکه مس به طلا تبدیل شود

چیزی باید تغییر کند ؟»

خواب سو زانی را در دستهایش احساس

کردم او دوباره پرسید :

«نامش چه بود؟»

جواب دادم :

«اینها که درباره الکترونها چیزی نمی

«الکترون» الکترونها باید تغییر

کنند»

به کتا بهای کپنه اشاره کرد :

گویند ... هیچ چیزی نمیتواند

گفتم :

«این کتابها بسیار کپنه است کسانی که

این کتابها را نوشته اند خودشان از الکترون

چیزی نمیتوانند

سخنم را بپذیرد و فریاد زد :

«پس آن مرد فقیر چگونه کیمیا گری یاد

گرفت؟ از کجا یاد گرفت ؟»

چیزی نفهمم و خا موش مانند م کاکایم

سکه طلا بیش از بیرون کشید مد تری به آن

خیره خیره نگریستم و سپس گفتم :

«قدرت ... قدرت ...»

سپس روی کپنه بی افتاد و بس

شدت گریستن را گرفت .

فر داصح که از خواب برخاستم بیدارنگ

به سوی اتاق کاکایم رفتم دروازه اتاق باز

بود داخل شدم . هنوز هر یکین کو چک می

سوخت همه کتابها پاره پاره شده بود و در

و انبیک شکسته بود و افراز ها در هم ریخته

بود در کوره تنها خاکستر گرمی دیده میشد

کاکایم در اتاق نبود .

بیرون بر آمدم و دیگران را خبر کردم

همه جا را بالیدم ولی از او خبری نشد دو

بار به اتاق او رفتم نزدیک هر یکین کتاب

کوچکی باز بود یگانه کتابی که سالم مانده

بود کتاب را برداشتم کلمه هایی را که بارنگ

سیاه نوشته شده بود به سختی نوا نستم

بغواوم : «اندر باب پرده طلایی و آشیانه او»

دلم فشرده شد چشمهایم راستم و در

خیالم کاکایم را دیدم که در سنگلاخی باس

و پای برهنه به دنبال مرغ طلایی میگرد و

درین حال به فکر «آشه» است آشه بی کدیگر

وجود ندارد و به «سر بلند» و بنجاه سوار او می

اندیشد .

نزدیک دریاچه سکه طلایی او افتاده بود

سکه را برداشتم و به آن خیره شدم دریا کم

آواز کاکایم را شنیدم :

«قدرت ... قدرت ...»

گفتم :

«خدای من!»

عنه ام از پشت سرم پرسید :

«چیست ؟»

گفتم :

«هیچ!»

از دریاچه نسیمی وزید و پاره ها ی

کتابها زرد رنگ را پراکنده تر ساخت .

(پایان)

چهار اردو زنت غنچه آورد و بیدان شد

صبح بهار

از صدای پر مرغ غسان سحر
لاله از خواب گران دیده کشید
اولین پروتو سینما بی صبح
پروسه پر گنبد مینا زده بود
دید در مزرعه گنجشکی چند
می فرستند بخورشید درود
موج می زده جابو ی بها ر
آن طرف سنبل خواب آلود
شانه بر زلف پریشان میزد
نسترن خفته و دزدانه نسیم
پروسه بر پیکر جانان میزد
لاله کون چهره ی آن خفته بنا زد
آتش بود که دلمان میزد
فرگس از دور تماشای میگرد
دختر صبح بدمان افق
زلف بر چهره فور یخته بود
جلوه خا طره انگیز سحر
سایه روشن بهم آ میخته بود
پوی جان پرور و افسو نگر یاس
موجی از شوق بر آذین خفته بود
تاب می برد تو توان می نشیند
بر آب رود پر از جوش و خروش
پونه هادست در آغوش نسیم
بر تو صبح در آینه آب
رو بهم ریخته موج زرد نسیم
موزه ای بود آیات خست
هر طرف نقشید یعنی تر نسیم
ابدیت همه جا جلوه گراست
زاله هابره سبقت از آلاما س
لاله ها برده گرواز یا قوت
دو کوتر بسپیدی چون عجاج
رفته تاحش یسیر ملکوت
جز همان زمزمه ی میهم رود
همه جا فرق درامواج سکوت
صبح میگون و تماشای بهشت
من بر این صبح روا ن بخش بهار
نظر افکندم از سینه ی گو
خا طرات خوش ایام شتاب
خفته در زیر غبار اندوه
دل در مانده ز حسرت بفتان
جان آزرده ز محنت بستان
اشک از دیده فرو می ریزم
گریه عاشق مشوقه پرست
همه ناله ی مرغ چمن است
در و دیوار بمن می نگرند
باز دراز مزمه پایا سخن است
رود بی گریه و گل می نشیند
هر کاری سخن از عشق من است
همه گویند که مشوق تو گو؟



غزل

آتش عشق زنده شد در دلم از نوای تو
مطرب دنوا از من جان و دلم فدای تو
چون بصدا در آوری ساز و صدای دلکشت
مست شود صدا کند رنگ رگم از صدای تو
ساقی از آفتاب می برده فغن بیا ننگ نی
نادل من فتد برقص دره صفت برای تو
باز ممدار تا کند سیل جنون بنای تن
نیست بکارم ای خرد زورق و ناخدای تو
مگرتو کنی هزار قبر گردگری هزار لطف
پای ز نم بصدا نعم سر بله به لای تو
مگر نشود نیاز من محرم درگاه قبول
ناز کنم که دیهام جلوه کبرای تو
استاد خیلی

نامه

پرتو صبح دل انگیز بها ر
ریخت از پنجره پرست من
باد لرزان سحر که افکند
تن لغز نه خود در بر من
چشم بگشودم و در سینه فرو
بردم امواج روان بخش
و ندران لعل بگو شمع آمد
از بسف یکی نفس نو
درب کینه ستونی د یادم
مرغی کوچک و زیبا و سیاه
کز بر خانه نو بنیادش
میگند سوی من خفته نگاه
چشم از بستر و بیرون رفتن
از در کلبه و بر آنه خویش
در میان مه شیری و سپید
ره کسار گرفتم در پیش
تا زه خورشید سر از پشت افق
چو یکی گوی طلایی بر کرد
قلل بوشکن و سیمینر
غرق دو زیر غبار ز رگس
درب پر تو او پنهان شد
اختر خیره و کمرنگ سحر
آخرین ظلمت شب دا من چید
از لرزان دره و کوه و کمر
دور از دهکده در دا من کوه
کلبه کوچک ویران دیدم
و ندران روی یکی کینه حصیر
شبی خفته و بیجان دیدم
نگاهش خیره و لبها ش باز
موی خا گسترش زو لید
پاره کاغذی، افسرد بهم
بر سر سینه او او قیاس
نامه رباب نمودم، خوا ندم
چهل مشت زبر، در آن
برای بادبازی، بر گسرد
که درین خانه همیش است خزان
«حمید فارانی»

بهار و مستی شاعر

آیکه بیاد فروز دین تازه کینی بهاردا
تازه به روح زنده کنی جسم من ز اودا
جلوه گل درین چمن کی بر دم زخو بستم
هست اثر به طبع من ناله آبشار را
دل دسر وو می تپد مضطرب از غم نشد
میل سکون کجا بود فطرت بیقرار را
داغ دگر بزم نه، خون شو و گلشن آفرین
چند بسینه جا دهی حسرت لاله زار را
چاره زخم سینه ام نشتر تیغ ز تریو
نیست اثر به کار من گوشش پشه دار را
کلفت غم دلهرامحر مراز عشق کرد
آینه بین که میکند صیقل خود غبار را
سوختن و زسوز من گرم نگشت مغفلی
سخت مشابهم صفا شمع سرخوار را
(استاد صفا)

بهار شاعر

آندم که لاله ها چو شهیدا نه به رستخیز
و رنگین گفن بر آمده محشر بپاکنند
واندم که بلبلان جفا دیده خزان
بر شاخه بر آمده گل را صدا کنند
گویند شد بهار !

آندم که بر دوساحل دریا کبوتران
پره های نازنین بهو س شستشو کنند
وانسو، میان موجه گرداب خیل قو
عشق گسسته رابه تغزل رفو کنند
گویند شد بهار !

در هر بهار داغ دلم تازه میشود
امادلی نسوزد بر حالم، ای دلبر یسوع !
بشکافت شلیلید و بختیدید یاسمن،
اینهم بهار، مصرع رنگین روزگار !
آیا شگفته می شودم غنچه مراد،
زین غنچه شگفته و زین خنده بهار ؟

این رنج من ز چیست ؟
که هر لفظ من بشعر
خاموش می نشیند و فریاد می شود
ای غنچه های وحشی و آزاد کوهسار و،
ای بلبلان زخمه گرو مست و ناقص ار
وی تو بهار،
ای گل شاداب روزگار،
آخر گنبد بروخ منم تبسمی !
باری ترونمی !
کز مهر بی دیا دل من شاد میشود
(الهام)

گویند شد بهار !
ولیکن مرا چه سود ؟
زیرا که هیچ غنچه نخندد بکام من
بشکسته اند شاخ گل آرزوی من
اشک است و آه مونس هر صبح و شام من

من شاعر م، ولی غزلم خفته در گلو
چون موج رودرفته با عمارت رود بسا
چون تار بینوا که بسازش بسته اند
دیوانه وار چو شمع بر خود زخم شرار
تنهایی و همواره دل بیقرار من !
چون تار بینوا که بسازش بسته اند
می لرزد و نوا کنند زانگه در بهار
بازخه فسون خزانش گسسته اند
هر کس به تهمتی جگرم خست و سوختم
مانند لاله ای که بود رشته برستیغ

شگوفه

در یک شب بهار...
چون عود سیمگو ن، در مجمر سپهر
می سوخت ماهتاب...
آنشب بدست شعر شراب خیال بود
دل گشت همه جان، جان نیز همی هوش
مدهوش بود هوش که معو جمال گشت

او دوده ریخته چون غالیه رنگین
آمیخته با گل ؟...
یک سلسله نور و بی حلقه سیرمین
برگردن گیتی شده از نقره جمایل
بردوش شب افتیده همی چادر زوین

چون پیرهن یار حریر یست مشجر
بستان به لطف فت
درعاج کند تعبیه سیماب درخشان
هر شاخ چونای هیدیکف جام بلورین
روشن ز فروغ لب خندان شگوفه
سیمای بهار است

زیبای گرامی...
تو گوهر شوقی و روانم اثر شوق
در سینه من موج هوس سا خته تو فان
باز آید و بوسی بستان جان من امشب
تا نشا هداین بوسه شود شاخ شگوفه

رقصان و غزلخوان هوس و شرم بیا میز
از باده گل رنگ بده ساغر لبریز
تا باده کند آتش شوق من و توتیز
و آنکه بشکوفه، مهناب بگوید :
سر شاربغزند این هر دو امشب !
(موسی نهبت)

سیمای چو سمن جلو هکند شاخ شگوفه
بستان طرب انگیز
بر ساعد چون مرور او عارض پروین
پاکیزه تر از جان ملک جان شگوفه
همچون بر تو پیکر عریان شگوفه
زیبا و سپید است
در دیده گل موج زنده جلو، بصد رنگ

در روشنی ماه
زیبا اثر عشق در آهنگ شب عینک
آغشته فضا بیست پر از عطر بهشتی



روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یادداشت از لیل - تنظیم از: دیدبان

يك هفته از آن شب می گذرد و محسن خان در این يك هفته هر روز عصر بخانه ما میاید و من او با موتر از شهر بیرون میروم و در جاده های خلوت خارج شهر من به تمرین رانندگی می پردازم . روز های اول محتاط بودم و میترسیدم اما ، چهار روز بعد به خودم و به موتر مسلط شدم و کم کم یاد گرفتم چگونه باید موتر را راه بیندازم ، چگونه گیر عوض کنم و چگونه موتر را از حرکت باز دارم .

روز های اخیر هفته تقریبا به رموز رانندگی آشنا شدم و حالا می توانم بدون راهنمایی محسن خان رانندگی کنم و اگر در هنگام تمرین مر تکب اشتباهی می شوم ، قبل از اینکه محسن خان چیزی بگوید ، خودم متوجه می شوم و خودم در پی رفع آن بر می آیم .

در این هفت روز محسن خان در جلد يك مربی رفته و فقط نقش يك مربی را بازی کرده است و هیچ موضوع دیگری را بیمن نگشیده است . در پایان روز هفتم من خود بحرف میایم و من خور موضوعی را به میان می کشم که مدتها پیش می خواستم در این مورد از او توضیح بخواهم .

غروب روز هفتم ، هنگامیکه خورشید از شهر دامن بر چیده است و ما از دارالامان رو به شهر میایم از محسن خان می پرسیم :

- شما چند وقت است جواد را می شناسید ؟

محسن خان مثل اینکه ناگهانی متوجه من شده باشد می پرسد :

- چه گفتید ؟

- گفتم چند وقت است جواد را می شناسید ؟

- من ؟

- بلی ، شما !

نامه ای از لیل

به شما آقای دیدبان ، به شما کسار کنان محترم مجله ژ وندون به شما خوانندگان عزیز و گرامی می که از آغاز چاپ یادداشت های من ، با ابراز نظرهای مختلف بامن همدردی نموده اید ، سال نو را ، نور و باستانی را تبریک میگویم نه تنها به شما ، به همه کسانیکه قلب مملو از عاطفه و انسا نیت دارند .

از خداوند می خواهم سال نوو سالهای بسیار دیگر به همه شما خوش بگذرد و کامکاری و کامروایی خیر مقدماتان بگوید .

نمیانم در این نامه چه بنویسم ؟ دلم می خواهد حرفی بزنم ، درواقع حرفهایی بزنم ، حرفهایی که دردم می جوشد ، اما ، توان نوشتن آنرا ندارم . ولی با اینهم سعی میکنم .

آقای دیدبان اوقتی به یاد آن دوشیزگان به یاد آن آقایانی می افتم که پیوست با چاپ زندگی نامه من ، خودشان را رنجه کرده اند و به تسلی و راهنمایی حتی گویا من برخاسته اند ، دلم از شوق می لرزد ، از شوق اینکه هستند کسانی ، چه زن و چه مرد ، که احساس باکی و درستی و انسانیت ، چون چشمه زلالی در وجود شان می جوشد و امید ، امید باختگان را اگر برای ساعتی هم باشد به ایشان باز میگرداند ... چه خوشحالم من ، چه به خود میبالم من ، که تنها نیستم و دوستان خوبی با مرور یادداشت های من ، با من همراه شده اند و لیلای بیچاره خود را تنها نگذاشته اند .

بقیه در صفحه ۷۳

با لحن شکسته میگوید :

- از این موضوع بگذرید ، چه اهمیتی برای شما دارد ؟

- شاید هیچ اهمیتی نداشته باشد ، اما دلم می خواهد بدانم ، بدانم که ... با آه طولانی خودش حرفم را میبرد و آنگاه با زمزمه میگوید :

- جواد پسر خاله من است .

از این حرف تکان میخورم .

و جلو موتر را میان دستم می فشارم ، بطوریکه مفصل های انگشتانم سپید میشود .

بی اختیار میگویم :

- پسر خاله تان !

و شاید اوهم بی اختیار تکرار میکند :

- بلی پسر خاله من .

- پس شما همه چیز را میدانید ؟

میدانید که ما مدتی باهم نامزد بودیم ؟

میدانید که ...

حرفم را میبرد :

- همه چیز را میدانم ، همه چیز را .

نفرت و خشم در وجودم شراره می کشد ، اما با اینهم سعی میکنم آرام باشم و با آرامی میپرسم :

- پس جواد همه چیز را بشما گفته در مورد من ، در مورد خودش در مورد پدرم ...

تند و باعجله میگوید :

- بلی ، بلی . و تاحدی هم عمه .

- این جواد بود که شمارا بسراغ من فرستاد ؟

شانه هایش را بالا می اندازد و میگوید :

- فکر میکنم اینطور باشد .

سرم را روی جلو موتر میگذارم :

- ختما جواد به شما گفته که من

به چه سرنوشتی دچار شده ام ، چطور عفتن را باخته ام و تا چه حد نیاز مند بوده ام ؟

حرفی نمیزند و فقط سرش را تکان میدهد .

- پس آن حرفهای تان در مورد عمه دروغ بود .

- کدام حرفها !

- که او را می شناسید و با شما نسبت دوری دارد ؟

- نه دروغ نبود عمه خوانده

شما با من نسبتی دارد و عمه خوانده شما بود که بسراغ من آمد .

آنوقت دستش روی شانه ام میگذارد .

- این حرفها ، تکرار این حرفها

چه فایده دارد ؟ خوردن را بیش از این رنج مده لیل ! هیچ نتیجه ای ندارد .

میفهمی هیچ !



چه
ده
...
رد
تم
ی
ر
ده؟
هم؟
ز
ره
م
نته
رد
من
ید
:
سن
ور
ند
نان
رد
ما
ده
ده
ام
ها
ین
د.

آمریت صنایع مستظرفه وسالی که آغاز شده است

دو کار سهمی که در نوع خود سابقه
ندارد چیست؟

...

سندیکای هنرمندان میتواند مسیر خدمات
هنری هنرمندان را تعیین کند

یوسف کهزاد اسمی است شناخته شده و آشنا مسلماً اکثر خوانندگان عزیز مجله ژوندون تابلوهای کهزاد رادیده اند کهزاد هنرمند کمادعانی است. به تمثیل و هنر نیز در گذشته هاسرو کار داشته. او زبان ایتالوی را خوب میداند، کهزاد مردیست بلند قد با شقیقه های سپید که شماره حرف میزند، شوخ طبع و صمیمی بنظر میرسد. او را میتوان در آمریت صنایع مستظرفه پیدا کرد. ماهم در همانجا پیدایش کردیم. چون میخواستم فعالیت های این موسسه را در گذشته و پروگرام سال جدید آنرا جهت آگاهی بیشتر خوانندگان خود نشر کنیم لذا سوال های خود را پیشروی کهزاد قضا نمودم.

از یناغلی کهزاد پرسیدم:

— بدون هر گونه حاشیه پردازی و مقدمه چینی از شما سوالاتی بعمل می آورم. خدا کند این سوالات خارج موضوع نباشد...

— بفرمایید .. من حاضرم به سوالات شما جواب بدهم.

— لطفاً بگویید در سال جاری آمریت صنایع مستظرفه چه پروگرامی را در نظر دارد تطبیق بکند؟

یناغلی کهزاد پاسخ میدهد:

— آمریت صنایع مستظرفه در سال ۱۳۵۳ بر علاوه فعالیت های همیشگی خود بدو مساله مهم دیگر هم توجه خواهد نمود که این دو مساله بدون شك در نوع خود بیسابقه است.

اولاً يك گالری آرت .

صفحه ۴۴



یناغلی کهزاد .

گذشته می پرسم، کهزاد پاسخ میدهد:

— کار های عمده ما در سال گذشته تربیت یکتعداد شاگردان با استعداد بود که در کورس های نقاشی و مجسمه سازی تحت رهنمایی استادان مجرب مشغول بودند ما از نتیجه کارهای شان تابلو ها و مجسمه های بسیار زیادی بدسترس داریم که البته در یکی از اتاق های گالری برای نمایش و برای فروش گذاشته خواهد شد.

از یناغلی کهزاد که آثار ارزنده هنری دارد می پرسم:

— آیا شما در نظر دارید کدام اثر خود را به کمیته جوایز کلتوری و مطبوعاتی بسپارید ؟...

کهزاد میگوید :

— درین مورد تا حال کدام تصمیم قطعی نگرفته ام.

امیدوارم در آینده نزدیک اثری داشته باشم که ارزش اشتراک درین مسابقه را داشته باشد.

در مورد اشتراک یناغلی کهزاد در فلم رابعه بلخی شایعاتی بوجود آمده بود، برای اینکه نظر خود کهزاد را منعکس کرده باشیم درین مورد هم سوالی مطرح نمودم که یناغلی کهزاد چنین پاسخ داد:

— شایعه اشتراک من در فلم «رابعه» در وایل بکلی حقیقت داشت نه تنها حاضر شده بودم نقش «کعب» را بازی کنم بلکه قسمت آرت دایر کشن فلم را نیز بعهده داشتم و در این دوره قسمت اعظم دیزاین لباس ها را بادیکو راسیون تمام نمودم که از آن استفاده خوا هد شد ولی متأسفاً نه بعلت بعضی مسایل و بیش آمد ها که مخالف آرزو و انتظار من بود مدتی است خود را کنار کشیده همکاری خود را قطع نموده ام با اینهم صمیمانه موفقیت این فلم و احیای این هنر را انتظار داریم .

از یناغلی کهزاد می پرسم :

— آیا نمایشگاهی در سال آینده دایر خواهید نمود، البته نمایشگاهی از تابلو های خود تان ؟

کهزاد جواب میدهد:

— من تابلو های زیادی تهیه کرده ام و امید وار هستم همین که گالری آرت را تسلیم شدیم و آن را آماده نمایش ساختیم چه در پهلوی سایر هنر مندان وجه بصورت انفرادی نمایشی از آثار خود ترتیب بدهم و بیشتر امیدوار نیستم که بقیه در صفحه ۷۰

افغان ننداری از کسب و دړ ژیسور خلائی احساس میکند!

برای نمایشات هنری افغان ننداری از ستیز چهار باغ ننداری هم استفاده خواهد شد

برای اینکه در مورد فعالیت های افغان ننداری برای سال جدید روشنی انداخته باشیم با بناغلی خیر زاده رئیس افغان ننداری در تماس شدیم. بناغلی خیر زاده در مورد پروگرام های سال جدید تو ضیحاتی داد و برای سوالات خبر نگار ژوندون - پاسخ هایی تهیه نمود که اینک از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

۱- برای سال آینده چه ر نظر دارید؟ آیا درام های بیشتری عرضه خواهید کرد یا نه؟

ج - افغان ننداری بادرک نیاز - مندی های مردم علاقمند به تیا تر در پرتو نظام جمهوری با حفظ پالیسی کلتوری جمهوریت افغانستان در نظر دارد ساحه فعالیت خود را به بیما نه که مردم توقع دارند وسیع تر سازد تا باینوسیله در جلب مردم به تیا تر و ایفای یک نقش برانزده در ساحه هنر متکی بو طایف محوله خود عملا سهمگیری نماید از اینرو همدو ش با سایر فعالیت های مثری که در شئون اجتماعی کشور صورت خواهد گرفت افغان ننداری نیز دو قسمت انکشاف استعداد های جوان و - استحصال خدمات ارزشمند هنری از آنان و خدمت بدو ق و علاقه مردم خراهان فعالیت های مطلوب میباشد.

۲- بیشتر چگونه آثار را بروی ستیز خواهید کشید؟

ج - ظاهرا جواب این سوال آنطوری که تصور می شود مشکل جلوه نمیکند ولی در نفس امر این سوال را باین سادگی نمی شود جواب گفت زیرا تیا تر در موقعیت فعلی با ذوقهای مختلف و طبقات مختلفی که نحوه - پذیرش شان کاملا مختلف است سرو کار دارد ازینرو تر ضیه تمام ذوقها کاریست مشکل اما افغان ننداری فکر میکند که نمایشنامه ها را که برای نمایشهای آینده خود در نظر میگیرد آموزنده و بحیات فردی و اجتماعی مردم نزدیک

و در مقدار نه باشد که مردم خود را از دایره آن دور - احساس نمایند بمراتب می توانند مرام های افغان ننداری را بر آورده سازد و افغان ننداری بادر نظر داشت این مامول پروگرام سال نور اترتیب و تدوین نموده است.

۳ - آیا برای دایر کت درام ها از ژیسوران استفاده میکنید یا شیوه ای که در نمایش سه تابلو اتخاذ شده بود باز هم تکرار خواهد شد.

ج - افغان ننداری با ملاحظه پروگرامهای که در قسمت نمایش های سال نود دارد لازم می بیند که شیوه اتخاذ شده دوام کند زیرا افغان ننداری با اتخاذ این شیوه از یکطرف خلائی را که از کمبود ژیسور احساس میکند برمی سازد و از جانب دیگر در پهلوی عرضه نمایش همنحیث ارتباط و وظیفه که در این قسمت دارد آرزو میکند یکسده استعداد



هائی را که توانا ئی در کار دایر کشن دارد برای مامول خود تربیه کند که حاصل و نتیجه این اقدام برای آینده افغان ننداری مفید و ثمر بخش است.

از اینرو افغان ننداری با استفاده از ژیسور های محدود خود کوشش میکند که یک تعداد ژیسور های دیگر را بکمک شان تربیه کند.

۴- اجرای نمایشات هنری این موسسه باز هم در کابل ننداری محدود می ماند یا اینکه از ستیز های دیگری که در نقاط دیگر شهر موقعیت دارند هم استفاده میشود؟

ج - ستیز کابل ننداری نظر به ساحه فعالیت این موسسه برای - نمایش های موسسه کاملا کافی شمرده نمیشود که روی همین منظور افغان ننداری بموا فقه وزارت اطلاعات و کلتور تصمیم گرفت تا ستیز چهار باغ ننداری را بطوری ترمیم نماید که نمایش های هنری در آن صورت گرفته بتواند.

لذا در صورتیکه ستیز چهار باغ ننداری تکمیل و بد سترس قرار بگیرد افغان ننداری در پهلوی عرضه نمایش های هنری خود در کابل ننداری از چهار باغ ننداری هم برای نمایش های هنری خود استفاده خواهد نمود.

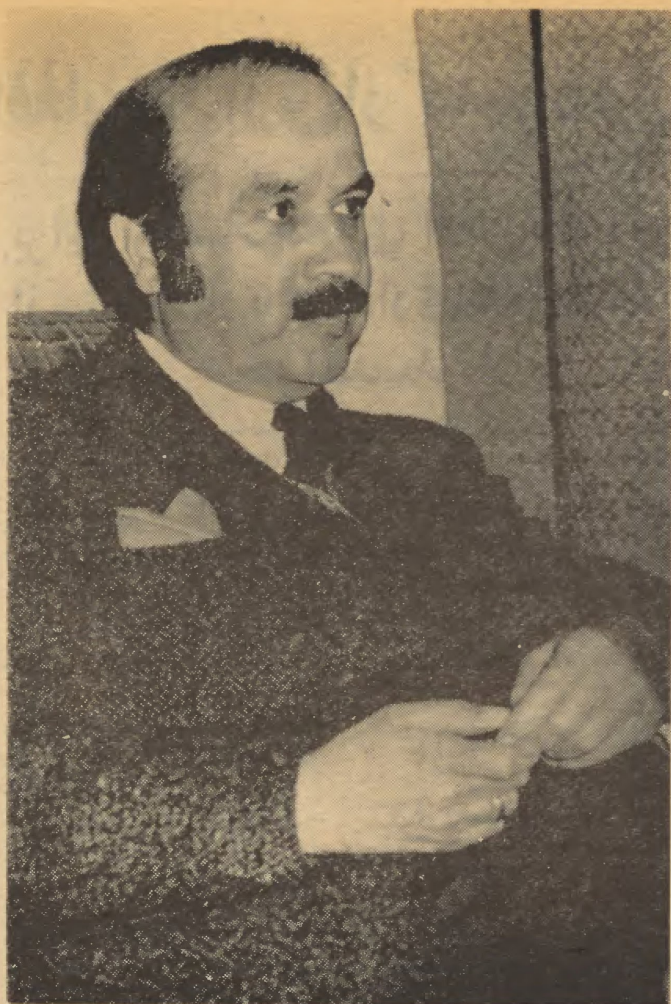
۵ - آیا موسسه در نظر دارد تا هنر مندان برای نمایش دادن آثار هنری بخارج کشور هم سفر هائی بنماید؟

ج - این موضوع بستگی به تصمیم مقامات ذی علاقه دارد در صورتیکه چنین یک هدایتی باین موسسه صادر شود و قرار باشد که هنر مندان این موسسه در خارج کشور بهتر نمایی بپردازند افغان ننداری هیچگونه تردیدی ندارد.

۶ - قبل بر این هنر مندان این موسسه سال یکبار در ولایات کشور به سیر هنری پرداخته - نمایشاتی در مراکز ولایات دایر می کردند در سال آینده چنین چیزی مدنظر است؟

ج - افغان ننداری پیرامون این موضوع یک سلسله مطالعاتی انجام داده تا در ولایاتیکه امکان تدوین و یسر بقیه در صفحه ۷۰

استاد محمد عمر و شاگردانش



۱۱ - بناغلی حمید قیومی
۱۲ - بناغلی وحید خلاند
۱۳ - بناغلی احمد ولی
۱۴ - میرمن مهوش
۱۵ - بناغلی رحیم مهریار
۱۹ - بناغلی غوث نایل
۱۷ - بناغلی حامد شکران
۱۸ - بناغلی گل احمد شیفته
۱۹ - سو ما
۲۰ - بناغلی محمد ابراهیم نسیم
۲۱ - میرمن پښتون قمر
۲۲ - بناغلی احمد یوسف
۲۳ - بناغلی شیر شرار
۲۴ - بناغلی محمد نعیم
۲۵ - بناغلی محمد یونس
۲۶ - بناغلی الطاف حسین
۲۷ - بناغلی موکیش بران
۲۸ - بناغلی احمد مرید جمشید
۲۹ - بناغلی ظاهر هویدا
۳۰ - بناغلی حبیب شریف
۳۱ - عبد الجلیل خلاند
۳۲ - میرمن ستوری
۳۳ - میرمن رخشانه
بقیه در صفحه ۶۶

الف: ترتیب و تنظیم پروگرام‌های هفته وار موسیقی که وقت نشر آن در هر هفته نیم ساعت موسیقی جدید و تمرین بارجه های جدید و تر بیه چهره های جدید هنری پردا خت و بروز های چهار شنبه حبت ثبت

میتوان عمری را در چند ثانیه زندگی کرد

روایاتی را که ما فکر میکنیم شاید ساعت ها و قوت را در بر گرفته باشد در حقیقت محصول آیدوژناییه میباشد که این امر علما نیز ثابت گردیده است مگر صاحب رو یا هیچ فکر نمیکند چنین يك خواب دور و دراز او دريك مدت بسیار كم صورت گرفته باشد.

این حقیقت را با چنین يك تجربه بسیط خود شما نیز میتوانید امتحان کنید هنگامی که یکی از رفقای شما خواب است به نرمی نزدیک وی شده صدای شی ائرا بشکسل آهسته تری بدر آید مثلاً زنگوله کوچکی را بصدا در آورید رفیق شما در اثر این صدا بیدار میشود آنگاه از وی بپرسید که «آیا خواب دیده است» اگر جواب مثبت بود با لایش شرح دهید وی بشما حکایه دور و درازی را بازگو خواهد کرد مثلاً چنین يك چیز:

در حالیکه روزی از يك جا ده مژدم میگردد می بینند مردم شتاب زده بطرفی می دوند بفکر شده می ایستند و در فاصله نسبتاً دور می بینند که او دوعلوی با آسمان زبانه کشیده است درین اثنا يك مو تر اطفائی زنگش را بوخته چنان بسرعیت از جناحش میگردد که نزدیک می باشد او را زیر عراده اش خرد کند پوره درهمین وقت است که او بیدار میشود.

رفیق تان این خواب دور و دراز را در ظرف همان مدت کوتاهی که شما زنگ رامینواخته اید دیده است. تجربه دیگری همانند این با لای دو شیزه جوان و صحتمند ی که بیش از ۲۴ سال ندارد تطبیق میگردد.

در پهلوی گوش دو شیزه چند دقیقه قبل از آن وقت که او عازم بستر را ترك میگوید دیپازونی را بصدا در می آورند در حالیکه دو شیزه اصلاً بخواب عمیق فرو رفته میباشد سه ثانیه بعد از نواخته شدن دیاپازون در جایش شروع به شور خوردن میکند بعد از گذشت ۲۳ ثانیه دیگر علائم بر خاستن از خواب در او ظاهر میگردد و بالاخره با خوف تمام از خواب می پرد و بر بسترش می نشیند.

پوره درهمین وقت از وی را جمع باینکه خوابی دیده است و یا خیر سوالی بعمل می آید دو شیزه می پردازد به شرح خوابی که دیده است.

او وقتی میخواست به کوه بلندی که در جوار خانه شان واقع است بالا رود از استقامت وادی که در آنجا واقع است صدائی بگو شش میرسد که بالا تر را هوش را عوض کرده و بطرفیکه صدا می آید به پیش میرود. و قتیکه بطرف وادی پائین میشود با جوا نیکه هفته قبل دريك دعوت همد یگر را دیده اند و برو میگردد هر دو همانجانشسته روی موضوعات مختلف صحبت میکنند بعد روی سخن دو شیزه بطرفیکه صدا را شنیده است بر میگردد پوره در همین وقت صدائیکه از وادی بگوش میرسد آنقدر شدید میباشد که حتی کوه ها در اثر این صدا بلرزه در می آید در اثر این واقعه خوفناک هر دو دست بدستهم داده بسمتی که صدا از آن بگوش میرسد

راه می افتند باین مقصد که هر طوری است باید بدانند که این صدای چه است. اما تا مدتی در نیمه راه شخص مذکور به بهانه اینکه زخمی برداشته است خود را ناپدید میسازد. دو شیزه مجبور میشود تا به تنهایی را هوش را تعقیب کند.

وقتی که بوادی فرو می آید صدا شکل تحمل نا پذیری را بخود میگیرد هوائیز کمی رو بسردی میگذارد دو شیزه درین هنگام بالا پوشش را از بکس کشیده و بشانه می اندازد اما وقتی که بالا پوشش خود را از بکس میکشد مجبور میگردد تا بکسش را بزمین بگذارد در وقت جستجوی بالا پوشش زحمتی را هم متحمل میگردد بعد دو باره براه می افتد. لحظه بعد نهری مقابلش ظهور میکند در آن طرف دریا طیاره می فهمد که صدا ماشینش را بکار انداخته است.

بمجرد دیدن طیاره می فهمد که صدا از همین طیاره بوده است. دريك کنار راه لوحه جلب نظرش میکند که در آن نوشته است (براه است).

غلط میروی گور یگان) برای تفسیر این خواب نخست باید با یضاح بعضی حوادث پرداخت در همین ایا میکه تجربه صورت میگرفت موضوع تمام جرائد روی موضوع وفقیقت يك طیاره ران که گور یگان نام داشت نشراتی داشتند اما از عبارته (براه غلط میروی گور یگان) معنی ای بدست نیامد اما اینکه دو شیزه به وادی پائین میشود و خشک میشود و مجبور به پوشیدن بالاپوش میشود اسباب موجب وجود دارد آن اینکه تا نواختن دیاپازون و تا هنگامیکه دو شیزه از خواب بیدار میگردد از طرف یکن از تجربه کنندگان سهواً در وازه نیمه بالان مانده و بالا تر سردی از آن نفوذ کرده بود که دو شیزه احساس سردی را در خواب دیده و آن بشکل پوشیدن بالا پوشش تظا هر کرده است اما خارق العاده ترین جنبه خواب این است که همه این کوائف صرف در ظرف ۲۳ ثانیه صورت گرفته است.





سایبری در زمستان

مرد خوشبخت



منطقه سایبری واقع در اتحاد شوروی، چون در زمستان ها اکثر از برف و یخ پوشیده است و هیچگونه وسایل ارتباطی مناطق دور بانزدیک سیرری از طریق زمین میسر نیست، حکومت شوروی با استفاده از هلو پتر ها برای گوزن داران آن مناطق موا دخورا کیو غیره وسایل زمستانی را میسراند.



خانم (جان) که يك بيوه ملیونر امریکایی است برای اصلاح سرش از آقای «توماس» سلمان معروف دعوت می کند تا سرش را اصلاح کند و آقای توماس که هفته یکبار برای اصلاح سرخانم جان می رود. پولی معادل ده هزار افغانی را بعنوان حق الزحمه دریافت میدارد. يك نشریه امریکا یسی نوشته که آقای توماس درین اواخر سرمایه هنگفتی پدید آورده است.

آقای توماس با وجود اینکه کمتر بر ای اصلاح سر دیگران می رود، معتقد است که تا وقتی خانم جان زنده است ناشی باروغن مغلول است و می تواند از طریق حق الزحمه ای که از خانم جان اخذ میدارد، به زندگی اش سر و صورتی دهد. به این اساس او مرد خوشبختی است.

حافظه خوب

خواستم چون نداشتم. مرددارو فروش وقتی این سخنان را شنید گفت: کاملاً درست است و خواست از مغازه بیرون شود.

آمرود جواب داد: خیر. من دواي تقویت حافظه می فروشم، متوجه شدم که خوشبختانه شباهه آن احتیاجی ندارید.

شخصی که وظیفه داشت، داروی تقویت حافظه بفروشد، واردیکی از مغازه ها شد، صاحب مغازه وقتی چشمش به آن مرد افتاد گفت: - اوه! فکر می کنم من شمارا جایی دیده باشم! هان یاد آمد، دوسال پیش بود که در استگاه سرویس وقتی انتظار سرویس را میکشیدم، شمارا آنجا دیده ام، درست ساعت ۶ عصر بود و شما از من گورگدی خواستید تا سگرت تا نرا، رو شن کنید و من معذرت

وسیله نقلیه ای بنام الکترو موبیل

هندی پیش در انستیتی علمی تحقیقی الکترو مکانیک مسکو وسیله نقلیه ای چیدنی بنام الکترو موبیل ساخته شده که میتواند با سرعتی معادل ۶۰ کیلو متر در ساعت حرکت کند و ۵۰۰ کیلو گرام بار را حمل نماید. درین اتومبیل های سوارای جدید استفاده شده است.

بزرگترین دائرة المعارف جهان

گفته میشود بزرگترین دائرة المعارف جهان بوسیله چینی هادرین سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ میلادی، نوشته شده است. این دائرة المعارف توسط ۲۰ دانشمند بزرگ روزیبه در ۱۹۰۵ جلد تألیف و منتشر شده بود ولی متأسفانه که امروز بیش از ۳۷۰ جلد آن باقی نمانده است.

سلايدهای فوری

يك کمپنی جاپان، درین اواخر کاره ای اختراع کرده که میتواند از روی عکسها و اسناد سلايدهای را بصورت فوری چاپ و تهیه کند. این آله که «پاناکوی» نام دارد به یک دستگاه الکتریکی مجهز است که در آن از «هالیدنقره» استفاده بعمل می آید. این وسیله میتواند عکسها و اسنادی را که بخردی ۳×۴ و بزرگی ۱۷×۱۲ باشد بصورت فوری، بزرگ ساخته تثبیت و چاپ نماید.

پلاستیک جدید

يك شرکت پلاستیک سازی واقع در امریکا درین اواخر موفق بساختن پلاستیک جدیدی گردیده که در مقابل هر نوع فشاری میتواند مقاومت کند. گفته میشود که تیرو میخ هم نمیتواند ازین نوع پلاستیک عبور کند.

عکس جالب



برای حفظ سلامتی

يك داکتر آلمانی درین اواخر در مورد مفاد آب و مواقع نوشیدن آن نظریاتی ارائه کرده و گفته است که: پس از برآمدن از حمام نباید آب خورد و همچنان آب خوردن در شب زیان دارد، آب را نباید یکبارگی بمعهده فسر و برد و ضمناً در هنگام تشنگی کاذب نباید آب وافر نوشید زیرا این عمل ز یسان آوردن است.

معالجه مفید

يك گروه از دانشمندان آلمانی که کارشان معالجه بیماران از راه موسیقی است درین اواخر در نتیجه تحقیقات و تجربیاتی که درین زمینه نموده اند، اظهار داشته اند که تأثیر بعضی از انواع موسیقی های خواب آور آرام مانند لوللو های موتزارت، از تأثیر قرصهای خواب آور و مسکن خیلی بیشتر است، تجربه های که بعمل آمده نشان میدهد که موسیقی آرام، در خواب نمودن خردسالان و بزرگسالان خیلی مفید واقع میشود و حتی اگر کسی به خوردن قرصهای خواب آور عادت دارند، می توانند با استفاده از شنیدن موسیقی های پیشنهاد شده از طرف دکتور موفف، از قرصهای خواب آور استفاده نکنند.

نوی کال، دهیلو او امیدو نو کال

دهر نوی کال پیل زمونږ وطنوالو په زړه پوری دی او زمونږ ولس ښارونو، وروڼو او ښارونو سره سم کال لمری ورځ او په تیره بیا لمری شته ډیره لمانځنې او دکال یی ورځ هغوی دکار او تحریک پیل او نښه ده دهمدی لپاره زمونږ په هیواد کی کال لومړی څه ډیر و پر تمینو مرا سیمو او ښارونو سره لمانځه کیږی او ښارګرانی پدغه ورځ کې ډیولې پامتانی ولرغونو لوبو سره نوی کال پیل کیږی دغویانو سینګارول اود هغوی جنګول یوه ډیره په زړه پوری لوبه ده چه ځنی بزرګرانی خپل غویان لوبی او دلوبی لپاره یی چمتو کوی ددشان هم دقچانو جنګول د کال لمری ورځی له خونډورو او ښارونکو لوبو څخه ګڼل کیږی. ښارګرانی پدی ورځ کی هر ډول لوبی لوبی. معنی هر هغه شی چه بدغی

پروسې کال همدا چه لاد جمهوری نظام له منځ تهراتلونو څو میاشتی لانه وی تیری نو بزګرو ته د هیله پیدا شوه دځمکی خاوند به شی. او داځکه دجمهوری دولت له خوا بزرګرانی ته ځمکی ورکړی شوی او دځمکی په هغی پروژې کی ورکړی شوی چه ددی هیواد دخلعیانو دمتیو په زور جوړ شوی وه، اود پر منځ تللی تخنیک په برکت دخاوری زړه پوست شوی. اودا ددی هیواد بزګر ته ډیره قوی هیله وه چه دمرئوبله زغنه به خلاصیږی اود پښو بندونه اوخنځیرونه به یی ول ول ولپیږی او آزادی به ترلاسه کوی، نوری به پد مرغی ولږی، ناروغی او ناپوهی خپری نه خوری.

او دادی زمونږ وطنوال بزګردسې کال نوروز لدغو هیلو او ډیروامیدو نوسره پیل کوی.

پاتی په ٦٦ مخ کی.

کوی خو پخوا تردی چه جمهوری نظام په هیواد کی برکړاره شی نو دبزرګر دژوند لپاره دنورو طبقاتو او قشرونو په څیر هیلو څه تضمین نه وو موجود. هغوی دیوه اکثریت په حیث دژوند له ډیرو لومړنیو وسایلو او نعمتونو څخه بی برخي وو، که څه هم چه هغوی دټولو وطنوالو لپاره دخاوری له زړه نه ډوډی ایستله خو خپله برخه یی ولږه وه، په بیلا بیلو ناروغیو کی ډوبو او په ناپوهی کی یی لاس او پښی وهلی. خو نن اوسن کال، ١٣٥٣ میمون او نیمګړغ کال داسی ندی. دا کال د جمهوری نظام له هیلو او ډیرو سره ملګری دی. دا کال ټولو وطنوالو ته دا هیله ورکوی چه دغلامی او مرئیتوب له زغ نه خلاص شویږی. دا کال پد ټولو وطنوالو او په تیره بیا بزګرته ډیرله هیلو نه ډک دی.

میمونې ورځی کی ورته په زړه پوری وی او هغوی مشغولوی شی د هغوی دلوبو وې ګرځی. خو مهمه خبره داده چه دکال لومړی ورځ دکار ورځ ده. پدی ورځ کی زر غوند نک دژوند او هستی سمبول دی. هغوی دنیا لګیو په کیښینولو سره کال پیل کوی. او کال ددغه له برکت اوخیرنه په ډګر کارونو شروع کوی. له ډول اوسرنا او اتیو نو سره دکار اونیالکیو په کیښینولو میلی پیل کیږی.

مون وویل چه د نوی کال لومړی ورځ له کار اود کار په ترڅ کی له لوبو سره پیل کیږی لازمه ده چه پدی موضوع باندی یو څو خبری سره وکړو. خبری داچه کار دڅه لپاره داڅو نو ښکاره ده چه دهیواددودانی لپاره، اود ولس دسو کالی او آرمی لپاره. زمونږ دهیواد بزرګرانی چه عمده مؤلدين ذی هر کال له کار سره پیل

دهر نوی کال پیل زمونږ وطنوالو په زړه پوری دی او زمونږ ولس ښارونو، وروڼو او ښارونو سره سم کال لمری ورځ او په تیره بیا لمری شته ډیره لمانځنې او دکال یی ورځ هغوی دکار او تحریک پیل او نښه ده دهمدی لپاره زمونږ په هیواد کی کال لومړی څه ډیر و پر تمینو مرا سیمو او ښارونو سره لمانځه کیږی او ښارګرانی پدغه ورځ کې ډیولې پامتانی ولرغونو لوبو سره نوی کال پیل کیږی دغویانو سینګارول اود هغوی جنګول یوه ډیره په زړه پوری لوبه ده چه ځنی بزرګرانی خپل غویان لوبی او دلوبی لپاره یی چمتو کوی ددشان هم دقچانو جنګول د کال لمری ورځی له خونډورو او ښارونکو لوبو څخه ګڼل کیږی. ښارګرانی پدی ورځ کی هر ډول لوبی لوبی. معنی هر هغه شی چه بدغی



در سرزمین سوارکاران دلیز

توچی به پایه های تلیفون ندارد. ولی نکته را نیز میدانستیم که آنان محتاج نیستند و راه را خیلی خوب میباشند. کاروانیان، همانند دریا نوردان، برای راه شان از خورشید و ستاره ها کارمیکر با ۱ ینکه این منطقه سه سال با بخشکسا لی بزرگی دویه روشد، مانگله توسفند را دیدیم که اینجا و آنجا سر می چریدن هستند.

پسرم «رومین» خواست از دنیال گوسپ بندود. ولی به خاطر سگهای نگهبان به اوام ندادیم این کار را بکنند این سگهای نگم بسیار خطرناک هستند.

سر انجام وقتی از درک سگهای نگم مطمئن شدیم، نزدیک يك غله استادیم. غله همه گوسپندان قره قل بود که بوم معروف قره قل از آنان به دست می آید. گوسفند قره قل در قسمت دوش چربی بزر دارد. در تابستان ها هنگامی که در زم خوراک کمتر به دست می آید، گوسپندان بامصرف همین چربی زندگی میکنند.

سرزمین خشک و حاصل فراوان

به راه خود ادامه دادیم. خیل زاغان آس را سیاه ساخته بود. از دهکده بی میگذشت اولین درگل بند ماندیم. بعدمونی مان درر لرو رفت. سپس بازهم درگل بند ماندیم و هر بار مردم به کمک مان می آمدند و را می کشیدند.

بخشهای جنوب دریای آمو، که در زمان باستان «یاکتر یا» نامیده میشد، باوچ تابستانهای خشک و زمستان های گل آذ از لحاظ حاصلخیزی معروف بوده است. در منطقه ها گندم، پنبه، میوه و ترکاری فراوانی پیدا میشود. عمر بعضی از تهره قرن ها میروند. اگر چه توت، بادام، زرد و انار این مناطق خوب است. ولی انگ و خرپوذه آن خیلی شهرت دارد. گفته میشود که انگور این مناطق شاه میوه به شمار می آید. ولی خر پوذه سلطان است. همچنان میشود که نمونه خاصی از خرپوذه در بخشها میروند که چون به پختگی کامل برو از آواز سم آسپی میترکند.

ترکمنان به این منطقه سیمای خاص داده اند. این ترکمنان برخی از اوقات خودشانرا «قره هله» یعنی «مردم سیاه» میخواندند. زیرا رنگ سیاه در حیات آنان نقش عمده را بازی میکند.

بر سر راه همان در دهکده کوچکی نوشیدن جای توقف کردیم. هنگام نوشی جای از مردم چیزهایی پرسیدیم. خیلی با ما یار بود، ز را در یافتیم که یک تروتمندان منطقه تا سه روز دیگر به خخته پسرانش يك مسابقه بزرگی تر میدهد. اگرچه آسمان گرفته و هوا سرد است.

این خبر به دلها یما گرمی بخشید. بزرگترین مسابقه نیست که برای مان چیز دیگر جالب تر بود اصلا بزرگش شد که هنگام زمستان در ترکستان اف به مسافرت ببر دایم، این مسابقه طاق فرساست که به سختی میتوان آن در تابستان اجراء کرد.

بزرگترین مسابقه سوارکاران و خصوصیتهای جنگهای سواره نظام را میگیرد. این بازی مسابقه نیست که تش خشونت و حتی سنگدلی را نیاز مند است. میگویند که در گذشته ها بزرگترین مبارزای بوده است. در بازیهای رسمی که در شهر ه جمله کابل، برگزار میشود، بازیکنان به تقسیم میگردند، ولی در روستا ها هر تنها برای خودش و به سود خودش با میکند.

پروورش اسپ بزرگش «توپ» ی که در بزرگترین به کار می بزرگساله یی سر بریده است. در مسابقه جانور را میکشند و در آب میگذار جسد سراسر شب در آب میماند تا سفت شوند.

چپنهای تیره رنگ میپوشند و مردم آنچه چپنهای سرخ رنگ دارند. پرنده یی که در قفسی آویزان بود، به زبان دری چیزی میگفت. این پرنده را مینا میگویند.

ما آرام آرام جای میخوردیم (رولاند) جای سیاه هندی میخورد و من جای سبزچینایی میخوردم. جملی میان مشتریان میگردید و ما می شنیدیم که آنان با هم احوالپرسی میکردند، یکی از آنان از دیگری پرسید: - بازاری گرم است یا نی؟ و منظورش این بود که آیا کارو باوشی خوب است.

آنان مدت درازی در باره قیمت گندم ابریشم و پوست قره قل گفت و گسو کردند.

یکی از آنان از ما پرسید که از کجا آمده ایم و به (رومین) بادام شکر آلوده تعارف کرد. (رومین) به زبان دری ازاو تشکر نمود. مرد خیلی خوشحال شد. مشتریان دیگر نیز خوشحال شدند. آنان از (رومین) خواستند تا به دری حساب کند و او توانست تا عدد ده به زبان دری حساب کند. این برای «رومین» تازه نبود زیرا در ترکستان افغانی هر جا که میرفتیم کسی پیدا میشد تا حساب کردن را به او بیاموزد.

درس زمین سوار کاران دلاور

شب فرا رسید. دکانهای بازار بسته شد. نگهبانان، درحالی که همدگر را صدا میزدند، درسرها به گردش درآمدند. در برابر هر سه یاجاردکان یک هریکین روشن بود. این چراغها نور زیادی نمیدادند ولی هر بار که در اثر آواز سگی بیدار میشدم و از پنجره اتاقم به بیرون نظر میانداختم، شعله های لوزان این چراغها به من آرامش میدادند.

صبح روز بعد، با موتر تیز و فتار به سوی «سیرخان» به حرکت درآمدیم. در مسیر حرکت ما پا به های تلیفون صف کشیده بودند. اینجا زمستان برف میبارد، ولی غالباً نور خورشید برفها را آب میسازد و در نتیجه زمین نرم میشود. لاریها درگل فرو میروند و شیارهای عمیقی به وجود میآورند. دگرگون شدن سریع هوا در ترکستان افغانی انگیزه آن شده تا مردم به این منطقه نام «سر زمین پکه و پوستین» را بدهند. ما با دقت متوجه پایه های تلیفون بودیم، زیرا هر آن ممکن بود نشان تایلر لاریها را فریب بدهد و به راه غلطی ببرد.

پسرم زبیر یک چیزی زمزمه کرد. چشمهای تیز بین جوانش کاروانی را در پیش روی ما دیده بود و باین زمزمه اش ما را ازین کاروان خبر میداد.

غالباً کاروانیان به گردن آخرین اشتر کاروان زنگی می بندند. بدینصورت هرگاه کسی بکوشد این آخرین اشتر را که باربسمانی به اشتران پیش رو بسته شده است، برآید خاموش شدن ناگهانی زنگ کاروانیان را از موضوع آگاه میسازد.

کاروان گذشته و ما دیدیم که آنان هرگز



سوار کار



تر بیت و پروش اسب بزکش گاوی دشوار است. اسب بزکش، در حقیقت، پیش از آنکه به چنان بیاید، زیر توپیت قرار میگیرد. مادرش روزانه بیشتر از ده تاتعم میخورد تا کره اش نیرومند به بار آید. هنگام تولد هم کره اسپارا نمیگذاردند به زمین بیفتد، زیرا این کار «بالهای او را خراب میسازد» تا سه سالگی کره اسپارا آزاد میگذاردند. درینوقت، اگر برای بزکشی مناسب تشخیص داده شود، او را زین میکنند و به او قواعد بازی و شکیبایی و تحمل را می آموزند.

پس از دو سال دیگر، که اسب به پنج سالگی میرسد، به او مقداری نمک میدهند تا در تحمل هضم کمکش کند. جوارى و خرپوزه میدهند تا وزن و توانایی پیدا کند و آماده سبم گیری در مسابقه شود.

با فرا رسیدن تابستان داغ، زمان سخت ترین آزمایش اسب بزکش نیز فرا میرسد. او ناگزیر است دشتبای فراخ را زیر پا گذارد تا به حرارت و گرمای عادت کند.

وقتی تابستان به پایان برسد، فصل بزکشی آغاز میشود. مسابقات در روزهای جمعه، روزهای رخصتی عمومی و عروسیها برگزار میگردند.

حال دیگر اسب بزکش پس از پنج شش سال آماده است با به میدان مسابقه گذارد. حالا دیگر سو جو دیست دوست داشتنی و ارزشمند و پوشاکه گرانبهای به پشت دارد.

سوج غر و رویبماکی

وقتی بزکشی آغاز شد، مادران دهکده بودند. ناگهان فریادها بلند شد و گروهی از سواران در میان گردو خاک طلایی و رنگ به جولان در آمدند. تا زبانه ها در هوا به صدا درآمد و زمین زیر پای سواران لرزیدن گرفت ناگهان سواران چنان به موتی ما نزدیک شدند که چشمهای درخشان و لبهای کف آلود اسپان را به خو بی میتوانستیم دید. بعضی از اسپانها با موتی ما تماس کردند. در نتیجه چند تا از چراغها شکست. تماشاگران تیرت و پرک شدند.

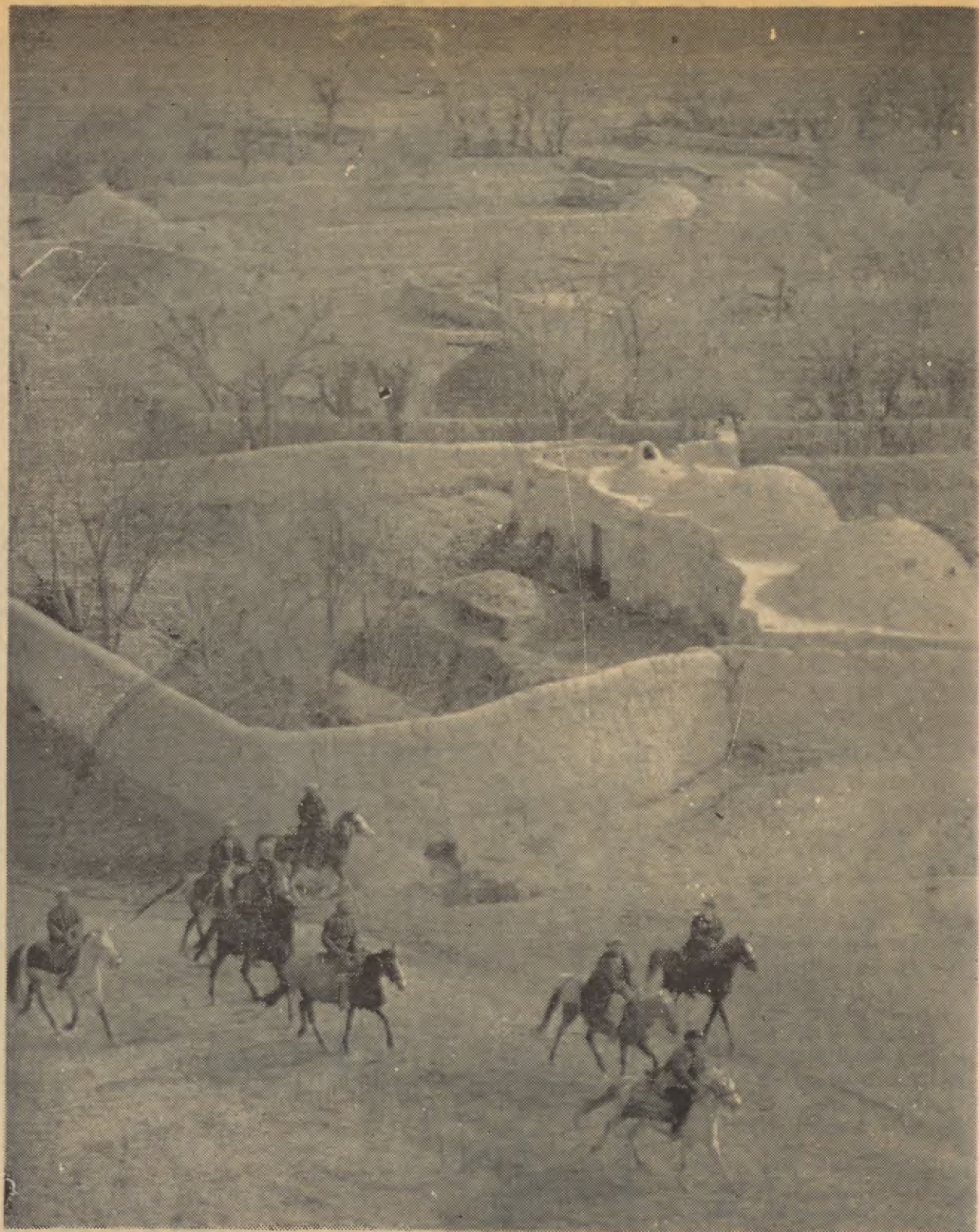
یکی از چاپ اندازان از اسب به زمین افتاد. وی خودش را روی زمین لولانید تا اژسم اسپان در آمان باشد. اسپانوی ایستاد و او بار دیگر سوار اسپش شد. ما چهره او را دیدیم که خون آلود و خاک پر بود. ولی دیدن چهره بیبکی و غرور موج میزد. درین حال خودش را به حلقه سواران رسانید تا راهی برای خودش باز کند و به بز برسد، منظره بی عالی بود.

من از «مردان قل» پرسیدم :

— این سوار کی بود؟

گفت:

بقیه در صفحه ۷۴



در مرکز میدان مسابقه دایره ای رسم میشود که آن را «دایره حلال» میگویند. کپتان علامه میدهد و سواران به سوی دایره هجوم میبرند. سواران از دوی زین به پایین خم میشوند. تابز را به چنگ آورند. و آن را با خودشان ببرند و فاصله معینی را طی کنند. درین حال سواران دیگر در تلاش هستند تا او را ازین کار باز دارند غالباً وسعت میدانهای بزکشی معلوم نیست هرگاه کسی نتواند بز را بگیرد، مردی که آن را بر داشته است، فاصله همین را طی میکند و بز را به دایره حلال می اندازد — او برنده میشود. جایزه بی که به برنده داده میشود، یا پول است، یا اشتهر و یا اسب. مردان نروتمند اسپان نیرومند و آموزش دیده ای را برای بزکشی نگهداری میکنند و برای این اسپان سوار کاران ورزیده بی را به کار میگذارند.



ولی
تاج
استند
برای
رهای
سال
ماگله
سر
گوشت
او
های
نک
ی
ستادیم
که
می
آید
تر
ز
سپند
صل
افغان
میکند
مان
در
مانند
دند
در زمان
با
حل
است
د
کاری
از
لی
انگ
گفته
شمار
چنان
و
کامل
ی
اوقات
میخوان
نقش
کوچکی
م
نوش
م
خیلی
که
یک
بگری
ش
سرد
برای
مال
کش
ستان
اف
مسابقه
سیتوان
سواران
ظلام
راند
که
تند
مند
کش
ب
شیر
ه
بکنان
به
ها
هر
ودش
ب
ن
کار
میر
ت
د
ب
مگذار
تاستند

سوالات رابه اصطلاح « دست کاری » کردم بخاطر سپرد، معادلات رابه گونه‌ای که نشاناش دادم، حفظ کرد، طفلک چه حافظه‌ای خوبی داشت، افسوس که به گیر معلم هیچ ندانی! افتاده بون !!

يك هفته پس‌انتر که رنگ‌پریده و پارچه امتحان الجبر ساغر را دیدیم، بی‌گفتگو همه چیز را فهمیدیم، شاید پارچه امتحان‌ساغر به شدت معلمش را عصبانی کرده بود، زیرا در گوشه پارچه‌اش نوشته بود، (صفر-آفرین) عجب، این معلم هم صفر داده بود و هم آفرین.

اگرچه ساغر دانسته بود که معلمش او را تحقیر کرده‌است، اما من بصورت مسخره ای توضیح دادم که معلم از يك قسمت کارش

کلمات شمرده ای که ازان بدر میشد، نظر میدوخت چالب این بون که هنوز هم او نمیدانست که من نمیدانم.

روز دیگر ساغر تمرینات و سوالات را بدستم داد تاحل شان سازم، دخترک از زبان معلمش گفت که سر نوشت شا گردان به همین سوالات پیوسته‌است یعنی تقریباً این تمرینات با سوالات امتحان چار ونیم ماه تفاوتی ندارد مگر اندك.

باخو شروی ساختگی گفتم، تو که مراداری چه غم داری، يك لحظه دیگر مانند هاشین حل شان می سازم و ترا برای تمام سال ازغصه رها می کنم، گفتم قسماً نمره عالی خواهی گرفت و بر دیگران فخر خواهی کرد ساغر بینوا، همان روش وطرفی را که من

یاد دارم که باید «طالس» به‌ت نوشته‌شود نه به «ظ»، چه (ط) از حروف «دری‌نیست»!!

دفعات متعدد، تمرین کردم که بهتر ازخودش يك (دایره) رسم کنم اما هر بار چیزی از کار درمی‌آمد که نه بیضوی و نه دایره.

مضحکتر این بود که هر بار ساغر تذکر میداد، خلاف توضیحات معلم او تشریح می‌کنم، بر افروخته میشدم و معلم بیچاره او را به نحوی تحقیر میکردم که گویی دشمن پدر و پدرکلان من است، میگفتم، اصلاً گناه همین معلمهای تنبل و بیسواد است که شاگردی دان شان بیسواد و تالایق‌بار می‌آیند، اگر من در راس امور باشم، یکنفر از این معلمهای از علم بی‌خبر رابه مکتب نمی‌گزام!!

ساغر به لب و دهان من خیره میشد و به

فانتزی

ساغر من تنگ‌ست

نوشته یاران

راضی بوده و از آن آفرین داده است و از قسمت دوم کارش بوی صفر داده است که جندان قابل اعتنا نیست !!

یکبار به‌کله‌ام زده که این قصه را ناتمام بگذارم و از سود این سودا بگذرم، دلم میخواست هندسه و الجبر را به ساغر و ساغرا به خدا بسپارم و ازین معرکه بگریزم، تازه دانستم که چیزی در درونم جوانه زده است، دیدم ساغرا به شوریدگی مجنون دوست دارم، بدون او نمیتوانم زنده باشم ...

زیرین همه گیرو دار، پدر ساغر حتی یکبار هم بمن و دخترش سری، زنده بود که احوال ما را بیوسد عجب آدم دلسوزی!!

کم‌کم، تابو توان از کم رفته بود، به ساغر اطمینان دادم که هندسه و الجبر پس است، من معلم این فضا من را می بینم هر طوری بشون، برای تونمره میگیرم، بیا که کتاب عشق بگشاییم و شاگرد مجنون شویم.

ساغر سن و سالی نداشت، آب جوانی تازه به‌گونه های دل‌فریبش گل انداخته بود، پستان های کوچکش تازه بو سینه‌هاش تازه برجستگی آورده بود ا نگار من نخستین کسی بودم که به‌حرم د نیای کو چك او ره یافته بودم و لحظات تنهایی او را پر میکردم.

شبی در گرداب حسرت نشستم و این‌نامه را به نام ساغر آغاز کردم:

«اخرین امید زندگی به غارت رفته من، تو با این چشمان شهر آفرین، حیف است که هندسه و الجبر بقوانی، تو باید دخترشمر باشی و بر چمن ادبیات دامن بکشی، تو باید مایه الهام هنر متدان گردی و بجای ماه و ستاره بر پیشانی آسمان بدوخی

خاک بر فرق معلمت که حسن آتشو بگر ترا نمیبیند و از تو هندسه و الجبر می‌خواهد، خاک بر سر همه کس ...»

اما، از بخت بد، نامه عاشقانه من، بجای ساغر بدست پدرش افتید، مردك سود برست که سواد جندان نداشت، نامه را پیش يك كس دیگری خواند و به فتنه افروزی این و آن، بصورت غیر مستقیم جوابم داد، یعنی خدمه منزل ساغر به من حالی کرده که دیگر دخترك هندسه و الجبر نمی‌خواند و راضی به زحمت من نیستند!

ومن بدنبال این رسوائی از شهر گریختم، و عشق ساغر را به سختی از یاد بردم، اکنون که این قصه را می نویسم، از ساغر خبر درستی ندارم، شنیده‌ام که بغضه‌بغت رفته و يك پسر سه ساله هم‌درد، نام این پسر را روز گذشته، دوست نام خود من!!



وقتی سرش به کتاب گرم می‌شد، فرصت تماشايش را می‌یافت.

مؤگان بلند برگشته، چشمان قهوه‌ای، روی گرد و مو های دراز گهری اش گیرایی بوی بخشیده بود که کمتر به گیسوان یکدختر نروتمد شبیهی داشت.

من، معلم خانگی او شده بودم، تا هندسه و الجبر درسش بدهم، با اینکه لیسانسم را از پوهنتون گرفته بودم، راستش این است که حساب و هندسه صنف هفتم مکتب نیز یادم رفته بود، حق این بود که در آغاز این‌حادثه، ماجرای تدریس مضا مین ساینس بيك شاگرد صنف نهم، معذرت میخواستم، میگریختم و پشت سرم واهم نگاه نمی‌کردم، اما بریدن از يك دختر چاره ساله شیرینکار به مصلحت دلم نبود.

اصلاً نمیدانم، چرا پدر دخترك مرابه‌اینگار گماشته بود، خیلی كسان بودند که باحق-الزحمه اندك حاضر بودند، «ساغر» و ادريس بدهند، اما شاید يگانه انگیزه گماشتن من برای تدریس ساغر این بود که من پول‌نمی‌گرفتم، چون دوست فامیلشان بودم، اساساً فامیلان با خانواده ساغر رفت و آمد داشت. پدر تاجر پیشه ساغر باز هم از خست کار گرفته بود و اینکه من از هندسه و الجبر چیزی نمی‌دانستم، برای اطمینانی نداشت، او برای دخترش معلم خانگی گرفته بود تا به دیگران نشان بدهد که روشنفکر و با ذوق و دلسوز است.

هر روز حلقه تدریس من در خانه ساغر مضحکتر میشد، اگرچه خودش در باره من فکر به نمی‌کرد، اما من از وجود هرزه خود درخانه او شر مسازی میبرد، از خوشبختی منزجر بودم که چرا نمیتوانم، سوالات حسابی ساغر را پاسخ درست بدهم.

انگار وظیفه من تدریس و كمك ساغر نبود، بلکه تماشايش چهره خوش ترکیب او بود، وظیفه من این بود که از هر فر صحتی استفاده کنم، و برای دخترك يك خاطره شود انگیز يك طنز گوناگونك شعر فقر بغوانم، اگرچه هیچ‌كدام اینها موردی نداشت، شاید بجای تدریس هندسه و الجبر، میخواستم لحظاتی او را خوش نگذارم تا برای او قابل تحمل باشم و از من خسته نشود.

يكروز كتابچه اش را پیش روی من كشود و ازان در مورد وظیفه طالس، كمك خواست، معلوم بود، هیچ كتابی نتوانستم جز اینکه پس از ذیوالی بسیار، بساغر

د زړه خبرې

سخي انتظار

غبرگ پسرلی

د پسرلي په راتلو پوه شوم
چنگو راوپه په اور بل کي سره گلونه

پسرلي د حرکت او برکت موسم دی ، پسرلي د ژوند واقعې معنا تمثیلوی هره خوا ښکلی او د ښکلا له مظاهرو څخه ډکه ښکاري ، ښکلا او مینه سره نژدې رابطه لري او د دوی نه شلیدو نکی اړیکې د سعادت هسته او زړې د ژوند په مزعه کې کښینوی چې نتیجه یې طبعاً په زړه پورې او تر هر څه پورته او ښاغلي گڼل کیږي . د پسرلي معطره هوا او زړه تازه کوونکي نسیم په موجوداتو کې نوی ساه پور کوي د انسان احساس وښوی او په وجود کې دنوی وینې جریان په حرکت راولي ، واقعاً چې دا وخت د خوشالي او میلی ورځې دی .

سپن کال زمونږ خوشالي پدی موسم کې له نورو گلو نونه ډیره زیاته ده ځکه چې مونږ ته لوی خدای د جمهوریت ستر نعمت راپه برخه کړی ، داسې لوی موهبت چې دهغه له برکته انساني کرامت خوندي وی او د ملت اکثریت د برخی او فعالی هستی او موجودیت شپوت سولې شي دولس سوکالي آزادي د هیواد اعتلا او آبادی پدی چوکات کې په ډاډه توگه ممکن لیدی شي څرنگه چې دا د ملی گټو ساتندوی دی نو د ولس د خوشالي په څرگنده سولې چې په حقیقت کې د ملی خوشالي او احساساتو څرگندونې دي ، بی خایه به نه وي چې د پته ملی خوشالي یا د جمهوریت پسرلي او یاخو واقعی پسرلي ووايو یا ورته د غبرگ پسرلي عنوان ورکړو .

همدغسې چې پسرلي د خوشالي میلی او سات تیرې ورځې دي ، د کار فعالیت او زیار ایستلو ورځې د پسرلي د حرکت او برکت موسم دی ، پسرلي د ژوند واقعې معنا تمثیلوی هره خوا ښکلی او د ښکلا له مظاهرو څخه ډکه ښکاري ، ښکلا او مینه سره نژدې رابطه لري او د دوی نه شلیدو نکی اړیکې د سعادت هسته او زړې د ژوند په مزعه کې کښینوی چې نتیجه یې طبعاً په زړه پورې او تر هر څه پورته او ښاغلي گڼل کیږي . د پسرلي معطره هوا او زړه تازه کوونکي نسیم په موجوداتو کې نوی ساه پور کوي د انسان احساس وښوی او په وجود کې دنوی وینې جریان په حرکت راولي ، واقعاً چې دا وخت د خوشالي او میلی ورځې دی .

سپن کال زمونږ خوشالي پدی موسم کې له نورو گلو نونه ډیره زیاته ده ځکه چې مونږ ته لوی خدای د جمهوریت ستر نعمت راپه برخه کړی ، داسې لوی موهبت چې دهغه له برکته انساني کرامت خوندي وی او د ملت اکثریت د برخی او فعالی هستی او موجودیت شپوت سولې شي دولس سوکالي آزادي د هیواد اعتلا او آبادی پدی چوکات کې په ډاډه توگه ممکن لیدی شي څرنگه چې دا د ملی گټو ساتندوی دی نو د ولس د خوشالي په څرگنده سولې چې په حقیقت کې د ملی خوشالي او احساساتو څرگندونې دي ، بی خایه به نه وي چې د پته ملی خوشالي یا د جمهوریت پسرلي او یاخو واقعی پسرلي ووايو یا ورته د غبرگ پسرلي عنوان ورکړو .

همدغسې چې پسرلي د خوشالي میلی او سات تیرې ورځې دي ، د کار فعالیت او زیار ایستلو ورځې



گل دی برزلفو، باندی کنار دی
واړه چشمان د محبوبا گسل دی،
آثار دی توبه، توبه ...

په رښتیا چه پسرلي د حسن او ښکلا موسم دی، دغه بهشتی څیړی چه څیړمې کی د کورونو په ذیوالونو بندوی، دغه حوری چی د زړه رازونه به یې دریبار په اعتبار مگلو سره کولی، طبیعت د مساعت په مرسته ډلی ډلی دگودر خوراته ځی اوهغه شاعرانه، مستانه اود پیغلنوب په عشق مسته منظره رگور په غاړه جوړوی چی د طبیعت ښکلا ورته په غاښ کیږی .

میان په ډول ډول چمونو دگودر دلاری د مجاوزانو په څیر ، دیار دراتلو ځار او انتظار کوی څوچی ددیدن په ترڅ کی دسترگو په اشارو پاتی په ٦١ مخ کی

په شان ډلی ډلی ددایمان خواته ځی، په خپلو سپیڅلو ، بولی داور المونکی شونلی ، ازخک او

نور سابه لټولوی، په خپلو تسکو سپینو نازکو لاسونو ، تازه خندید لی گلان شکوی اود گلالي مخو داسه یی په نور اوربل کی یی پومی ددوی له نظره داوربل گل ډیر قهرمن او خوږوی، نوڅکه دغه ارزو ښه څرگندیږی .

ستر سوغات دیار لپاره دتحفی په توب ساتی پدی لنډی کښی دغه

پسرلي راغی گلان ډیر شول
داوربل گل په خپل آشنالره ساتمه
پاداجه میر من مپوش پدی فلکلو ری سندرہ کی داوربل دگل اود زلفو له نندارې نه حیرانه شوی اوحتی دایدلو تاب طاقت یی نلری نوڅکه توبی هم کوی :



همانطوریکه مردان از خانمها ی
شان توقع دوستی دارند ، خانمها
نیز می خواهند ، مرد زندگی آنها
دوست با گذشت و رفیق فدا کار
بوده رویه اش صمیمانه باشد .
واضح است که زن تمام وقت و
انرژی خود را صرف کار های خانه
و تربیت اطفال می نماید . و سرو
صدای بچه ها و کار های طاقت
فرسا او را جسم و روحا کسل و
ناراحت می سازد که فقط رویه
دوستانه شوهر می تواند کسالت
اورا رفع و رنگ خستگی را از آئینه
قلبش بزدايد . زنان تو قع دارند
همسر شان مرد ایدآل باشد ، خانم
ساخت

زنان و دختران



خوش رفتار باشید

کسانیکه در خوش رفتاری و
سلوك مهابت نشان میدهند بیشتر
مورد دوستی قرار میگیرند و این
امر چون نواختن پیانو است .
برخی بدون تعلیم می توان نندخوب
پیانو بنوازند . اما در صد نفر
صرف یکتا دیگران باید سا لها
درس بگیرند و تمرین کنند تا
نواختن پیانو را بدانند .
آیا شما آرزو کرده اید که دوستان
بیشتری میداشتید و علاقه مردم را
نسبت به خور جلب میکردید ؟
اگر شما اینطور می اندیشیدید
صفحه ۵۴



مکرونی بآبادنجان رومی



بادنجان رومی را نصف نموده روی آتش در آب مخلوط نمایید. و برای آنکه پوست و تخم آن گرفته شود از ایلک یا چلو صاف گذشته آتش را در ظرفی بریزید و بجوشانید تا سفید رنگ شود. سپس بقدر یک چار مغز مسکه و یک کیلا س یخنی و یا شوربای گوشت گوسفند یا مرغ در آن علاوه کرده مکرونی را در بینش اضافه کنید وقتی که مکرونی خوب پخته شد در یک یا ظرف دیگری ورقه ای از سوس ریخته و مکرونی و سوس را برگ برگ روی هم گذاشته برسرش ورقه ای چند پنیر بمانید و ظرف را روی آتش بگذارید و آهسته آهسته با قاشق بهم بزنید .

بعد از پنج دقیقه آنرا از روی آتش برداشته صرف نمایید .

زن از هر نگاه

زنان بمراتب موقع شناسی تر از مردانند .

«۹»

بزرگترین آژانس خبر گزاری «زن» است . زیرا دستگاه های گیرنده «گوش» و بخش کننده «زبان» دایم کار میکند .

«ه - ولز»

چیزیکه زن می خواهد ، همان چیزی است که از رستر شش خارج است . زن چیز هائرا که کمیاب است ، بیش از هر چیز دیگر مایل است که داشته باشد .

«اوهنری»

با اینکه مینای استدلالات زنان قلبشان است معذالك خیلی کمتر از مردان (که از طریق سه استدلال میکنند) اشتباه می نمایند .

«م . پولسکو»

مودوفیشن



غسل آفتاب برای اطفال

مترجم : محمدحکیم ناهض

تابش مستقیم آفتاب دارای اشعه ماوراء بنفش می باشد که در جلد ویتامین (دی) بوجود می آورد . از روی پر نسپ عمومی برای اطفال معقول است برای مدتی در زیر روشنی آفتاب قرار داده شوند در مورد معرض آن قرار دادن جلد طفل در سه حال باید محتاط باشید: در معرض آفتاب قرار دادن طفل باید به تد ریح صورت بگیرد تا از سوختگی جسم طفل اجتناب شده باشد مخصوصا در جاییکه آفتاب گرم و هوا صاف باشد .

ثانیا در معرض آفتاب قرار دادن طفل به صورت مفرط معقول نیست حتی چنگه جلد تدریجا خرمایی رنگ می شود دلیل اینکه جلد خرمایی رنگ میشود اینست تا جسم از اثرات آفتاب زیاد محافظت شود . بعبارة دیگر ، جسم نسبت بمقدار معتدل نمی تواند مقدار بیشتر (آفتاب) را جذب نماید . مقدار زیاد حرارت آفتاب ممکن است به جلد خطر ناک باشد .

ثالثا ، آفتاب سوختگی شدید عینا

بقیه در صفحه ۷۰

شماره اول

روانشناسی

انکشاف اجتماعی

دوره جوانی از همه بیشتر يك دور انكشاف و توافق اجتماعی است شك نیست كه در دوره ماقبل عمل اجتماعی شدن جوانان آغاز یافته و جوان پاره از مهارت های اساسی و عده اجتماعی شدن را فرا گرفته است . طفل در صنف ابتدایی در چنان زمینه های اجتماعی كه خاصه محیط مكتب و محیط بیرون مكتب (در میدان بازی وغيره) سازش با همصنفان و همسالان یاد گرفته میتواند و همچنین پاره از روابط مفید و علمی را با والدین و معلمین خود می آموزد . این توافقات طفولانه خیلی ضروری و مهم اند زیرا اساس و تپه توافقات اجتماعی طفل را در سالهای ما بعد زندگانی فراهم میسازد . کسانیكه در دوره طفولیت همجو توافقات را نیا موخته اند در مرحله جوانی با مشکلات زیاد وارد میشوند اما توافقات اجتماعی دوره طفولیت از دو لحاظ محدود است :

اول آنكه اطفال از نقطه نظر انكشاف ذهنی خام اند . دوم آنكه با انگیزه های اجتماعی حساس نیستند .

در جدول ذیل میلان نموی اجتماعی از طفولیت تا كلانی خلاصه شده است .

در طفولیت:

- (۱) دلچسپی ها امیال متنوع و غیر ثابت.
- (۲) پر گویی در همه گونه فعالیت ها با جسارت.
- (۳) تلاش مشابهت با اقربان و همسالان و پابندی زیاد به ارزش های آنها.
- (۴) آرزو متمایل بودن با گروه و جمعیت اطفال
- (۵) حیثیت و شان فامیلی در تعیین روابط آنقدر مهم نیست
- (۶) اجتماعات بی تکلیف
- (۷) رفاقت ها بیشتر موقتی.
- (۸) تعداد رفقا زیاد.
- (۹) درباره کردار خود و دیگران بی پروا و کمتر فهم درباره کردار خود و دیگران
- (۱۰) مقررات قوانین منطقی جمعیت مهم و پایدار
- (۱۱) در قبول صلاحیت و اقتدار کلا نه با بدبین و خوشبین

در جوانی

- (۱) دلچسپی ها محدود و ثابت .
- (۲) بیشتر موقر کردار و رفتار زیر کنترل.
- (۳) منعكس ساختن كلتور كلانها.
- (۴) آرزوی تمایل بودن به يك گروه و منتخب
- (۵) حیثیت اجتماعی و اقتصادی و میل در تعیین روابط اجتماعی خیلی مهم است.
- (۶) اجتماعات با تکلیف و رسمی.
- (۷) رفاقت ها بیشتر دائمی.
- (۸) تعداد رفقا محدود اما صمیمی تر.
- (۹) فهم بیشتر درباره کردار دیگران.
- (۱۰) استقلال بیشتر از كلانها و در مورد فیصله ها و تصمیمات بیشتر برخود اکتفا نمودن
- (۱۱) تلاش روابط با كلانها به اساس مساوات.

تبريك برای سنانو . . .

بسیار دیده شده كه عده از بزرگان ، دوستان و اقوام خویش جوانان ما موضوعات را فراموش میکنند و یا ناچیز می خوانند كه اصلا نباید آنرا نادیده گرفت و بی اهمیت تلقی كرد زیرا این سلسله مسائل مربوط میشود به آداب اجتماعی كه انسان همیشه با آن روبرو بوده و جزء از مسایل زندگی است .

برای اینکه این مسایل را فراموش نکرده باشیم این مجله در هر هفته یکی ازین مسایل اجتماعی را كه لازمه همه جوانان است برای شما ن تقدیم میدارد .

یاد داشت اول :

جوانان عزیز چون سال جدید تازه فرارسیده برای اینکه به والدین آرزوی ما سعادت و موفقیت شماست.

مینی ژوب بار اول چطور بوجود آمد و طراح آن کیست؟



طراح مینی ژوب خانمی است بنام (مری کوانت) كه در ابتدا ع پیشه كلاهدوزی را داشت و زندگانی اش را با يك هزارو يكصد افغانی عاید در ماه به سختی میگذشتا ند . ولی حالا او يك میلیونر است . او با پوشاندن لباس بچه ها به بزرگها صاحب این همه ثروت شده است (مری) سی و سه سال دارد لباس های طرح (مری کوانت) به بیست و پنج کشور صادر میگردد ، حتی به به کشور هاییكه خودشان صادر كننده لباس برای جوانان بوده است .

بیشتر مشتریان (مری کوانت) دختران جوان بوده اما بعد ها خانم های جوان و خانم های نیز از مشتریان دایمی او گردیدند .

روابط خانوادگی

تفاهم در امور زندگی جوانان مخصوصاً جوانانیکه ازدواج نموده‌اند شرط اساسی زندگی آنها محسوب میگردد .

زن و شوهر جوانیکه در همه امور زندگی باهم اشتراك مساعی داشته و در تمام شئون زندگی با هم توافق نظر دارند مسلماً زندگی آرام و موفقی خواهند داشت. زیرا اشتراك مساعی در امور زندگی یگانه راه حل خواهد بود که غبار مشکلات زندگی خانواده های جوان را که بعضاً در خانواده ها دیده میشود وایست مشکلات در برخی مواقع سبب جدایی و دوری هم میگردد از بین برده و زندگی آرام و خالی از هرگونه مشکلات را برای آنها ارمغان میدهد.



بدون امتیاز بین فامیل های جوانان است زیرا سهم گرفتن در امور منزل بر علاوه مشاغل که آنها در خارج بقیه در صفحه ۶۶

گل شکوفه

فراموش شده است آن روزهای بهار که میگفتی تو بهار رادوست داری ولی من خزان را میخواهم . میخندیدی و شاخه های شکوفه های سیب را بطرف خود کشیده و خواستی گلپای آنها پرپر کنی ، و بزمده سازی گفتم ای گل من ، ای شاخه زیبای شبنام و زیبایی چرا آرزو نداری در کنارت گل لطیفی را بگیر . ولی توبه من نگاه نموده بهار بی هم گذشته دسته گل شکوفه را بدست دارم که به هزار تو میگذارم .

گفتی بهار تازه را نخواهم دیدو عمر من زیبایی من همه چون فصل عمر درختان پر گل کوتاه است اینك باز هم بهار فرار سیده و چندین بگیری . ولی توبه من نگاه نموده بهار بی هم گذشته دسته گل شکوفه را بدست دارم که به هزار تو میگذارم .

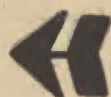
گل پیخار وجود ندارد دستت را بطرف من پیش نمودی آنرا بوسیدم (فرستنده م، ر، ا)



از تازه ترین مود هاییکه برای پسران جوان انتخاب کرده ایم



این مودل لباس را برای دختران جوان از تازه ترین کتلاک های امسال انتخاب کرده ایم



چگونه از چاقی جلوگیری کنیم

چاقی ، علاوه براینکه برای يك رن امروزی عیب شمرده میشود، از نظر سلا متوشادایی وچالاکي بدن نیز زیان بخش است. در بین روش های که برای جلوگیری از چاق شدن، تاکنون بوسیله متخصصین امر بکار برده شده، توجه به حفظ تناسب اندام از زمان بلوغ بعنوان بهترین طریق و روش تشخیص داده شده است. بدین ترتیب اگر علت چاقی مربوط به اختلالات هورمون های داخلی بدن باشد بوسیله ورزش و رژیم غذایی میتوان از همان سنین خوردی از چاق شدن بدن جلوگیری کرد.

بقیه در صفحه ۶۳



بدتر از مرگ

سدرست است ولی این برای تو ا قلا دو هزار پوند خرج بر میدارد چك هم قبول نمیشود .
کریج گفت:
سما فقم .
وبعدگو شی را گذاشت و به گاریسون نگرینسته گفت: در هر حال شیبیل با یسد فیلیپا را به قرارگاه خودشان برده باشد .
گاریسون به اشاره سر تصدیق کرد و کریج ادامه داد:
و هم اکنون غالباً در انتظار ما نشستہ است .

امکان دارد .
کریج دست خود را میان موها پش فرو برد خود را خیلی خسته احساس میکرد می خواست بگاریسون توضیح کند که دیر خوا هند رسید ولی میس از آنها نخوا هد گشتن و شیبیل هم بجای آنکه حاضر به تسلیم دادن فلپا شود، آژن را خواهد کشت ولی لازم ندید زیرا یقین داشت این چیزها را گاریسون نمیتواند بفرد او حدس زده میتواند .
لاجرم گفت:

کمی بخوابم بهتر خواهد شد هر وقت لو میس آمد بیدارم کن .
و گاریسون را با پهلوی خود دید . روی جای خود نشست و برای شنیدن فریاد ها کفرگویی وعصبانی شدن لو میس منتظر ماند و لی بعد از آنکه مدت معطلی و نگاه کردن به سوی مرد چاق چنان احساس کرد که ویلیش خیلی پیر، ضعیف و در مانده شده ست .
لومیس گفت:

پسرم ، کارها فئاد پر باداست . بدتر ازین امکان ندارد . شیبیل سوی ون و خانواده اش را قتل عام کرده و بدتر ازین را هم میتوان شمرده . اردوی زاروب بحرکت در آمده و بطرف غرب روانه شده است یعنی بسوی خرم .

ناکوس از اعضای موافقت نامه پاما انکار میکند و ز نشنیدن در جنگل آلهسا اسیر است تو هر چه از قدرتت ساخته بود انجام داده ای حتی سیلنا را هم آوردی اما اینهم دیگر فایده یی ندارد .
درینموقع صدای زنگ تیلفون در هر سه نفر را بسوی خود جلب کرد .

گاریسون گوش را برداشته به لو میس داد . لو میس بعد از یک در چن لاجول گفتن گوش را نهاده، بسوی همکارانش برگشت و گفت: (تنها این یکی را گسم داشتیم ازتو یار که اطلاع داده اند که قرار است نماینده زاروب فردا در ملل متحد سخنرانی کند و در این سخنرانی تقاضا کند که هائی تعیین شود تا دلیل باقیما نسد ن عساکر انگلیسی را درحرم تحقیق و راپور آرا به موسسه ملل متحد ارائه کنند با گرفتن این آمادگی بسویه بین المللی بسوی به منطقه اردوی خود را امر حرکت داده اند در چنین

کریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس ازگشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان اندر اکی رفته نزد پدر خوانده اش سوافینو منزوی میشود . در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایر نفث خیز خاور میانه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از چان ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلپا که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان بطعانی به منافع نفث انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

احوال چکاری از ما ساخته خواهد شد خصوصاً اکنون که ناکوس هم از دست مارفته است .
بعد نفس راحتی کشید و در همان لحظه مردی بایک تر موز محتوی قهوه و سه پیاله وارد گردید . لو میس بی معطلی پیاله ها را از قهوه پر کرد و باز رشته سخن را بدست گرفت:

اگر ناکوس از اعضای موافقت نامه منصرف نمیشد ، زاروب دست به این کار نمی زد از طرف دیگر با در دست داشتن پرنسس سلینا درحرم مثل خانه خود ما میتوانستیم رفت و آمد کنیم و کنترل امور را بدست بگیریم ولی در حال حاضر فقط یک راه برای مابقیمانده است: جنگ . برای اینکه موافقت مادر شرق میانه متزلزل نشود د مجبور یسم بجنگ اقدام کنیم .
کریج بتایید او گفت:
سالبته نسبت به استعمار ل بمب کوبا لت جنگ تلفات کمتر دارد .
لومیس ادامه داد:

سولی طرف مامعقل است که تنها اقدامات پولیسی کافی است و متحدین ما نیسند از سیاست محامایه خواهند کرد . اینکه تا کجا میشود به این حرفها اتکا داشت معلوم نیست و گذشته ازان تا ما بخود بچنین شیبیل نصف محتویات معدن کوبالت را خارج خواهد کرد . موقف او در شرایط کنونی خیلی بهتر ازماست .

بعد با چشم چپ نگاهی به کریج افگند و افزود: «لازم است و هر طور دی شده آژن را نزد ما بر گردانی میدانم برای چنین تقاضایی حق بجانب نیستم ولی این یگانه راه اصلاح کارها و جلوگیری از مخاطرات فراوان بعدی است» وقتی فلپا نزد ما بر گردد ناکوس موافقت نامه را امضا میکند و ما هم قف خود را محکم تر کرده میتوانیم» .
کریج بپاخاست و گفت:
نمیدانم ولی اگر رفتن من لازم باشد ، میروم . ولی بعضی چیزها را قبلاً باید بدانم .

چند لحظه بعد یک هیلی کوپتر برای بردن ما می رسد .

هیلی کوپتر در تاریکی عمیق شب پرواز میکرد . زیر پای شان لندن با ملیونها چراغ خود میدرخشید . در میان رود تایمز که مثل ماری سیاه لندن را دو نیمه میکرد، چراغهای کشتی هاییکه آنجا لنگر انداخته بود، میرقصید . کوپج بالاخره در میان آنها کشتی زیبایی فلپا را شناخت و به لومیس نشان داد .
هیلی کوپتر ارتفاع خود را کم کرد و در محلی نزدیک به آتیه کاندلش بزمین نشست . کوپج لومیس را آنجا ترک گفته خودش به عجله بدرین کاندلش شتافت .

کاندلش تمام آمادگیها را گرفته بود . هر دو با هم بوسیله موتور قراضه کاندلش بسوی بندرگاه سرازیر شدند . آنجا یک موتور بوت کوچک و جدید در انتظار آنان بود . در آنجا کاندلش آنها را سوار قایق موتوری نموده خود از ایشان جدا شد . کریج موتور را بکار انداخت . نخست فکر هدایات لومیس افتاد و بعد هم این را که چگونه او در محلی که فلپا لنگر انداخته بسود، بشود ، تصمیم گرفت .

در پرتو اولین اشعات شفق صبح گاهی رود تایمز زیبایی خاصی بخود گرفته بود . آنها به آهستگی نزدیک کشتی فلپا که لنگر برداشته و در حال عزیمت بود، رسیدند . کوپج نگاهی دقیق به افرادی که بکشتی برای کمک های قبل از حرکت وارد می شدند افگند . و کاندلش وادر اینهمان شناخت .

اولین قایق بزرگ که بسوی فلپا نزدیک میشد و بالتسبه سرعتی هم داشت یکباره برای اینکه با فلپا تصادم نکند خواست مسیر خود را عوض کند ولی بیفایده بود زیرا جریان آب رودخانه آن قایق را بسرعت زیادی پیش رانده به بدنه چپ فلپا کوفت . قایق دومی نیز نتوانست خود را کنترل کند به پهلوی دیگر کشتی تفریحی ناکوس خود و سومی مثل اینکه هدف گرفته باشد در آفر فشار جریان آب به سکان فلپا خورده آنرا از کار انداخت . شدت تصادم سبب شد که هرسه قایق کم کم طعمه آب شوند .

لومیس نفسی غرور آمیز گرفته و به کریج کرد و گفت محتوی قایقها چه بود ؟ کریج جواب داد مقداری فضلات آهن و پارچه های خورد و بزرگ کانتی . می ترسم آ قای ناکوس مجبور شود برای جندی دوباره لنگر بیااندازد .

لومیس گفت: حالا برویم صبحانه مان را بخوریم و بعد برمیگردیم تا با او مذاکره کنیم . بعد هم موضوع قطاق الطریقی را مورد بحث قرار میدهم .
ناکوس مثل یک بیمار مینمود . از پس راجع به همسرش فلپا فکر میکرد خواب و خوراک را از دست داده بود . با نگاهی خسته

ودر عین حال خشمناکین به لومیس و کر یج مینگریست. لومیس فوراً داخل صحبت شد و گفت: ماییدانیم که همسر ترا شیبیل فرار داده است. آنجیز هاپیرا که بتو آموخته اند که از دیدار ما پرهیز کنی، فراموش کن. حقیقت اینست که ما نمی خواهیم تو بازیچه طایعی شیبیل شوی. بهتر است همینجا بهمانی و از رفتن بپدر محل دیگری مضایقه کنی. ناکسوس از سر لجاجت گفت:

قرار داد را امضا میکنم. نه عجله لازم نیست. منتظر باش تا عصرت را دوباره بتو برگردانیم.

به او باز هم هیروئین خواهد داد. آیا میدانید معنی این کار چیست؟ اگر او دوباره معتاد شود اینبار زنده می خوردا از دست خواهد داد.

از کجا اینقدر اطمینان داری؟ بابیسیم صحبت کردیم. بمن شرح داد که باسوی ون و خانواده اش چه کرده است. سوگند خورد که فردا صبح عین معامله را با فلپا دروغ نخواهد کرد.

تو احمق استی. اینجا بنشین و مثل یک بزه در انتظار فلپا باش. تا ما او را بتو برگردانیم. از آن به بعد مذاکره خواهم کرد و ولی هوش کن با منی برای فرار ما را هم افکندگی نکنی. همه تا آن میان کشتی باشند.

فلپا دچار کابوسهای موناگون بود. جار چاپش را اسپهای رنگارنگ احاطه کرده شبیه کشتان اینسو و آنسو میدویدند و گاهی هم مستقیماً بسوی او می تاخندند و همینکه او آرام می شد، اسپها نیز از او می رفتند. لاجرم خود را مجبور میدید که تریز حرکتی نکند تا اسپها بغیر و جست در نیابند. ولی اشتیاق به هیروئین آدم و قرار از او گرفته بود.

شیبیل یکبار نزدیک او آمد میخواست برایش هیروئین بدهد ولی او مقاومت کرده از قبول آن سر باز زده بود. بسیار مشتاق بود ولی میدانست احتیاط دوباره به آن ماده جهنمی چه دمازی از روزگار او می کشد. ... ولی چند ساعت بعد پشیمان شده بخود گفته بود چه حماقتی را ببارد کردن پیشنهاد شیبیل مرتکب شده است. مصلحتاً بخود دلزدگی میداد که او بخواهد گشت اینبار مقاومت نخواهد کرد. درست است که ناکسوس را دوست می داشت ولی حاضر نبود باردیگر هیروئین وارد کند.

همینکه شنید شیبیل او را بنام صدا میزند، چشمان خود را به سنگینی کشود. شیبیل روی او خم شده بود. فلپا بیدار بود و لی اسپها از پیش نظرش هنوز هم دور نمی شدند. همینکه خواست دهان باز کرده فریاد بزنند شیبیل سیلی سختی به گونه او خات آنرا زد اما فلپا درد را احساس نکرد. اسپها برانگیز شده و جای آنها را یکی از تما ویر روی دیوار گرفته بود. شیبیل گفت:

حواصت را آورده ام. حال می خواهی استعمال کنی؟ این را گفته پاکت کوچک گرد سپید را به او نشان داد. فلپا خواست فریاد بزند: از اینجا خارج شو. ولی حرفی از دهانش بیرون نیامد. شیبیل اصرار کرد: من منتظر جواب هستم.

آری ... آری خیلی تشنگ می شو د قبول.

ولی قبل از آنکه آنرا بتو بدهم باید کافندی را امضا کنی. خواهش میکنم مرا شکنجه نده. شیبیل پاکت هیروئین را گذاشته از جیب

خود دفتتر چه وقلمی بیرون آ و رد و گفت:

تو خودت موجب شکنجه خود میشوی. اگر تو آنچه رامیکویم بنام آقای ناکسوس نوشته و امضا کنی، از من بدی نخواهی دید. بگری اینها را. این را گفته قلم و کاغذ را در دست او گذاشت و فرماد داد: اکنون بتو سیلیبلی انگشتانش حرکت نمیکرد. نالید: پس اول هیروئین را بده تا نیروی نوشتن به انگشتان من بر گردد.

نه، در آخر. و توقبل از آنکه آنرا استعمال کنی باید خیلی کار ها انجام بدهی. فلپا به ناچار آنچه را شیبیل دیکته کرد روی کاغذ آورد:

«عزیزم هری! با شیبیل یکجا استم. همه چیز رو براه است. بخاطر من غصه نخور. اگر قرار داد را با انگلیسها امضا نکنی هیچ چیزی واقع نخواهد شد. ولی اگر امضا کنی در حقیقت حکم قتل مرا امضا کردی. بی تردوست دارم هری. خواهش می کنم بمن کمک کن.»

فلپا میدانست که این نامه از تکاپ یکنوع پستی است ولی چه چاره بزحمت آنرا تا انجام نوشت ولی امضا نکرد. دوباره دستش به لرزش در آمده بود. چند لحظه بعد به علت آن پی برد. آنچه نوشته بود خیلی مد هش بود دستش از آنجهت به لرزه در آمده بود. کاغذ را از هم دریسه سیکو افکند شیبیل شانه خود را بایستی اعتنائی بالا افکند و گفت بخودت مر بوظاست بزودی خودم بادست خود آنرا برای آماده میکنم و در آینده هم مقدار کافی در اختیار خواهی داشت. فعلا از بود آن شروغ میکنم این را گفته بطرف فلپا نزد بکتر رفت.

فصل بیست سوم. سلینا دهم بجایی که خود موضع گرفته

بودند، برده بودند دختر در آنجا عما رتی را که شیبیل در آن اقامت داشت با تمام جزئیات که از آن بخاطر سپرده بود. نشان داد و تشریف کرد مو فیت زینه ها اتالی که ویرا در آن محبوس کرده بودند، عمارت پهلویی و فاصله اندکی که در اخیر زینه ها قرار داشت و بایک جست میشد بهمارت مجاور ساختمان اصلی عبور کرد، بکا یک باز گفت. دو دست و دو همکار کریج و گادیر سون بعد از آنکه تاریکتین نقاط عمارت را دور زدند و خوب بخاطر سپردند به مرکز خود برگشته وارد دیو اسلحه شدند و تا وقتی که مقدور بود خود را به طرز استعمال سلاحهای انتخاب کرده بودند، مشغول ساختند. گادیر سول که متوجه چه کریج بود وقتی دید سنگین ترین و کشنده تر یسن اسلحه را انتخاب میکند علت آنرا سوال کرد و کریج در جواب او گفت:

اینجا یک جنگ کوچک رخ خواهد داد. اگر طرف را با اولین فیر از بین نبردی، بدان که آخرین روز زندگی ات طی شده است. از آنجهت این سلاح را بر گزیدم که میتوان حتی به شکار کردن رفت و با اولین فیر بخاک هلاکش انداخت.

گادیر سون از دیدن آن سلاحها و تفریقی که کریج از آن میکرد، چشمانش بیش از حد بازمانده بود ولی در حال کریج راحق بجانب میدانست. چند لحظه بعد دیوی اسلحه را ترک گفته و کنار سلینا برگشتند.

دختر سوال کرد:

آیا امروز آنجا خواهید رفت؟ وقتی کریج به اشاره سرتاباید کرد دوباره پس سید! آ یا من با شما نه خواهیم بود.

آخر راه را خوب بلدیم. خبر، سلینا، نمیتوانم ترا برای دو مین مرتبه دوم خاطره قرار دهم.

این مرد شکم گنده همیشه کار های شاق را بتو حواله میکند. فقط باین دلیل که بتو اعتماد دارد.

او به هیچکس و به هیچ چیز اعتماد ندارد. ولی چرا مرا انتخاب می کنی؟ بخاطر اینکه میدانم در آدم کشی مهارت کافی دارم. در اوایل وقتی مرا پیدا کردی به ما مروت برگزیده، بمن وظیفه داد یک زندانجات بدهم و یک مرد را بکشم. اکنون او میداند که غیر از من کسی دیگری نمیتواند حریف شیبیل شود.

حق الباب شد و متعاقباً لومیس وارد گردید. زیر بغلش یک لوله کاغذ بزرگ درید. شد. بادیدن سلینا ابرو هارا بالا برده بطرف در نگاه کرد. دختر ملتفت مطلب شده با وقار و طمانیه از جابلند شد و از در بیرون رفت. لومیس بکریج گفت:

تو هیچگاه بایک دختر بسد رو آشنا نمیشوی؟

کریج جواب داد:

برای پدر و ها وقت ندارم. لومیس یک نگاه معنی دار به او افکند. بعد کاغذ های خود را روی میز نهاد و گفت: مشغول این ها بودم. چیز های خیلی قدیمی است اما در حال میتوان یک ایده خوب بدهد. عمارتی را نشان میدهم که سفارت زراب پنجاه سال قبل در آن اقامت داشت. ایا براتمان متعلق بیکی از تو تمندان محل بوده است.

بعد نقشه تعمیر را روی میز هواد کرد و گفت: (اینست) موقع گفتن این کلمه چشمش به اسلحه ای دو خته ماند که کریج و گادیر سون از دیو بیرون آورده بودند و بلا فاصله پرسید: اینها چیست؟ مگر با کدام کشور خارجی داخل جنگ استیم؟

داخل شدند و آنجا آسان است اما موضوع اصلی اینست که چگونه خارج شویم؟ این هابردر آن موقع می خورد.

لومیس مستقیماً بچشمان او نگر یسته گفت:

بقیه در صفحه ۶۲



مردی با نقاب بقیه

تاینجای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردی موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کد م نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند.
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد یکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرد در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اننای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلت میشود و اینک بقیه داستان.

خود نشان دهد ایلا مجددا بصورت پدرش دیده باخود اندیشید که آیا می تواند به او اعتماد کند و مطلبی را در دل دارد با او در میان نهد سر انجام تصمیم به گفتن گرفت : پدر میخواستم بتو بگویم که من در همین آواخر آقای مایتلند را دیده و با او صحبت کرده ام .
 -توقیلا هم این مطلب را بمن گفته بودی که او را در دفترش ملاقات کرده ای -نی، پدر آن روز صبح را بخاطر داری که کلونل گاردون آنقدر وقت به دیدن ما آمده بود؟
 آن صبح زودی را که من به بهانه گردش به جنگل رفته بودم بخاطر داری ؟ من آن روز به جنگل رفتم تا آقای مایتلند را ببینم .
 بنت کارد و پنجه را از دستش گذاشت ، بصورت دخترشی خیره شد.

ایلا اظهار کرد : من اطلاع نداشتم که با او روبرو می شوم ، اما در شب یک نفر مرا از خواب بیدار کرد و - سنگی به پنجره اتاق خواب من انداخت ، تصور می کنم رای بود که در آن ناوقت شب آمده مرا بیدار

ایلا بنت سرگرم آماده ساختن غذای چاشت بود، که پدرش وارد منزل شد، کمره عکاسی سنگین را از دوش خود فرود آورده در اتاق نشیمن گذاشت و یکس دستی را - طبق معمول به اتاق خوابش برد.

برای ایلا مدت ها پیش این رفتار پدر عادی شده بود و اکنون تعجبی نمی کرد که میدید پدرش یکس دستی را به اتاق خواب خود می برد، وقتی او از اتاق خواب بر گشت، بسیار مانده و خسته معلوم میشد و در عین زمان خیلی پیر تر از سابق جلوه مینمود ، زیر چشمایش حلقه های سیاهی پدید آمده بریدمگی رنگ نسبت به گذشته غیرعادی می نمود. ایلا پرسید: پدر توفیق نصیب شد ؟ این سوال همیشگی ایلا بود و جان بنت هم همیشه در جواب دختر خود سرشی را می شوراند.

امروز یک فاصله را پیدا کردم که کاملا وحشی افئیده و راستی عکاسی های جالبی کرده ام .
 در اطراف هور سهام امکانات محدودی برای من وجود دارد. جان بنت روی چوکی قدیمی خود در کنار بخاری دیواری نشسته، بایش را به آرامی دود می کرد . ایلا می رفت و می آمد ، روی میزی را آورده همواره کرد و وقتی بشقاب هارا مقابل پدرش می چید موضوعی را که آزارش میداد به پدر خود فاش کرد و اظهار داشت : «امروز یک نامه از رای رسیده است .» در طول چند روز آخر این نخستین باری که از برادرش نام می برد .
 بنت در حالیکه سرشی را هم از روی بشقاب بالا نکرد گفت : «بلی؟» پدر او می خواهد مطمئن شود که تو مکتوب او را گرفته ای؟

بلی گرفته ام ، اما جوابی ندارم که به آن بدهم اگر رای خواسته باشد مرا ببیند ، میدانم که مراد کجا پیدا کند با آرامش حیران کننده حرف میزد ایلا از عکس العملی می ترسید که از بردن نام برادر پدرش ممکن بود از

ملتمسانه بمن گفت: مادموزل ! من بشما چیزی گفتنی دارم !» اما هر دفعه که می خواست چیزی بگوید، وحشت زده به اطرافش می نگریست و از من خواهش کرد بمو ترش بالا شوم طبعاً تقاضایش را رد کردم تا اینکه معلوم شد ، راننده مو ترش یک زن بود یک زن بسیار پیر، خواهرش بود ماجرای فوق العاده عجیبی بود تصور می کنم ، در حدود هفتاد سال از عمر آن زن می گذرد این خانم پیر لباس راننده ها را به تن کرده بود، یک چنین صحنه مضحک را نمیشود در تخیل خود گنجانید - باهم به طرف جنگل رفتیم و از او پرسیدم بخاطر رای آمده ای؟ اما او بهیچ وجه بخاطر رای نیامده بود، او طوری پراکنده و بی ربط حرف می زد ، - سخنانش آنقدر عجیب مینمود که من به راستی عصبی شدم .

و درست وقتی او بر خودش مسلط شده چند کلمه بهم مربوط اظهار کرد من سوار مو ترش شدم .
 او سخت ترسیده بود و تمام بدنش می لرزید، از من خواهش کرد، بروم او تقریباً به زانو افتیده التماس مینمود که نباید از ملاقات مان به کسی حرفی بزنم و به احدی نگویم که او به دیدن من آمده بود.
 جان با عصبانیت چوکی را کنار زده گفت : چی ؟ و توهیچ نفهمیدی که...؟ ایلا سرش را بعلافت نفی تکان داد.

من نیمی از آنچه را که او گفت نتوانستم بفهمم او بصدا ی نیم بلند حرف می زد و من بتو گفتم که چه صدای خشک و بیروحی داشت .
 بنت لختی با چشمهای خسته و نگاه به زمین دوخته بی حرکت نشسته بود و به آنچه از دخترش شنیده بود فکر کرد پس به ایلا گفت.

اگر بار دیگر این مرد به اینجا آمد، در آنصورت بهتر خواهد بود که بگذری من با او حرف بزنم. ایلا بالحن آرامی پاسخ داد: پدر بقیه در صفحه ۷۰

دزړه خبری

بدتر از مرگ

د ملی ارادې او تصمیمونو د عملی کولو دپاره چې په هغه کې ملی گتې شاملې دي پوره پوره مرستې کېږي یقین دی چې زموږ پوه وښوال د ولس پالنې ذروحيې په مطابق د گران هیواد دآبادی او اعتلا لپاره لدی ټولو پسر لښو او ټولو لښو مناسبو فرصتونو څخه کامله اوبه زړه پوری گټې اخلي .

د خپل کار او زحمت نتیجه په قوی هیله په خپلو سترگو وینس موږ خپلی دیندن ته خوشبین څه چه متیقن یو، زموږ ژوند مخ په ښه کیږد دی هغه ستونزی او مشکلات چې له کلونو راهیسې زموږ ډېر مختکه په لاره کې موجود و، د ملی عزم تر شعار لاندې دخلکو دځو اړخیزو همکاریو له برکته یوږ بل پسې له منځه ځي موږ د هوسا، بسیا او نیکمرغه افغانستان د جوړولو په مقصد د زړه له کومې دژوندانه له هری شیبې څخه کار اخلو، دپسرلی له ساه بڼوونکې موسم څخه داوړې دتودوخی له انرژۍ څخه، ذمینی دطلابی موقع څخه اود ژمی دسپینو زړینو واوړو اوبه زړه پوری لحظاتو څخه دژوندهره سلگۍ درنگینو سره غاړه غړې ده موږ دهری سلگۍ له رنگینو څخه د گران هیواد د پرمختگ لپاره گڼه اخلو اود طبیعت سرشارۍ منابع او شتمنی دځان او هیواد د نیکمرغه کولو د پاره استفادهوو اودغه جبری جریان په خپل اختیار کې ساتو، همدغه دجبر او اختیار بریالی مبارزه ده، او همدغه ده د ژوند اصلی معنا او هدف .

دادی دهملغو سپیڅلو هدفونو دسره رسولو په تکل څو په زړه پوری لنډې تاسوته دپسرلی دتحتی په ډول وړاندې کوو :

۱. دپسرلی هوا لگېږي
ستادیکې په نسیم ژړونه تازه شوونه به گل کې ستا بشپړه ښکارېږي
لاسی می د مات شۍ چی یو گل به بریکومه خوله دی غوټی دگل گلاب ده
شونې دی بیس ته کره چی وسپری گلونه ډلجا جانان دگلو ونه لهری
ځانگی یی خولی گلو نه وږمه
دپسرلی راغی گلان ډیر شول
هیله به خپلو سترگو ویني، موږ خپلی آیندی څو شیبین او متیقن
صفحه ۶۱

دزړه خبری یو بل سره وکړی .
هغه وخت چی گل څیری پیغلی دنورو گلانو دلیدلو لپاره باغ ته د تلو عزم کوی نو مین حسادت کوی وایی چی :

باغ ته دی تگ مناسب ندی
گلان شرمېږي، مخ په پانو پتوینه خو باغوان هم دگلایو پیغلو د راتلو هرکلی نکوی دهغی (رخی) له امله چی دخپلو گلانو دښکلا لپاره یی لری دوی ته دراتلو ځنډ پېښوی نو د باغ په دروازه کی دوی دباغوان سره خبری کوی پدی وخت کی یی اختیاره دمین له خولی نه په ډیر سوز سره دالندوی وځی چی :

د گل گلاب د گل دپاره !!
نجونی سرتوری دباغوان سلام کوینه خو واقعیت دادی چی پدی وخت کی دطبیعت په ټولو موجوداتو کی دښکلا څیریکی لهوړایه څلیری په هره خوا کی ذخوښی او خوشالی نعمی او سندرې ویلی کېږي، دغم اوڅپگان احساس تر پښو لاندی کیږي او هر څوک دنوی هیلو او ارزو گانو سره په خوشبینانه ډول مخ پر وړاندی ځی دقوی عزم اوزیات کوښښ په اتکا لپاره ښوونکی قلمونه آخلی .

هر څوک د وصال په تکل دهمجریو ځنډونه او اغزی له منځه وړي او ددی موسم له مزایاوو څخه اعظمی استفاده کوی .

سږ کال افغان ولس ددی طبیعی مساعداتو او ځنډه څخه اوجته استفاده کولی شی چی دټولنیزو چارو د سمون دپاره په زړه پوری زمینه مساعد شوی اود جمهور ری نظام په وړاندی د ولس اکثریت منفعت آخستلی شی او په عظیم جریان سره

یی خاوند هغوی اوکار به پری کوی سږ کال زموږ خوارو بزگرانو ته دپه زړه پوری هیلو کال دی. سږ کال چه د ژمی واوړو او اورښت دښه فصل زیری ورکوی زموږ بزگرانو وه ډیر دامیدونو وې کال دی.
او داد یوه وینښ او میرنی ولس دهیواد دودانی هغه سریزه ده چه دجمهوری بیرغ بکښی دپیری اوله هروار رپیدو سره یی وطنوال دویار اوسر لوړی احساس کوی.

بطرف بالای خیابان پیش می آمدند * بزرگ رتبه ترین شان يك ساتنن بود و لیدر هر حال از همان جنس خونسرد و جدی پولیس انگلستان بشمار میرفتند * منسوب به افراد دسته لیتنون مفتش بودند. او میش آ نهادا انتخاب کرده بود * بدون آنکه در ترا فیک سنگین آن خیابان دچار زحمتی شوند به آسانی برای خود راه می کشوند ز سیرا موتور سیکلت سواران وقتی آنها میر سید نه توقف میکردند وبانگاه های غرور و افتخار آمیز به ماشا می پرداختند * کریچ با همان صورتی عجیب خود انتظار کشید تا موتور سیکلت سواران گردد اگر مدخل بنا ، يك نیم دایره راتشکیل دادند * سپس چارنفر از آنها جدا شده به درب سفارت نژد يك شدند * درحالیکه دوفدر در دوجانب در به حال تیارسی ایستادند بکنفر شان دگمه زنگ خبر را فشار داد * ونفر چارمی چکش آهنی دروا بصدا درآورد. ولی درحقیقت این چارنفر از افراد کاندلیش بودند که مطابق تعلیمات گرفته از کریچ حرکت میکردند * و لسی باهمه این دقالباب دوجانبه از داخل عمارت صدایی برلنی خواست * اما در پایان یکنوع بگوگو بوجو د آمده وپولیسها بارعایت نظم وترتیب اندکی پیشتر آمدند *

کریچ بسوی گاریسون بر گشته گفت : اکنون لازم است من پایین بروم * گاریسون باشاره سر تصدیق کرد. يك لحظه چشم در چشم هم دوختند وبعد کریچ اذان جادو شد * درپایین یکی از چادرفری

که نزدیک در بودند ازسوراخ دریافت مکتوب ساکنان عمارت را صدا زد وبعد دسته کاغذی را که در دست داشت از آن سوراخ بدرون افکند. دربالا گاریسون پنجره را کشوده سلاحش را آماده داشت تا سر موقع بتواند اقدام کند * در میان آن کاغذ ها نوع مخصوصی کاغذ که تولید حریق میکند، دیده میشد ایسن از همان نوع کاغذی بود که برای نخستین بار در جنگ عمومی دوم مورد استفاده قرار گرفت. گاریسون دردل دعا کرد که خدا کند آن ها که این کاغذ ها را بداخل افکندند ، طریقی استفاده این فراموشی شان نشده باشد. یکی از پولیسها نیز درحالیکه چوب مخصوص پولیس را در دست داشت به در نزدیک آمد واین لیتنون بود. او بلا فاصله چوب خود را بروی یکی از افرادیکه نزدیک در ایستاده بودند حواله کرد و لی آنها در بجایکی خود را کنار زد و نتیجه چوب لیتنون شیشه را شکست. سایرین نیز از اینسو و آنسو باشکستی شیشه پنجره ها را فکندند کاغذ های خاص حریق سبب شدند که دریک لحظه اذرد پنجره های عمارت دود و آتش با لا شود. گاریسون يك لمعه دیگر صبر کرد وبعد در مکروفون نیرو مندی که به بلند گو اتصال داشت، فریاد زد:

«باقیدار»

بدی پوهیږي چه پدی نوی اوله برکت نه ډک کال کی بهد هغه ژوند دهوساینی خواته شی. هغه بهد جمهوري دولت په پاملرنه هر څه ورپه گوتو کړی. اوهغه ځمکی چه نژد دولت په لاس کی دی، سبا به

خوب است ، شما خانم ناکسوس رانجات بهید اگر خواسته باشید نازک هم دراختیار شما می گذارم * کریچ گفت : نه به نازک احتیاجی نیست در حال حاضر فقط يك پایب اطفائیة پیدا کنیم كفایت می کند.

دروبروی سفارت ژارب از دحامی از چوانان دیده می شد که همه لباسهای چرمی در پسر داشتند و موتور سیکلت های شان پسر عت دیوانه کنده درخیابان اینسو و آنسو غرش کنان حرکت میکرد * گاریسون از بلند ترین پنجره عمارت آنها را بارضایت تماشا میکرد * موتور سیکلتها از خیابان اصلی خارج شده از يك زاویه دور میزدند ، بسوی چپ میرفتند وباز داخل خیابان اصلی می شدند.

درحالیکه دران بلاکها حتی رفت و آمد با سیکل هم بدشواری صورت می گرفت * تاجاییکه دیده میشد دران حوالی حتی یک نفر پولیس وجود نداشت * در دست کار یو سون يك بکس دستی کار جلب توجه میکرد و در پهلوش کریچ در لباس کارگری سریک پایب اطفائیة را در دست ودرشانه اش طبراق مخصوص ابزار آلات بنظر میرسید.

گاز آتش خاموش کن، زندگی را سخت میکرد * کریچ وهماکش بجهت نوا نیته بودند ساکنان عمارت را قانع کنند که باید خارج شوند تا گرفتار تسیم دود و فکند ن هوا نگردند *

یکدختر زیبا نیز در میان آنها دیده میشد که تصور میرفت از کارکنان شرکت تسو لید گاز باشد * هر سه نفر تا موقعی که سبک تر هانیز بیرون رفتند منتظر شدند. همینکه آنها شدند از میان طبراق های خود لباس اطفائیة کلاه و کت و سلاحهای سنگینی را که با خود داشتند ، بیرون آوردند کریچ پهلوی گاریسون ایستاده یکبار دیگر سلاحها را بدقت می نگریدست . گاز یوسون وقتی بسوی کریچ نگاه کرد يك لحظه او را کریچ دومی تصور کرد: یکی کو ریچ نیرومند ذکی ، دوست داشتنی ومودب در برابر آنها و دیگری یو انرژی ، باجرت و ناترس و هر لحظه آماده برای کشتار ، آتش زدن و خراب کاری. در این لحظه کریچ دومی در برابرش قرار داشت واژ وضع او پیدا بود که مثل همیشه به موقعیت خود اطمینان کافی داون ولو هر چه حادثه خسوار تر باشد زیرا خود دوش همیشه میگفت : هرگز حتی به ذهن خود هم چانمیدم که همینک است ناکام شوم. فکر میکنم عاقبت مرگ است آدی کریچ جلا دی ازین قبیل بود * مجبور بود هر وقت ودر برابر هر پیش آمدی بسجودن اطمینان واعتماد بیحد داشته باشد * عکس آنرا هرگز قبول نداشت وشاید هم به همین دلیل او همیشه موفق میشد.

کریچ در جیبهای خود يك یتانچه قرار داد ووقتی ماسک ضد دود را برو می کشید، بسوی گاریسون تبسم کنان گفت : همه چیز را باید بدقت کنترل کرد. درکمرش يك تبرچه آویزان بود و در دهانه موزه اش يك گارد بزرگ جا داده شده بود. کاسکت مخصوص اطفائیة اش هم مثل خود يك ملادی تو بود. خطاب به گار یوسون گفت :

اینسک زمان حرکت فرا رسیده است در ان موقع يك دسته افراد پولیس ازپایین



در سال گذشته از ورزش در کشور

چه خبر بود؟

با طلیعه نظام جدید در کشور روح تازه ای در جسم ورزشکاران مانیز دمیده همچنانکه در همه امور، جوانان جمهوریت راهمراهی نموده و با جدیت تام برای تحقق اهداف جمهوریت جوان در کشور گام های مشمیر برداشته اند در ساحه ورزش نیز خواه ستند استعداد خود را مورد آزمون قرار دهند و برای مبارزه با ورزشکاران دیگر به تمرینات خستگی ناپذیر پرداختند.

گرچه یاد آوری از همه جر یا نات ورزشی سال گذشته درین دو صفحه مقدور نیست با آنهم ما شمه ای از همه آنها را با عکس های آن تقدیم میداریم تا با شد سال پار با همه زیبایی اش مجسم گردیده و ورزشکاران ما سر از همین حالا که بهترین فرصت برای تمرینات است به آن سعی را آغاز نمایند.

تورنمنت فوتبال پوهنتون کابل:

بتاریخ ۱۲ عقرب بین تیم های کلب های آزاد، پامیر، اتفاق، خیبر، باختری، یماء، دافغانستان پانک، آریا، تاج و تیم های ژاندارم و پولیس و پوهنتون کابل برگزار گردید که روی عواملی به پایان نرسید.

تورنمنت فوتبال ریاست المپیک:

بتاریخ ۸ قوس میان تیم های کلب های آزاد، پامیر، اتفاق، تاج، یماء، پوهنتون اول، تیم آبی پوهنتون دوم و تیم ج معارف سوم گردیدند. پاس، پامیکا، دافغانستان پانک و نوانی برگزار گردیده و بتاریخ ۲۴ قوس ختم گردید که در نتیجه، تیم های اتفاق، پامیر و تاج اول، دوم و سوم گردیدند.

تورنمنت فوتبال کلب ورزشی

پامیر:

بتاریخ ۱۵ سنبله میان تیم های معارف، اتفاق، پامیر، یماء، دافغانستان پانک، تاج، پاس، آریا، باختری، میوند، لمر، پامیکا، میهن نوانی، خیبر، پیران و اتحاد مکروریان برگزار گردیده و بتاریخ ۱۲ میزان ختم گردید که در آن تیم فوتبال منتخبه معارف مقام اول و تیم فوتبال کلب اتفاق مقام دوم و تیم فوتبال کلب تاج مقام سوم را احراز کردند.

تورنمنت آزاد فوتبال کودکان:

بتاریخ دوم میزان میان تیم های کودکان شهر کابل آغاز گردید ولی به پایان نرسید.



تورنمنت بسکتبال دختران پوهنتون و معارف بتاریخ ۱۹ سنبله میان تیم های الف، ب، ج معارف و تیم های آبی و سرخ پوهنتون کابل برگزار گردیده و بتاریخ دوم میزان خاتمه یافت که در نتیجه تیم سرخ



نقش پوهنتون وپولی تخنیک در تربیه ورزشکاران

پوهنتون کابل و پولی تخنیک که سالها برای تربیه ورزشکاران در کشور رول داشته باز هم تورنمنت های را دایر نموده و هم در میان پوهنشی ها و هم میان کلب ها این تورنمنت ها را برگزار نموده و کپ های قهرمانی را برای مستحقین توزیع نموده و جشن ورزشکاران را نیز به افتخار ورزشکاران جمهوریت برگزار نمودند.

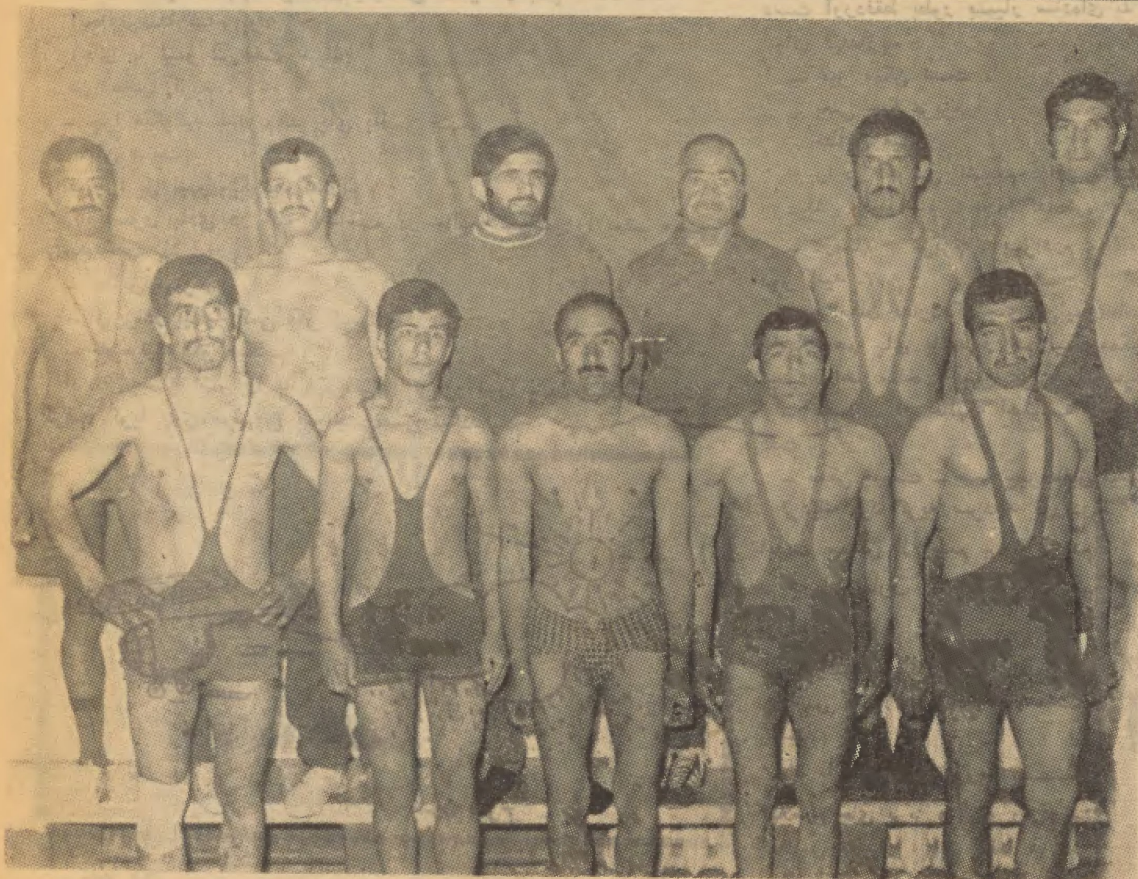


بایستکبال

درین اواخر سپورت بایستکبال نسبت به سایر سپورت ها در شهر مالدورین جوانان اعم از دختر و پسر گسترش وسیعی پیدا نموده است. در سالتیکه گذشته مسابقات بایستکبال در مکاتب مختلف دخترانه و پسرانه و بخصوصی پوهنتون کابل برگزار گردید جوانان افغان در مسابقاتیکه باتیم های خارجی مقیم کابل اشتراک کرده اند همیشه برنده آنها بوده است.

پهلوانی

در زمستان سال گذشته تورنمنت پهلوانان نیز دایر گردیده که او لا مسابقات میان ورزشکاران هر کلب و بعد میان کلب ها مسابقات دایر گردید که در نتیجه کلب میوند تحت سرپرستی قهرمان شمیر پهلوانی در کشور خلیفه ابراهیم مقام قهرمانی را تصاحب نمود.



- شما گفتید که میتوانید برای من چای بیاورید همینطور نیست :
- درست همینطور که فرمودید . - و شما میتوانید برای من لیمو
بیاورید .
- کاملاً درست است .

- شما میتوانید که چای بیاورید و لیمونه تنها خواهش میکنم که در
باسخ دادن عجله نکنید . لطفاً کمی فکر کنید ...

او صادقانه تاملی کرد و کلیشه‌ها و چروک‌چهره اش را بالا کشید
پیشانی اش چمک شده خیلی سعی رد چیزی بگوید ولی بالاخره سرش
را با علامت نفی چند بار حرکت داد .

- نخیر ، نمیتوانم .
- یعنی چرا ؟
- مطابق مینو !

هر دو خاموش ماندیم . و بعداً لیموسانه از کف آستین سفیدش
گرفتم :

- شما بفراوانه بنشینید ، وارخطاشوید ، بیائید مکرراً قدری تفکر
کنیم یعنی ... شما چای دارید ؟ بلی ؟ بلی !
- و لیمو هم دارید ؟
- بلی !

- حالا دیگر تمام مسایل حل است و برای اینکه چای بی لیموبه
دست آورد فقط بطور بسیار ساده‌ای باید عمل کرد و آن اینکه لیمو رادر
جای نیندازید .

- غیر ممکن است .
- یعنی چرا عزیزم ؟
- مطابق مینو .

او را در آغوش کشیدم نوازش دادم و در حالیکه بطرف قلبم
نزدیکش میساختم به نجوا گفتمش :

- دوستم ، عزیزم ، برادرم ، جانم - از قهر تان پائین شوید ،
فکر کنید ...

هیچ امکان ندارد که چای بی لیمو نداشته باشید . از نقطه نظر تئوری
و قتیکه هم چای باشد و هم لیمو ممکن است چای را بطور علیحده از
لیمو فراهم ساخت بین عزیزم آیا همینطور نیست .

- نخیر - در حالیکه آهسته ، آهسته حوصله اش سر میرفت
گفت .

- ممکن نیست - همه چیز مطابق مینو ...

نزدیک بود گریه سردهد فوراً دو

تابلیت مسکن از جیبم برون آوردم
هم به او تعارف کردم و هم خودم

نزدیک

- رفیق مهربانم - يك بار
رمایش کنید این آنقدر کار مشکل
نیست .

يك بار به مطبخ بروید يك

کیلاس چای بریز و لیمو را در بین
کیلاس نینداز . این قطعا هراسی



بدون شرح

درین هفته دو فانتیزی جالب را که دوست عزیز و همکار صمیمی ما آقای
ژرف بین تر جمه کرده اند تقدیم خوانندگان عزیز می نمائیم.
مترجم ژرف بین

چای بالیمو

رستوران واتون روی خطوط آهن پدنبال سایر واتونها تکان میخورد
و کش میشد ...

گارسون مثل ملاحی که روی عرشه کشتی راه میرود با لباس
سفید رنگش در حالیکه سعی میکرد تعادلش بر هم نخورد بمن نزدیک
شد .

از او خواهش کردم :
- لطفاً برایم يك چای تعارف کنید .

گارسون برای اینکه مقصدم را بهتر بداند محترمانه پرسید :
- با لیمو ؟

- نخیر - بی لیمو .
- بی لیمو - نداریم .

و او با نزاکت باپنسل روی مینو خطی کشید و بمن نشان داد .
آنجا نوشته شده بود :

(چای با لیمو - هفت کپیک)
من تعجب کردم .

- چرا میگوئید نداریم - چای بالیمو هست .
- بلی هست .

- چرا بی لیمو میگوئید نداریم ؟
گارسون بادی در گلو انداخت در حالیکه سرش را بعقب می

کشید گفت :
- مطابق مینو !

- او برادر بیائید کمی فکر کنیم .
- بفراوانه فکر میکنیم .

او این جمله اش را با مهربانی ادا کرد و فوراً چنان قیافه ای بخود
گرفت گویا روی موضوع بغرنجی تعمق میکند .



بدون شرح

همه راضی اند

نکده داشت .

در ختم روز رئیس سکر ترش را احضار کرد و با علاقمندی خاص پرسید :

روز شنبه هیچ کسی پوسانی از من نکرد ؟

سکر تر جواب داد :

نخیر ، روز شنبه بصورت عمومی هیچ کسی از هیچ کسی پوسانی نکرده است .



روغن دارد سرخ میشود زود باش ماهی را از آب بیرون کن

روز پنجشنبه اول صبح انجنیر سخی پروژه ای عنوانی مدیر شعبه روی میز کارش گذاشت .

(روز شنبه مادر جانم ترشی می اندازد .
قدری معطل خواهیم شد . آب معدنی را در یخچال گذاشته ام
کامله جان کاغذش را با لای یخچال گذاشت در لحظه ای که روز کار «پنجشنبه» اختتام می یافت و با عرض حرمت . سخی .

ساعتی پس از ربع اول روز کار مدیر شعبه عنوانی سر انجنیر فابریکه رقعۀ ای نوشت :

(روز شنبه خانم رساله علمی خود را دفاع میکند . فکر میکنم وجود من در محفل دفاع از رساله علمی زنب حکمیست حتمی اژین لحاظ قدری معطل خواهیم شد .

احترامات عمیقانه و صمیمانه ام را بپذیرید .
احمد مدیر شعبه

مدیر شعبه رقعۀ اش را در پاکت رسمی ای گذاشت و از زیر دروازه به اتاق کار سرانجنیر پرتاب نمود .
در اواخر روز و پنجشنبه سر انجنیر فابریکه فرید کاردتی از جیب بیرون آورد و روی آن عنوانی رئیس نوشت .

(جناب محترم رئیس ! برادر زاده ام دو شیزه ای را فریب داده با خود به ده برده ، میروم تا از عواقب وخیمی که این حادثه بدنبال خود خواهد آورد جلوگیری کنم روز شنبه کمی ممکن نا وقت تر برسم)

با احترام . فرید سر انجنیر
فرید نامه اش را روی میز سکر تر رئیس گذاشت و رفت .
لحظه ای قبل از ختم روز کار (پنجشنبه) سکر تر روی ماشین تایپ او آن پاکت را برای پنجشنبه آینده

دارد فقط از لیمو صرف نظر کنید خلاص .

بفرمائید یکبار امتحان کنید .
از بس اختیار را از دست داده بود فوراً برخواست و میخواست یک خطر را بصدا در آورد که مجله دستش را گرفتم و ما نعلش بدم او با عصا نیت در حالیکه از تار میز محکم گرفته بود دستش را از دستم رها کرد و رفت .

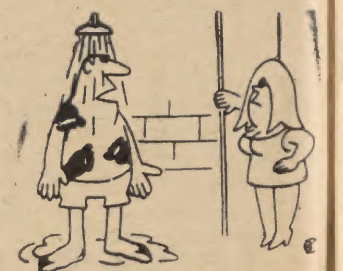
بعد ابرایم چای آورد . چای بدون لیمو .
مثل اینکه در مسابقه و پهلوانی بروز شده باشم با تبسم نمکینی برایش گفتم :

دیدی عزیزم . در زندگی هیچ چیزی نیست که نا ممکن باشد .
او هم لبخند شیرینی روی لبانش نقش بست و از من هفت کیلیک گرفت و رفت .

واضح است که قیمت چای بالیمو مطابق مینو .



مسابقۀ دوش



زن: معلوم میشه که خوب شکم گد شدی .



کبیر فریاد جوان هنرمند پست که از سالها به اینطرف بکارهای هنری اشتغال دارد، او را از زمانی میشناسم که در پوهنی تیاتر علاوه بر تمثیل همراه با مرحوم اکرم نقاش و دیگر دوستان هنرمند خود برای نمایش درامها دیکور میساخت. گمان میکنم ده سال قبل بود، کبیر در پهلوی کارهای تیاتر بعضی کارهای فنی و مسلکی تیاتر به موسیقی هم علاقه گرفت، گذشت زمان او را رسام و متسل بسیار آورد. او درسه فلم هنری که از طرف خارجیان در افغانستان تهیه شد نقشهایی داشت. مثلا در فلم ماموریت در کابل که از طرف هنرمندان اتحاد شوروی تهیه شد، در یک فلم تلویزیونی که فرانسویها تهیه کردند و یک فلم هنری دیگر، حتی در فلم فرانسوی او یک ساعت و بیست دقیقه نقش داشت.

کبیر فریاد که جوان بلژده قد و کدنگون است محبوب و کم حرف بنظر میرسد او تپ هنرمندانه دارد ولی تأیید با او درست حرف نزنند، یعنی به اصطلاح از او کم نگویند مشکل است پی برد که او چقدر کار هنری انجام داده زیرا او از خود کمتر حرف میزند. او را باز ما در آهریت آرت مطبعه دولتی دیده بودم.

حالا او بچیت آمر آنجا کار میکند. رشته سخن را در دفتر کارش باوی کشودم. راجع به کارهای هنری خود با من حرف بزند.

ناحال چند تابلو کشیده اید و کدام سبک را در نقاشی تعقیب می نمایند؟ کبیر فریاد نگاهش به انگشتانش می اندازد و پاسخ میدهد:

تابلوهای زیادی نقاشی کرده ام. تعداد آنها را بخاطر ندارد من با دو وایر رسمی در قسمت خطاطی، نقاشی و دیزاین همکاریهای فراوانی نموده ام و این کار هنوز هم ادامه دارد.

در مورد سبک نقاشی باید بگویم که نخواسته ام از سبک کدام هنرمند بخصوص پیروی کنم اولاً ایده تابلو را نزد خود طرح میکنم و بعد به ترسیم آن آغاز می نمایم. ایده

کبیر فریاد

هنرمند محبوب ما



او تا حال در نقش

رسام هم میتواند اثر فریاد: میان هنرمند عمیق و ناگسسته هنرمند باید این

بقوه تخیل هنرمند ایجاد میشود و تخیل او از واقعیتها منتهی گبر بهتر است. میگویم: درین مورد بیشتر توضیح بدهید، واقعیتها چگونه برای هنرمند سوره میشود؟ فریاد پاسخ میدهد:

به وقایع و برخوردهای اجتماعی هر کس ممکن است دقیق شود، منتی هنرمند با نازک بینی بیشتری به اجتماع دقیق میشود و در تخیل خود از موضوعات اجتماعی عکس برداری میکند. بعد ایده خود را که از اجتماع آب خورده است بروی کاغذ پیاده میکند. بشکل داستان، شعر یا یک ایلو. میگویم:

خطاطی هم هنر است؟ بلی اگر طرافت هنرمندانه داشته باشد میتواند از شکل فن برآمده قالب هنری بگیرد. می پرسیم:

بنظر شما میان هنر و مردم رابطه وجود هست یا نه؟ میگوید:

رابطه بین هنر هنرمند و اجتماع هنر است زیرا هنرمند مجبور است برای وجود آوردن اثر هنری خود برداشتی از اجتماع خود داشته باشد و بعد اثر خود را هم در معرض دید و قضاوت مردم بگذارد. من معتقدم که هنرمند باید در هنر خود حیات مردم را متجلی سازد، یعنی اگر گاهی بوسف یا تشریح طبیعت می پردازد باری در برابر مردم هم مسوولیت خود را فراموش نکند، بکوشد اثر خود را هر چه است شکل بشری و انسانی بدهد، گوشه از خصوصیت مردم خود را و برخورد های زندگی اجتماعی را تشریح نماید و چه بهتر که انتقاد کند. و من زیاده تر خواهان راهی هستم که چگونه باید رویه مردم در هنر پیدا نمایم و تقاضای ایشان را در زمینه های هنری فراهم سازم البته هنرمند نیز لاینفک پدیده های اجتماعی است که از اوضاع و چگونگی مردم نشئت می نماید است و زیاد

از انتقاد معقول و سالم مردم خوشم می آید این انتقاد سالم و منطقی خود دوی نایابی است که بخصوص هنرمند از درد جانسوز انحراف مداوا می نماید.

سه فلم هنری

شته است

انتقادی بوجود آورد

دومردم رابطه

وجود دارد و

ظهور احترام کند

می پرسیم :

آیا يك نقاش هم میتواند انتقاد بکند؟

پاسخ میدهد:

بلی... اگر يك تابلوی استاد غوث الدین را دیده باشید در آن زندگی گدایی نشان داده شده که دست نیاز دراز کرده و در گوشه تابلوی زن و مرد متغولی معلوم میشود که بی اعتنا بحال آن زن از مقابلش رد شده اندمن این تابلو را بالاتر از يك داستان یا شعر یا مضمون انتقادی میدانم، حتی خیلی اثر ناك تر از آن.

در خطاطی چه سبکی دارید؟

درمورد خط های هنری که درجایید دیده میشود چه سبکی را پیروی میکند.

در قسمت نوشتن خط های هنری که از من

درجایید و مجلات به نشر رسیده می توانم بصراحت بگویم هنر هرکس شیوه خاصی دارد و من هم طرزی را در عناوین و سبکها پیش گرفته ام که زاده ذوق و تخیل خود بوده و تقلید اقتباس از خط کسی و سبکی بخصوص نیست.

نظرت راجع به نقاشان و خطاطان ما چیست؟
من در قسمت خط قضاوت کرده نمیتوانم، تاچنانکه معلومات دارم، در قسمت خطاطی قلمی هنر استاد عزیزالدین و کیلی و هنرمندان جوان هاشمی قابل قضاوت است، از نقاشان کشور بیشتر به هنر استاد محترم سیدجلال الدین خان استاد مرحوم برشنا، اسد کریم شاه خان و استاد غوث الدین علاقه دارم

می پرسیم:

راجع به رویا و خطاطی او با مویک و توش

چه میگوئید؟

رویای جوان پر استاد و هنرمند خوبی است بخصوص خطاطی او با مویک شیوه خاصی خود اوست که میتوان آنرا هنرمندانه ترین شکل خطاطی قلمدان کرده هنر رویا در خارج کشور هم سخت مورد توجه قرار گرفته است رویا علاوه از خط چور نقاشی هم دسترس

شماره اول



کافی دارد خطاطی رویا با مویک نقاشی واقعا

استکاری و جالب است.

از کبیر فریدی پرسیم.

در خطاطی و نقاشی چه کسی را رهنمایی

خود میدانی

فریاد میگوید:

در مرحله اول من به تنهایی کار هنری

خود را آغاز نمودم درین اواخر نظر به علاقه ای که

به هنر استاد کریم شاه خان رسید جلال آغا

داشتیم از ایده ها و مشوره های شان استفاده

وسعی کردم و از سبک مقبول و زیبایی شان

اکثراً میخواهم پیروی نمایم.

آیا خودت هم کسی را در نقاشی

خط هنری رهنمایی کرده ای؟

سدرین مورد حرفی نمیتوانم ریا نمی خواهم

قیافه يك استاد را بخود بگیرم ولی با مباحث

میگویم اگر کسی مایل باشد در قسمت خطوط

چیزی از من بیاموزد از کمک و رهنمایی

برادرانه باوی دریغ نخواهم کرد.

آیا در نمایشگاه های نقاشی هم اشتراك

نموده اید؟

وقتی این سوال را مطرح کردم، کبیر فریاد

قیافه اندوهگینی بخود گرفت، چشمانش را به

سطح میز دوخت و آنگاه شمرده گفت:

تا بحال چون از طرف مراجع رسمی بغیر

وزارت اطلاعات و کلتور یکدم نمایشگاهی دایر

نگردیده است که از هنر مندان دعوت کرده

باشند و من هم زیاده تر مقامات کلتوری

وزسمی را ترجیح داده اگر از من دعوت می شد

و باحال دعوت شو و به کمال افتخار حاضر

بودم و هستم البته در اثر توجه دولت جمهوری

به سایر امور در زمره مطبوعات درو شد

و پیشرفت آن سعی بلغی نموده اند.. که

احیای نمایش بزرگ کلتوری شردنشان

آنست که من هم علاقه مفرضی به این نمایش

دارم و البته به افتخار در آن اشتراك نموده ام

در قسم اول هیچ هنرمند از طرف خود نمایشگاه

دایر کرده نمیتواند تا در آن آثار خود را نمایش بدهد

بعلت اینکه خود خواه جلوه ننمایند به دیگر

دست نمیتوانند، ولی من طرفدار آنم تا وزارت

محترم اطلاعات و کلتور نمایشگاه های نقاشی

را زود زود دایر نماید.

دفعتا می پرسیم:

آیا در نظر ندارید امسال در جوایز

مطبوعاتی شرکت نمایید...؟

چرا... من سه تابلوی خود را که در

تقریم سال ۱۳۵۳ نشر شده به اداره جوایز

مطبوعاتی سپرده ام.

می بینم که یکدمه اشخاص منتظر فی یاد

هستند، آنها فرمایشاتی دارند. برای نقاشی

که میخواهند چاپ کنند از نریاد استمداد

می جویند، فریاد مشغولیت زیادی دارند نمیتوانم

بازهم او را در مقابلم نگه دارم. مشکلم ادرک

میکنم. از جا بلند شده با او خدا حافظی

میکنم. او بالیند آرام و مخصوصش دستم را

می فشارد از هم جدا میشوند و

داستان

دو دل

مضمون از: ابو المعانی بیدل

سناریو از: شرف رشیدوف

و. ویتکو ویچ

ترجمه از: غ.ح. اونگوت

مودن اظهار میدارد:

- بهونادجی، عزیز مصمم است درین زمینه با من یاری رساند.

شاعر سرای دریاسخ او میگوید:

- بهونادجی، باغبانی چیره دست و ماهری است، اما رساندن تو بدخل قصر و مساعد ساختن زمینه دیدار با آن ماهروی... جوان، باید اینرا بدانی که هر که میخواهد تمام چیز هارا بدست آورد، سر انجام ممکن است از تمام چیز ها محروم بماند.

باغبان درین سخنان او میدود. - ایجان مانع در راه عاشق دور از اناسافت آنکه عاشق نشود، آدم نیست!

باغبان گلی از بته میکند و به مودن تقدیم مینماید:

- بگیر جوان، این گل از تاثیر ترانه تو شکفت.

و سپس بسوی شاعر روی می آورد:

- ای شاعر عالیجناب محمد محسن، شما باطبع فرمانروای ما بهتر از همه آشنایی دارید و قصاید زیبا تر از دیگران در مدح وی میسرایند. در حالیکه چنین است میتوانید برای رسیدن گل سرخ با گل سفید یساری برسانید. هرگاه شما این لطف خود را زاهد محبت دریغ ندارید، بدون تردید نام شما جاودان خواهد ماند و شایستگی احترام و اعتماد مردم را خواهید یافت و طبعا در آنصورت تمام دلدادگان شما را خواهند ستود. و مدایحی در ستایش شما خواهند سرود.

شاعر سرای محمد محسن بنظر میرسد. او در حضور فرمانروای هند مشغول خواندن شعر است:

از مسامات او گشود آغوش
چون نی انبان، هزار رنگ خروش
ساز ها سر کشید از آن پیگر
هر یکی عا لم نوای دگر
از غنچون عرضه داد پهلویش
چنگ گل کرد وضع زانویش
مغزود از گدوی سر جوشید
ر شته چنگ رابه مو پوشید
پس به هر عضو آن جنون پرواز
بست سحر نفس بریشم ساز
فرمانروا میبرد:

ژوندون

- ایدل خسته آواره که یکی دو لحظه مېمان منی، باری دو حرف از لب لعل او بین بگو.
- ای ماهروی زیبا که مودن را در زمره دلدادگان دیوانه خود نپذیرفتی، بدان آگاه باش که او فقط ترا از میان پری رویان برگزیده است.
ملازمان سرای کامدی را بزور داخل قصر میبرند و در وازه بسته میشود.
فرمانروا باخشم و غضب دستور میدهد:
- برقص!

کامدی دستخوش هیجان واضطرار است. سازندگان همانطور میخوانند.
هیجان کامدی که در آتش درد و حسرت میسوزد، برقص «مرغ مجروح» مبدل میگردد.

مودن دریاغ با اهالی شهر و گروه هنرمندان صمیمانه غرق صحبت است. او شرح حال خود را چنین پایان میرساند:
- همینکه تصویر اورا دیدم، تر لایار و دیار گفته براه افتادم. از آنروز تاکنون شباهت به ابر پاره ای دارم که شمال در کرانه های آسمان آواره اش میسازد، و بهر سویش میراند.
یکی از هنر متدان با صدایی محزون میگوید:

- دین کامدی امری محال است. هنر مند دومی:
- اورا از مار بودند، او حالا درسرای است، رقصه فر مانراست.
استاد تنبور ساز:
- مایه سعادت مارا در چهار دیوار قصر زندانی ساختند.
مودن با هیجان اظهار میدارد:

- من باید حتما به قصر داخل شوم. من تحمل دوری اورا ندارم، بگذار باری سوژ و گدازم را ببیند و لاقال نگاهی از گوشه چشم بسویم افکند. و سوزش عشق را و لواندگی احساس نماید.

محمد محسن فانی نغشی میگوید:
- جوان، این هنر تو در حقیقت بسی خطرناکست.

آواز صف مردم جدا شده نزدیک مودن می نشیند و بسخن خود دوام میدهد:
- هرگاه سبب برای فرمانروا ناخوشایند باشد آنرا میشکند و اگر گلم ناخوشایند باشد، طعمه حریقش میسازد، اما سرود را نمیتواند نابود سازد. سرود زبان بزبان میگردد و در جهان پخش میشود و سرانجام بخود هنر مند میرسد.

موسیقی ملی هند مشغول نواختن آهنگی دلنشین اند. ناگهان یکی از صاحبان دروازه ایوان قصر را میکشاید. از فاصله ای دور صدای تنبور شنیده میشود و همزمان با آن صدای ساز های سرای خاموش میگردد و از وینا، بالوری، مرید نگهه، گپاتا و کنجیری، هیچگونه آوازی بر نمیخیزد و نوازنده ای لاغر اندام در حالیکه غرق حیرت است بسوی رفقای خود مینگرد.

فر مانروا که از این وضع خشمگین شده است، از جا بر میخیزد و مشت های خود را بر کرده نوازندگان را تهدید میکند.
کامدی بسرعت روی ایوان می پر آید و از آنجا چشمش بکنار دریا، به باغ و بگروه آدمبایکه آنجا گرد آمده اند می افتد.

در آنجا بهوناد جی باغبان از غرس بته گل فراغت یافته است و مودن به قصر به دیوار های زیبای مرمرین و مناره های بلند چشم دوخته است. مودن از دور غزلی از نوابی حسب الحال میسراید:
- تودلدو منی، تو جان منی، اگر خواهی بوفایم بنواز و حیاتم بخش و اگر خواهی در جفایم بسوز و هلام کن.

- تو سر روان منی، خواهی باقی موزون و رعنا جلوه گنان از برم دور شو و خواهی نزدیم بیا.

اهالی شهر ترانه مودن را با شور و علاقه میشنوند. شاعر محمد محسن نیز با ولع و اشتیاق به ترانه گوش نهاده است. کامدی نیز که از دور، روی ایوان قصر ناظر صحنه است، در تحت تاثیر این سرود پر جاذبه جهان را فراموش کرده است.
- بگذار حدیث عشق و چال دل بساتو مویم، زیرا فقط این تویی که بقلبم راه داری و محرم راز نهان منی.

خورده مگیر، زیرا باعث آه و فغان جز تو کسی نیست.
- هر لحظه جلوه گنان، بر آه و فغانم

گلی که در کنار مودن قد کشیده است در تحت تاثیر نفس حیات بخشش بر تنگ زرد روشن میشکند، و بهو نادی پیر از دین این واقعه شگفت انگیز غرق حیرت میشود.
فرمانروا در سرای، در آتش خشم میسوزد و تهدید گنان ن ملازمان و در بانان اشاره میکند. آنها به ایوان رفته دست کامدی را محکم میگیرند، اما کامدی خود را از آنها نجات داده به جبهی که ترانه از آنجا بگوش میرسد گوش مینهد. با ز هم صدای کامدی نیرومند تر از پیش طنین انداز میگردد:

بازار پایتخت فرمانروای هند بنظر میرسد همه جا مملو از آدمها و پر از جنب و جوش است.

آواز سوداگران، صدای شترها، بوزینه ها و مرکب ها بگوش میرسد.
از کارگاه های آهنگران و کلالان صدای ترق- ترق شنیده میشود.
آهنگری آهن گداخته را روی سندان گذاشته پایتک روی آن میگوید، اما ناگهان صدای پتک بگوش نمیرسد. آهنگر ازین پیشامد بشگفت اندر شده بار دیگر پتک را بر میدارد و بشدت روی آهن میگوید اما باز هم صدایی بر نمیخیزد.

بازار پس از چار و پنجال، ناگهان بخاموشی میگراید.

استاد هنر مندی که مصروف ساختن آلات موسیقی است، تار های ساز را بناختن امتحان میکند و چون آواز بر نمیخیزد نخست گوشها و سپس سر خود را باناست لمس می نماید و بعد از آن به یکطرف خود را مایل ساخته بدور دستها گوش مینهد.

صدای افسو نگر تنبور از فاصله ای دور طنین می افکند و گوشها را نوازش میدهد.
کلا لان و گلم با بان یکی بعد دیگری وسایل کار خود را گذاشته آرام آرام از جا بر میخیزند و به سمتیکه آهنگ دلنشین از آنجا شنیده میشود حرکت میکنند. تمام کسانی که در بازار مزدحم گرد آمده اند، شتابان بدان سمت روی می نهند.

مودن دریاغی نشسته و انگشتان هنر مندش باتار های تنبور بازی میکند. در عقب وی طاووسی روی شاخه درختان انار نشسته و باهنگ موزون ساز گوش فرا داده است.
باغبان پیر بته گل مظهر را از خورچین کشیده میخواهد یساری نواسه خود آنرا در گوشه ای غرس نماید.

تمام اهالی شهر و عموم هنر مندان گرد می آیند و در حالیکه هم در تحت تاثیر قرار گرفته اند باهنگ روح انگیز تنبور گوش میدهند.

در جمله حاضرین، شاعر سرای محمد محسن فانی نغشی نیز دیده میشود. او چنین ابریشمین دربر و دستار بسی دارد.

سرای در برابر چشمان ما جلوه گرمیشود کامدی در تالاری نسبتا کوچک بحضور فرمانروا میرقصد. سازندگان توسط آلات

- این فقط زاده تصور شاعرانه تو است و یا اینکه حقیقتا چنین سراینده ای وجود دارد؟
- این يك حقیقت است ... جوانی که از سرزمین های دور دست در اینجا رسیده چنان استادانه میسراید که می آرد سرا یند گان دیگر بند گیش را بپذیرند . چه آواز زیبا ولذت بخش و پر جاذبه ای ! ...
او باز هم بخواندن شعر ادامه میدهد:

«ازه فلا ن گلشن بهشت قفس

عند لیبی فشانده بال هوس
در طر بگاه ماز اوج قبول
همچو و حیش فتاده بال نزول
به جمال آرزوی اهل حضور
به کمال انتخاب علم سرور

- عالم پناها! هرگاه بزمی بزرگ برپا داشته هنر کا مدی و مودن را در معرض تماشای علاقمندان قرار دهند، بظمت و اعتبار عالم پناهی یکبار نه صدبار افزوده خواهد شد وصیت شہرت شان در عالم خواهد پیچید
- «گر درینجای» کا مدی و مودن ورق صنع را دهند شکست حاضران جمله و رشکفت شوند
زین سرا شادمان برون بروند»
فرمانروا شعر او را قطع میکند:

- کافی است! ما بو فاداری و صداقت تو و دولت خواهی صمیمانه تو اطمینان کامل داریم. دهان او را پر از جواهرات سازید! سبویی پراز جواهر نزد محمد محسن می آورند و او با حرص و آرزو جواهرات چشم میدوزد و مشتت از آن گرفته بدهان می افکند و حیران بمباند باد هان پراز مروارید چه بگند .

فرمانروا به ملازمان سرای دستور میدهد:
- برای برپا کردن بزمی بزرگ آمادگی بگیرد! از هفت اقلیم مهیا نان فراخوانده شوند. باید بزم مارا انواع گلهای جهان بیارید و بوی انواع می مشام حاضرین را بنوازد!

صفحه جدیدی از کتاب خطی که باز میگردد و سطر های زیرین روی آن جلب توجه میکند:

گشت از شوق آن دوروزن هوش
گو شپا چشم و چشمها همه گوش
صحن وسیع و پیشتا قهای سرای بزرگ
بنظر میرسد. در ختان بانواع مہرہا
و سنگپارہ های گرانہای موجدار و تار های
زیرین گو ناگون آراسته شده اند. فرمانروای
هند برادریکه امارت تکیه داده و گلسویندی
دراز پراز مرجانہای نایاب گرانہا برگردن
آویخته است .

در کنار تخت ز یو سایبان خسروانه،
امرا صف کشیده اند. مہمانانی که از هفت
اقلیم فرا خوانده شده اند، دوی فرشهای
نرم نشسته اند . برفراز تخت سایبانی
بزرگ مزین بانقشهای گوناگون را باتار
های زوین بسته اند . و بو پکهای زوچل آن
در هوا معلق است .

از لایلای سایبان ، آسمان نیلگون دیده
میشود و از سوی دیگر منظره کوشک پراز
نقش و نگار جلوه گر است . دعوت باوج خود
میرسد ، مہمانان سر شار از نشئه می گردند
و ساقیان پیوسته از سبومی در قح میریزند.

راجه ای که روی فرش نشسته ازجا
برمیخیزد و طوطی زیبایی را از قفس کشیده
بر حلقه ای رنگین می نشاند. پیر مردی هم
که کتابی بدست دارد باواجه ازجا برمیخیزد.
مودن در قطار مہمانان نشسته و تنبور
خود را بدست دارد . اورا چه و پیر مرد را
بدقت از نظر میگرداند.

راجه در حالیکه پیر مرد کوچک اندام را
بادست نشان میدهد، میگوید:
- عالم پناها! میرزای خو شنویس و خطاط
من کتاب طوطی نامه، را بنام نامی شما
استنساخ کرده است.

میرزای خوشخط باقد خمیده تعظیم کتان
یک ذوقم جلو میرود و کتابی را که در دست
دارد، بیکی از ندیمان تقدیم میکند.
راجه بسختی ادامه میدهد:

- وایشم یگانه طوطی منحصر بفرد
در جهان است که حرف میزند. این همان
طوطی سخنگو است که آنهمه قصه هارابه
«جستنه» حکایت نموده است.
امیر یک سیم حلقه ای را که طوطی بر او نشسته
است ، از دست راجه میگیرد. فرمانروا
مفرورانه میپرسد:
- چرا این طوطی خاموش نشسته و بما
سلام نمیدهد؟

- سرور من! بعد از آنکه قصه های این
طوطی بنام السنه جهان ترجمه گردید، او
خیلی از خود راضی شده و اکنون صد سال
میگذرد که حتی یک کلمه هم حرف نمیزند.
فرمانروا خنده ای حاکی از ممتوئیت

میکند:
- اکنون که نزد ما رسیده است، ناگزیر
حرف خواهد زد! در سمت چپ تخت گذاشته
شود.

کامدی که بر ایوان استاد بود چشم از
طوطی بر نمیداشت . پیرهای این مرغ،
زنگاری رنگ بود و پر دور گردنش حلقه ای
گلای رنگ دیده میشد و چنگالهای خود را
بر حلقه آهنین چسبانده بود. امیر یک چشم
آنها در سمت چپ تخت می آویزد.
شاعر محمد محسن باشا در فرمانروای هند
مودن را به خاستن تکلیف مینماید.
مودن از جابر خاسته بسوی فرمانروا
تنظیم میکند .
کامدی از ایوان بسوی او چشم دوخته
است.

مودن او را نمی بیند و بعد از آنکه تمام
حاضرین را از نظر میگرداند بیالانظری افکند.
کامدی تکانی میخورد و خود را عقب میکشد
اما مودن موفق میشود او را ببیند و باتبسمی
سعادتمندانه زخمه پرتار میزند و بخواندن این
این غزل عاشقانه آغاز میکند:

- نابود باد دلم اگر هوای دیگری جز تو
کند و نیز هر آن دلی که عشق تو در سر پرورد.
- نومیدی نصیب بان مرا اگر آرزوی وصل
دیگری را در دل دهم راه دهم و نیز هرا کسی
را که بوصال تو اندیشد.

سراینده لحظه ای خاموش میماند و نفس
عمیق میکشد . سرود دلنشین مورد قبول اهل
مجلس قرار میگیرد.

کامدی چهره خود را با گوشه ای از دستمال
پنهان ساخته از گوشه ایوان نظر می افکند.

مودن بسروون ادامه میدهد:
- کور باد چشمم اگر جمال دیگری را
تماشا کند و نیز هر آن چشمی که سویت نظر
افکند.

- لال باد زبانم اگر ذکر غیر بر آن رود،
و نیز هر آن زبانی که آشکار انامت را بگیرد.

او چاره ای جز نگریستن بسوی کامدی
ندارد و خطاب باین ماهروی زیبایزل معروف
نوابی را میسراید . کا مدی خود را از نظر

حاضرین در عقب ایوان پنهان ساخته اما
دستمال ابریشمین برو کشیده و دزدانه سوی
سراینده الفونگر مینگرد.

مودن بازهم میسراید .

«ای صنم گرم سرت مدهوش و حیرانت شوم
در رعت جان بخشم و هر لحظه قربانت شوم»
«کاش چون خال لبت جان در تنم بخشد وصال
مست از چشمان واز زلف پریشت شوم»

صدای بر از التهاپ و آواز های هیجان
آهین تحسین از هر طرف بگوش میرسد.
صدای آهنگ ساز لاغر اندام در تالار می پیچد:

- فرمانروایی که چنین سراینده ای در
اختیار دارد، در اوج سعادت و شاد کامی
خواهد بود

نوازنده ای دیگر حرف او را تایید میکند:
- نام نیک فر ما نروایی که چنین ترانه ای
دل انگیزی در حضورش سروده شود، برای
همیشه جاودان خواهد ماند.
«باقی دارد»



غسل آفتاب برای اطفال

که طفل در انتای غسل آفتاب نباید سروی بطرف آفتاب باشد ، بناء ابرو هایش بالای چشمانش حیثت سایبان را خوا هد گرفت . در زمستان هر گاه خوا ستنه باشید در اطاق کلکین باز ، میتوانید طفل خویشرا غسل آفتاب بدهید مشروط برینکه اطاق به اندازه کافی گرم باشد و شمال (باد) بالای طفل نوزد . دادن غسل آفتاب به طفل خویش را با دود قیقه آغاز و آنرا (در معرض آفتاب قرار دادن) تدریجا در هر روز دو دقیقه علاوه کنید . البته وقت را بین پشت و شکم طفل تقسیم نمایید . این آفتاب دادن طفل نباید از سی یا چهل دقیقه تجاوز نماید مخصوصا در فصل تابستان . ذره های گرم موضوع قابل اهمیت اینست

بقیه صفحه ۴۵

افغان ننداری

نمایش موجود است هنر مندان افغان ننداری نمایش هارا انجام دهند و - این موضوع شامل کار و پلان پیش بینی شده ما میباشد که امید وار - استیم اینکار با مساعدت شما و امکانات تخنیکی هر چه زود تر صورت گیرد .

۷- توقع شما از مردم چیست ؟

ج - از مردم توقع داریم با جهان بینی کامل در کمال بیطرفی در مورد نمایشنا مه های ماقضاوت کنند و با علاقمندی خود ما را در برابر وظایف ما دلگرم و در همه موارد ما را از پشتیبانی و تشویق بی شائبه خود مستفیض بسازند تا ما هم در آزادی تشویق و ترغیب آنان عا ملا نه تر برای انجام خدمات هنری خود تلاش نماییم و موفق بانجام خدماتی شویم که مردم از ما توقع دارند .

۸- پیام شما به هنر مندان کشور چیست ؟

من با مذاقه تجارب گذشته باین حقیقت اعتراف میکنم که هنر در کشور وقتی بسر حد ارتقا خواهد رسید که هنرمندان بانیت پاک بکمال صداقت و صمیمیت - با همدلی و یگر نگی تمام برای انجام وظایف خود که در واقع خدمت ب مردم خدمت به مملکت و خدمت به اجتماع است بکوشند

صفحه ۷۰

مردی با نقاب بقیه

باورم نمی آید تا جاییکه احساس نموده ام میخواست از من کمک بگیرد . یک میلیونر از تو تقاضای کمک می کند ایلا ؟ باورم نمی شود این بسیار عجیب است ؟ ایلا در پاسخ گفت : وهم عجیب است که سخت از کسی یاز یک ناحیه خاصی هراسی داشت . تصور می کنم حادثه غم انگیزی - برایش روی داده باشد یک اتفاق غم آلود برای او پیش آمده است ، امشب ممکن است باز بدین من بیاید ، من وعده کرده ام که با او حرف بزنم تو بمن اجازه صحبت کردن با مایلند را میدهی ؟ پدر به فکر فرو رفت . بلی تو میتوانی با او حرف بزنی اما اجازه نداری از محیط باغ باو بیرون بروی ، بتو وعده میکنم دخترم که خودم را به او نشان ندهم اما حتما در نزدیکی شما خواهیم بود . و تو باور نداری که موضوع صحبت او درباره رای باشد ؟

پدر ، نی باور نمی کنم پدر ، برای مایلند ، وجود رای و احیاناً هراتفاقی برای رای بیفتد بی ارزش تر از آن است که درباره اش با من صحبت کند ولی من می خواهم بفهمم که اجازه خواهم داشت با دیگران هم در باره آن حرف بزنم یا خیر ؟ پدرش با لحن خشکی به ایلا گفت با کنولن گاردون می خواهی موضوع را در میان بگذاری ؟ ایلا ؟ تو به او -

بقیه صفحه ۴۴

آمریت صنایع

مقبول طبع تماشا چیان عزیز قرا ر بگیرد .

در اخیر از یناغلی کهزاد خواهش می نمایم آرزو خود را وپیا می را که به هنرمندان دارند تشریح نمایند یناغلی کهزاد میگوید :

- من از تمام هنر مندان افغانستان خواهش میکنم که بایک نیت پاک و بی آرایش گرد هم جمع شوند و یک سندیکای هنرمندان را برای اولین بار تشکیل بدهند و مسیر خدمت خود را در راه اعتلای وطن عزیز و نظام نوین ما صادقانه بصورت - دسته جمعی تعیین نمایند ، البته آمریت صنایع مستظرفه از نقطه نظر ارتباط موضوع برای عملی ساختن این - مفکوره از تمام هنر مندان و صاحبان ذوق صمیمانه استقبال میکند .

ژونون

بهترین آواز خوان ما کیست

(بیائید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمایم) .

بیائید تا بمنظور تشویق هنر و هنر مندان نظریطر فانه و بیغرضانه خود را ابراز نمایم شما میتوانی نامی ای کاندید مورد نظر ترا انتخاب و نامی را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی با طبل نشده رایج به اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور ارسال دارید .

عواید بصندوق هنر مندان انتقال دیابد .

باین ترتیب شما میتوانی هم خواننده مورد نظر نا را انتخاب کنید و هم کمکی بصندوق هنر مندان نمایم . اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری نظر بنون تکت پستی باطل نشده را نمی پذیرد .

برای معلومات مزید به تلیفون ۲۰۸۵۳ و نمره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمایند .

سوار کاران



مردم سرزمین شمال به کشت و کار علاقه فراوان دارند.



پاداش

بودند، بزرا به دایره حلال برسانند. باردیگر فریاد های ستایش آمیز به هوا بلند شد. دریا بان او جایزه اش را بیک سکه طلا قدیم بخارایی بود، دریافت کرد و ختم بازی اعلام شد. چاپ اندازان به سوی قراز گاه هایشان رهسپار گشتند خسته بودند. شوهرم به سوی من دید و بیتی از «گیلنگ» خواند:

«فریاد ها و صدا ها خاموش میشود شاهان و سرکردان از هم جدا میگردند...» در آسمان پرند ه بی تشا در پرواز بود و مادر میان میدان قرار داشتیم . ختم



— حکیم نام دارد و از بهترین چاپ اندازان آفجه است .

در دلم آرزو کردم که حکیم برنده شود. بعدتر، یکی از سواران بز را برداشت و باشتاب به راه افتاد . سواران دیگر دنبالش کردند . حکیم از همه جلو تر بود . هر دو چار بغل میافتند . حکیم درکنار حریفش قرار گرفت. خودش را چنان به سوی حریف خم کرد که به چوبک پادر و کاب، دیگر تکیه گاهی نداشت و در یثقال بزرا از حریف بود و به سوی هدف بنای تاخت را گذاشت. او بز را به دا بره حلال افگند و آوازی بر آورد. تماشاگران یگان نه زن بودم . از فرار موتر تایید کردند.

تما شا گران کلیجه و شیرینی میخوردند و با شان مانی میخند یدند من درمیان تماشاگران یگانه زن بودم. از فرار موتر عکسبر داری می کردم و چشمهای همه متوجه من بود.

چار ساعت بازی ادامه یافت. بزچندین بار پارچه ، پارچه شد و بز های تازه یی آوردند. اسب ها چنان آموزش دیده اند که وقتی بز بر زمین افتاده باشد ، روی آن بایستند و فقط به سوار خود شان اجازه بدهند که آن را بردارد.

زنان نیز در بهلو ی مردان به موسیقی عشق می ورزند.

نوروز باستانی و برخی ...

دعا :

فقط خودش بخورد و به کس دیگر ندهد تا در طول سال آسیب نبیند .

خلاصه اینکه آداب و مراسم نوروز بسیار است که در هر شهر و دیار وطن ما به ترتیب خاصی اجرا میشود ولی رسم عمومی که در همه جا بیک صورت اجرا میشود، مصافحه و بغل کشی و تبریک گفتن به یکدیگر است .

اما ازین هم مهمتر توجهی است که همه در آن روز به آفریننده جهان و پدید آورنده بهار و خزان دارند و به زبان حال برکت و سعادت و صحت و توفیق میخواهند تا سال نو را با همه یاران و دوستان بخوشی بگذرانند و در طی سال عمل خیری انجام دهند که مقرون به رضای خالق و مخلوق باشد .

خدا قسمت کند عیشی چنین را عموم مومنان و مومنین را ...

بقیه صفحه ۲۵

ساعت عروسی ...

تعمیم سادگی و مصرف کم در عروسیها انگیزه بزرگ را دیو افغانستان را درین قسمت تشکیل میدهد .

برو گرام فوق العاده نوروزی رادیو افغانستان را اجرای بخش های متنوع و اشکال جدید مسابقات

ذهنی توافق نظر ، من کیستم ، من چیستم ، آنچه که نه بلی و نه خیر را میپذیرد و هر چه دلت خواست بپرس «و گرویی» رنگینی خاصی بخشیده و مانند نسیم جانپور مباری برای عروسها و داماد ها و همچنان سایر اشتراک کنندگان و شنوندگان رادیو افغانستان دل انگیز و خواستنی بود . و خاطره آن همچون برگهای تازه بهاری بردرخت سال در ذهن و روح شنوندگان باقی خواهد ماند .

بخاطر همین رنگینی و علاقه ی بینندگان و شنوندگان این پروگرام بود که آنها در ردیف انار یکه برای جوایز مطبوعاتی در نظر گرفته شده کاندید نموده اند

ژوندون

که برای افزایش قشنگی آن نواری سرخ بدور گردن صراحی میدوزند . سبزه را رادر ساعت تحویل آفتاب به برج حمل در محلی که اهل خانه نشسته اند قرار میدهند تا سال نو را با دیدن سبزه آغاز کنند و مدت ۱۳ روز بعد که سبزه های آنرو به زری میگذارند ، از خوا بیرون میکنند و در کوچه می اندازند .

خانه تکانی :

رسم دیگری که آنهم جز تشریفات استقبال نوروز است ، خانه تکانی است که وقت آن از یک هفته قبل از نوروز تا روز آخر حوت است ، در این روزها به رفت و روب اطافها و گرد گیری از در و دیوار و شستن لباسها و ظرفها و سفید کردن مس های پودازند تا در آغاز سال نو ، سیاهی و چرک و کثافت در خانه نباشد .

هفت میوه :

هفت میوه عبارتست از تهیه یک نوع نوشیدنی مطبوع که از خیسانیدن کشمش و مغز بادام و اشترق و دیگر میوه های خشکبار در آب خالص تهیه میشود که از نظر طبی هم یک نوشابه مقوی بشمار میرود و تهیه آن از هفت تا پنج روز به نوروز مانده آغاز میشود ، در روز نهم روز هر کس از اهل خانه یکی دو پیاله از آب هفت میوه می نوشد و بعضی از خانواده ها کاسه ای از آن برای همسا یگان و اقارب خود نیز میفرستند .

سمنک :

سمنک غذایی است که از گندم تیج زده بدست می آید ، هنگامی که گندم تیج میزند ، طعمی شیرین پیدا میکند که بعضی از خانواده ها با استفاره از شیرینی طبیعی آن ، با تشریفات مخصوصی به طبخ سمنک میسر ازند و پس از آنکه تهیه شد ، مقداری به رسم تحفه برای همسا یگان و اقارب خود نیز میفرستند تا در روز نوروز صرف نمایند .

سوهان :

سوهان یا حلوی سوهان یک نوع شیرینی نازک و لذیذ است که آنهم از گندم تیج زده تهیه میشود ، بعضی از خانواده ها در وقت تهیه آن که ترتیب مخصوصی دارد مقداری

شکر و روغن هم با آن می افزایند و چند دانه مغز پسته روی هر قرص آن می پاشند تا مطبو عتر شود حلوی سوهان سابقا شیرینی مخصوص روز نو روز بود ولی اکنون علاوه بر نو روز در سایر فصول سال هم بعضی ها تهیه می نمایند .

کلیچه نو روزی :

کلیچه نو روزی ، کلیچه هایی از نان قندی است که مخصوصا برای نو روز می بزند و بقدر توانایی مای خود روغن و شکر با خمیر آن می آمیزند .

ماهی و جلیبی :

از جمله خوراکی هایی که علاوه بر سایر فصول سال ، خوردن آن در شب و روز نو روز بسیار رایج است ماهی و جلیبی است که بعضی از عوام عقیده دارند خوردن ماهی در شب نو روز ، برای تصفیه دستگاه ها ضمه از امراض مفید است و جلیبی را هم از خوراکی های مخصوص شب و روز نو روز می پندارند بدون اینکه برای آن خاصیتی قائل باشند .

مرغ سفید و سبزی :

بعضی از خانواده ها حتی اگر در تمام سال از خوردن گوشت و پلو محروم باشند ، به هر قیمتی که ممکن باشد تلاش میکنند که در شب نو روز سفره ایشان از پلو و گوشت مرغ آنهم مرغ سفید و سبزی رنگین باشد ، مقداری از آن را هم ذخیره میکنند تا در ساعت تحویل سال خانه ایشان از روزی خالی نباشد و آنها در روز نو روز یا شب دوم حمل صرف میکنند .

شب مرده ها

شب اخر سال را برای یاد آوری از اموات تخصیص میدهند ، حلوا میزنند و فاتحه و اخلاص میخوانند و برای اموات طلب مغفرت میکنند .

هفت سین :

مقصود از هفت سین ، هفت چیز اعم از خوردنی و غیره آن است که قبل از تحویل آفتاب به برج حمل در سفره ای چیده میشود و اهل خانه در ساعت تحویل سال گرد آن حلقه

میزنند و بعد از روز نو روز آن سفره را جمع می کنند . این هفت چیز باید با حرف سین شروع شده باشد مثلا سیب ، سنجید ، سرکه ، سبزه ، سیاهدانه (تخمهای سیاهی که روی نان می پاشند) سمنک و سوهان . در سفره های هفت سین آیینیه ، عمل ، پنیر ، گلبدان ، گل ، نمک هم گذاشته میشود .

بوی خوش :

بعضی از خانواده ها بخور بوی خوش را نیز در ساعت تحویل سال لازم میدانند و چیز های معطر مانند عود را در آن ساعت می سو زانند اگر تهیه عود مشکل باشد اسپند دود میکند .

هفت سلام :

از جمله آداب نو روز که در بعضی فامیلها مر سوم است یکی هم نوشیدنی آبی است که بوسیله هفت سلام متبرک شده است . قبل از تحویل سال بر کاسه چینی به مشک و زعفران و عرق گلاب هفت آیه از قرآن کریم را که با کلمه سلام شروع شده است می نو یسند و بعد در آن کاسه آب میریزند پس از تحویل سال هر یک از افراد خانواده ، جرعه ای از آن به نیت تبرک می نوشند .

نور :

در بسیاری از فامیلها قبل از تحویل سال ، چراغی را روشن میکنند و آنها در محلی که از دسترس اطفال دور باشد می گذارند تا به خاموش کردن آن مبادرت نمایند ، این چراغ را تا وقتی که خودش بعلت تمام شدن فلیته (پلته) یا تیل خاموش نشود هیچکس خاموش نمیکند و عقیده دارند سالی که با نور آغاز شود ، تا پایان سال ، بخوشی خواهد گذشت .

تخم رنگ کرده :

بعضی از خانواده ها به تعداد فرزندان خود ، تخم مرغ خوشن داده و رنگ کرده را قبل از شب نو روز آماده میکنند و بعد از تحویل سال به هر یک از آنها یک دانه میدهند و توصیه میکنند که آنها

نامه‌ای از لیلا

و آن نامه ها که بدفتر مجله رسیده است ، هر کدام چون گنجی برای من ارزش دارد . همه آنها اگر انباشته از همدردی و راهنمایی است و یا مملو از نکو هشی و ملامت .

دوستان خوب من ! من از شما متشکرم . من از شما سپاسگذارم که در

روز های یخزده و سرد و در شب های طولانی و پایان نا پذیر زمستان روی تخت شفا خانه تشابه نگذاشتید و در خلال یاد داشت هایم با من بودید و با من حرف زدید . در این سه ،

چهار سال اخیر این خوشحال کننده ترین چیزی است که با آن بر خوردم و با خواندن هر نامه ای از شما دوستان ، برای مانی درخسله و آرامش فرو رفتم ، آوا مشی که مدتی است از من گریخته و از من رو برگردانده ست .

دوستان خوب من ! آرزوی من این است که هر گز در زندگی رنجی نبینید و هر گز چون من سعادت و کامگاری از شما نگریزد .

آقای دیدبان ! نو روز بدید نم آمدید . انتظار داشتیم که بیا یید ، اما آن دسته گل و آن قطی چاکلیت اضافی بود .

همان آمدن تان دنیایی برای من - ارزید ، دیگر گل و چاکلیت برای چه ؟

می بینید من چه دختر ناسپاسی هستم ، عوض اینکه از شما تشکر کنم اعتراض میکنم . اما ، مطمئنم که شما مرا می بخشید . همینطور نیست ؟

بگذرم . شما با نوشتن دوباره یاد داشت های من ، که نامش را گذاشته اید «تنظیم» ، دچار گرفتاری یی شده اید ، علاوه بر گرفتار یهای معمول مجله . وقتی من آن دفترچه را در اختیار تان گذاشتم ، خیال نمیکردم ، قصه زندگی من رنگ و استان به خود بگیرد ، داستانی که انسجام و پیوستگی و یکرنگی داشته باشد . و اگر دیگران ندانند ،

شماره ول .

بناغلی خیال ...

موصوف کوشیده اند تا اولتر از همه بمبادی موسیقی آشنائی کامل پیدا نموده یعنی به شناخت سر ها و - اشکال راگ ها و سبک غزل سرائی موفق گردند تعداد شناگردانی که درین کورس به مشق می پردازند در حدود پانزده نفر است .

شاگردان کورس های تر بیوی سه پروگرام از طریق رادیو افغانستان بسمع شنوندگان رسانیده اند که موارد تقدیر شنوندگان واقع شده است همچنان فلم پنج دقیقه ئی از فعالیت های آمریت موسیقی توسط افغان فلم تهیه و به سینماهای کشور نمایش داده شده است .

برعلاوه کورس آمریت موسیقی تمام جوانانی را که استعداد آواز خوانی داشته باشند تحت تربیه گرفته و بعد از آشناسا ختن آنها به سر ، لی و تال ، کمپوز های جدید به آنها یاد داده و آواز شان را از طریق رادیو افغانستان به سمع شنوندگان میرساند ، امتحان گرفتن از هنر - مندانی که میخواهند جواز هنری بگیرند به کمک هیئت فنی رادیو افغانستان نیز از وظایف آمریت موسیقی بوده و این آمریت در آینده فعالیت های موسیقی را در سرا سر کشور مراقبت و کنترول خواهد کرد .

ه : - آمریت موسیقی بر علاوه کورس آواز خوانی کورس رباب نوازی هم دارد که بکنتدار از شاگردان راتحت رهبری و رهنمایی استاد محمد عمر رباب نواز معروف کشور تربیه نموده است که تعداد این شاگردان به هشت نفر میرسد نیست که از کورس آواز کمتر است ، استاد به کورس آواز کمتر است که استاد مجبور است تا نواختن و تر تیب گرفتن ساز را به شاگردان به طور انفرادی بیاموزد این شعبه نیز متعلمین را اول تراز هبه اصول نواختن رباب و مبادی موسیقی و - شناخت سرها و راگ ها آشنا ساخته است این شاگردان بر علاوه نواختن راگ ها آهنگها و نغمات ملی و محلی را نیز مو ففانه می نوازند ،

و : - آمریت موسیقی در پهلوی کورس های آواز خوانی و رباب نوازی

بقیه در صفحه ۷۷

از جمله هنر پیشه گانیکه از او شان نامبرده شد سوما ، بناغلی رحیم غفاری ، بناغلی وحید خلاند بناغلی رحیم مهریار ، بناغلی محمد نعیم ، بناغلی احمد مرید جمشید در همین آمریت تحت تربیه گرفته شده اند .

ج : - آمریت موسیقی در پهلوی پروگرام های موسیقی هفته وار - خویش پروگرام یک ساعته خاص جمهوری را که به افتخار روز بزرگ تاریخی ترتیب شده و شامل آهنگهای جمهوری بود به آواز محبوب ترین هنر مندان کشور بتاریخ ۲۵/۲/۵۲ از طریق رادیو افغانستان به نشر سپرد که پروگرام مذکور مورد علاقه و دلچسپی شنوندگان رادیو افغانستان قرار گرفت و هم در روزهای جشن استقلال پروگرام یک ساعته در باره استقلال و جمهورییت از رادیو افغانستان پخش نمود .

د : - آمریت موسیقی بر علاوه مکلفیت های موسیقی خویش در تربیه و پرورش استعداد های هنری نیز توجه خویش را مبذول داشته و برای تربیه همین استعداد ها کورس های آواز ، رباب و دلربا راهم دایر نموده است که تربیه و آموختن برای بکنتدار از شاگردان در کورس آواز خوانی به عهده استاد رحیم بخش میا شد این شاگردان تحت رهنمایی استاد

صحت و زیبائی

دختر های جوان توجه کنند که خود را نشویندنی های سرد ، شیرینی و میوه خشک و همچنین غذاهای از قبیل کچالو استعدا داتی آنان را افزایش میدهد و لازم است که در خوردن این مواد نهایت صرفه جویی و برهیز بعمل آید .

توجه به ورزش فوق العاده واجد اهمیت است . یک دختر جوان در عرض یک ساعت آب بازی معادل ۷۰۰ کالری انرژی صرف میکند و یک ساعت تنیس به ۵۰۰ و یک ساعت بایسکل سواری به ۴۰۰ کالری احتیاج دارد . و این به ورزش ها کاملاً برای تناسب اندام مفید است ، خاصه اگر با رژیم مناسب توام باشد که در آن صوت هرگونه استعداد جدی چاق شدن بدن را از بین خواهد برد و اندامی متناسب و زیبا بوجود خواهد آورد .

روابط خانوادگی

از منزل دارند شرط اساسی زندگی آرام آنها ست .

مثلاً شوهر جوانی که از وظیفه خویش عصر به خانه بر میگردد نباید خستگی های روز را بر سر همسرش کشیده و خود را در امور منزل بکلی بی اعتنا نشان داده و تنها زن را مکلف به امور اداره منزل دانسته و خود را بی مسئولیت نشان دهد و یا بر عکس اگر خانم خانه از وظیفه خویش بر میگردد ماندگی از کار را به نقران نداده و امور منزل خود را بی اعتنا نشان ندهد و هر دو مشترکاً در پیشبرد امور منزل سهم بگیرند .

«مادام سن» جلوه‌اشگفتی‌های

«لاورنس» به ربودن فرمانده مو فق
میشود و در آخرین لحظه‌های
پیروزی (مادام سن) صفحه‌برمیگردد
و فرمانده که در کاخ (مادام سن)
نشست و شوی مغزی دیده است ،
گرفتار میگردد .

سحر گمراه

چنین فلمی اثر ناک نمیتواند بود
مگر اینکه از صحنه آرای خاصی و
تکنیکهای فلمبرداری استفاده شود.
و در فلم مورد نظر ما از هر دو عامل
خوب کار گرفته شده است . در
صحنه‌ها و سکو نیستیم بیکه
وضعیت غیرعادی و خارق العاده‌ری
صحنه میاید ، کمره حساستر
میشود و تکنیکهای پیچیده فضای
مساعدی برای اثر آفرینی ایجاد
میکند. در این صحنه‌ها و سکو نیستیم
کمره در کار خودش پیروز است و با
قدرت سحرانگیزی بر پرده نقشهای
شگفتی انگیز رسم میکند ، نقشهایی
که با همه عجب بودن شان جانب و
پذیرفتنیست .

از : ناب

میرایندش .
«لاورنس» که چشم باز میکند ،
در میاید که اسیر پنجه «مادام سن»
شده است . «مادام سن» با نشان
دادن فلمی به (لاورنس) میگوید که
معشوقه اش به دست يك سازمان
جاسوسی در پاریس به قتل رسیده
است . فلمی که «مادام سن» نشان
میدهد ، بیانگر شکنجه‌هاییست که
معشوقه لاورنس متحمل شده است .
«لاورنس» در آغاز نمیداند برای
چیه کاخ «مادام سن» آورده شده
است و این زن ترس آفرین از او
چه میخواهد سر انجام ، «مادام سن»
حقیقت را با او در میان میگذارد و
از او میخواهد که فرمانده يك زیر
دریایی اتومی را که حامل راکتهای
«پو لاریس» است ، بر باید . چرا او
برای این کار انتخاب شده است ؟
برای اینکه «لاورنس» این فرمانده‌را
میشناسد و روز گاری با او همکار
بوده است .

ساخته اند ، خواسته اند به این
قهر مان تازگی دیگری هم بدهند
«مادام سن» زن است .
این قهرمان زنیست سخت قدرتمند
که مردان و زنان بسیاری را در خدمت
خودش گماشته است . افزون برین ،
مغز های دانشمندان بزرگ در اختیار
اوست . این مغز ها که از خود
اختیاری ندارند ، با نهایت از خود
گذری به «مادام سن» خدمت میکنند
و این قهرمان قدرتمند به قدرتی که
دارد ، بسنده نمیکند ، خواستار
قدرت بیشتر است . و همین‌انگیزه
ماجرایی را به میان میآورد که رویداد
های فلم بران استوار است .

در تلاش «پو لاریس»

مردی به نام (لاورنس) پس از
آنکه معشوقه اش ناپدیده میشود
کارش را رها میکند . اصرار سودی
ندارد و او غمزه و غصه ناک اینسو
و آنسو میگردد . و یکروز در میان
بارکی دوزن تارک دنیا وی را میپوش
میسازند و به کمک چند مرد دیگری

من هنگام بر رسی فلم «فرانکیشتمین»
باید ناپود شود ، در روز نامه
«انیس» نوشتم که «فرانکیشتمین»
محصول دوره بیست که دانش
بشری ، در هر زمینه یی ، بهرشد
پر شتاب آغاز کرده بود . اکنون
باهمان بر داشت فلسفی - اجتماعی
میخوا هم بگویم که «مادام سن»
محصول دورا نیست که دانش و
تکنالوجی بافرآورده های شگفتی
انگیز ، اندیشه و تخیل آدمیان را
بیشتر از پیش قدرت پرواز داده
است . (مادام سن) زاده تخیل انسان
است در شرایطی که دانش و تکنالوجی
در نیمه دوم سده بیستم فراهم آورده
است .

زن قدرتمند

آدمهای داستانی شگفتی انگیز
قرن ما بیشتر مردان بوده اند .
چنانکه «دراکولا» مرد بوده . «تارزن»
مرد بوده ، «فرانکیشتمین» مرد بوده و
همینطور دیگران ولی (لومور همیم)
و «باری شیر» که (مادام سن) را
بر رسی فلم

«دو کهلاری» و بیچاره «شتر»

سنها .

شاید بگویند :

«چرا بیچاره «شتر» گن سنها»
پاسخ من این است :

برای اینکه درین فلم از (شتر و گن
سنها) ، ازین بازیگر خوب ، يك
گدی کوکی ساخته اند . و او با تمام
قدرتش تلاش میکند که ازین حالت
خودش را بیرون بکشد ، زنده
شود ، تنفس کند ، بازی کند ، ولی
تلاش او نتیجه پزگی به بار نمیآورد
و او همچنان يك گدی کوکی باقی
میانند و ناگزیر است «بازی» را
با گدی بهای کوکی دیگر ، که شماره
شان خیلی زیاد است ، ادامه بدهد .

خط افقی و پینه‌ها

جریان فلم مثل يك خط افقیست
مثل آببست که آهسته و بدون توج
به پیش میرود ، یا ظاهراً معلوم میشود
که به پیش میرود . از نظر ساختمان
این فلم پینه‌ها بیست که بهم وصل

شاید بگویند :
«در آنچه تو گفتی ، شوری ،
هیجانی و کششی سراغ نمیتوان
کرد .

من در جواب میگویم :

در فلم «دو کهلاری» هم شوری ،
هیجانی و کششی سراغ نمیتوان کرد
شاید بگویند :

در آنچه تو گفتی عمقی وجود
ندارد .

من جواب میدهم :

در فلم «دو کهلاری» هم عمقی
وجود ندارد .

شاید بگویند :

پس دیدن این فلم ضیاع وقت
است .

من جواب میدهم :

«کا ملا دوست من ، کاملاً ضیاع
وقت است .

و با همه اینها ، بیچاره «شتر و گن

و به هر سو بدواند . آنوقت معلوم
است دیگر که این گدیهای کوکی
هستی خود شان را تثبیت نمیتواند
کرد و کاری هم برای اثبات وجود
حیات در خود شان از دست شان
ساخته نیست .
این که قصه نبود و قصه فلمی
شاید بگویند :

این که قصه نبود دو قصه فلمی
نمود .
من در جواب میگویم :
فلم «دو کهلاری» هم قصه یی
نداشت و قصه فلمی نداشت .
شاید بگویند :
از آنچه گفته شد ، چیزی نمیتوان
فهمید . اصلاً چیزی برای فهمیدن
در آن وجود نداشت .

من در جواب میگویم :

از فلم «دو کهلاری» هم چیزی
نمیتوان فهمید . اصلاً چیزی برای
فهمیدن درین فلم وجود نداشت .

چراغها روشن شد و تماشاگران
پس از آنکه تقریباً سه ساعت را در
تاریکی به تصویر های روی پرده
خیره شده بودند ، بر خاستند که
بیرون بروند . چهره هایشان خسته
بود و نوعی بلا تکلیفی در آن‌ها
خوانده میشد .

تصویر هایی که این تماشاگران
در درازای سه ساعت دیده بودند ،
تصویر هایی بود متحرک . این تصویر
ها میخندیدند ، میگریستند ، می
رقصیدند ، و میجنگیدند . ولی این
جنبیدنها ، این خندیدنها ، این

گریستن‌ها ، این رقصیدنها و این
جنگیدنها دلالت پدین نمیکرد که
این تصویر ها آدمهای زنده یی
هستند . یا کم از کم تصویر های
آدمهای زنده هستند .

برای اینکه این تصویر ها به
گدیهای کو کبی میمانند که کودکی
بدون هیچ هدفی آنها را کوک کند

دانش

و همینطور صحنه آرای محکم
داستوار است. فلم قصه عجایت
دانش و تکنولوژیست ودر آرایش
صحنه ها از دانش و تکنولوژی
خوب به کار گرفته شده است.

ارزیابی موضوع

موضوعی چون موضوع فلم
«مادام سن» به نظر من، برای
تماشاگر ما سودمند میتواند بود.
اما شاگر ما که از فرا ورده های
علم دوران ما خیلی کم دیده است،
با تماشای این فلم، نظر خودش را
و حدسیات خودش را درباره پدیده
های علمی گسترش بدهد شاید هم
بتواند امید خودش را به قدرت
فزونی بخشد و شاید هم دلبستگی
او به رشته های گوناگون دانش
زیادت بدیرد و شاید هم از خرافه ها
بیشتر روی گردان شود. و این
همان اثریست که داستانهای علمی
(اسکیمکه فیکوم) بر مردم به جا
میکند.

هفتز های دانشمندان بزرگ «خدمت» «مادام سن» است.



رنگ سبها

شده اند - منظورم ترکیب نیست -
منظورم وصل شدن است. برای
این میگویم «وصل» نه ترکیب که
رویدادها در گونه یی از خلا ظاهر
میشوند ودر همین خلاء ناپدید
میکردند.

بینه ها یی که گفتم، باهم پیوند
منطقی ندارند. حادثه ها نیز پیوند
منطقی ندارند. همه چیز با همه چیز
و همه کس با همه کس پیگانه است.
نامانو س است. درست جوش
نمیخورد، حادثه ها خصلت میخانیککی
دارند و آدمهای کوکی هستند، همان
تجه گیری ول بدست میاید
و باز هم (شتر و گن سبهای) بیچاره
که تمام زورش را به کار میبرد تا
این خصلت میخانیککی رویدادها
را از میان بردارد، تا همه چیز را
با همه چیز، و همه کس را با همه
کس آشتی دهد. ولی باز هم تلاش
او بیپوده است.

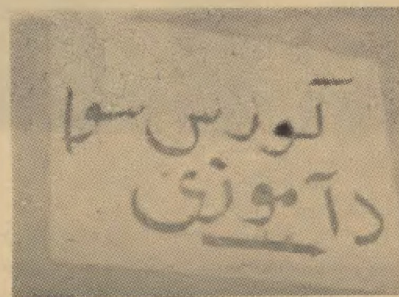
شماره اول



شمار آدمهای کوکی درین فلم زیاد است

هزار و یک

همکار دایمی این صفحه یشاغلی احمد غوث زلمی عکس جالبی برایم آورد که در همین صفحه بنظر تان میرسد.
او علاوه از عکس مضمون دیگری بنسنامه صحبت های لاله کو نوشته بمن سپرد که آنرا هم در همین صفحه میخوانید ، در مورد این عکس نمیدانم چه بنویسم ، عکس لوحه یک کورس سواد آموزی است اما چه سواد آموزی پس، بهر حال عکس جالبی است، حال من با کارهای دیگر کاری ندارم صرف میخوانم بدانم حال واحوال سواد آموزان این کورس چگونه خواهد بود، زیرا طوریکه می بینیم «سواد در یک سطر و» در سطر دیگر است.
خوب از تبصره میگذریم خود عکس همه چیز را نشان میدهد یا بقول معروف عکس است گویا .



صحبت های لاله کو

لاله کو برایم گفته بود که هر وقت خوا نه ایشان رفتم چون کسی از من روگیر نیست باید بدون حق الباب داخل شوم صبح و قتی که به منزل شان رسیدم در واژه حویلی باز بود اما آنها هم میخواستند که تانک کنم زیرا بداخل حویلی زنی را دیدم که موهای خود را با یک روی پاک پیچانیده بود همینکه مرادید طرفم آمد خواستم من ازش رو بگیرم که نزدیکم آمد سرم را دور دادم دیدم گلوپچه لاله کو است موهای خود را بیگدی ما بسته نموده گفتم گلو جان این چه حال است زنبا را دیده بودم اما مرده هارانه که بیگدی بزنند گفت توبه ای گپ هائمی فہمی بیاد و ن که پایا منتظر تا است بعدا به طرف پایای گلو یعنی لاله کو خود شتافتم لاله کو را مشغول مطالعه مجله یافتم بعد از احوال پرسسی بساط گفتگوی ما طبق معمول شروع شد . لاله کو گفت: گلورا دیدنی گفتم بلی اما نگذاشت حرفم را تمام کنم گفت: حال موهای خود را هم بیگدی میزنم و هم مرا گاهی پایا چون و گاهی په په کل صد میزنه و ننی خوده هم از همی گپ ها نر نکسی میزنه . میخواستم چیزی بگویم اما لاله کو برایم گفت کمشکو بچیم ایناره خدا اصلاح کنه چقدر بگویم ، چقدر مردم نوشتند و گفتند اما فایده نکرد . از بیرون قصه کو که چه دیدی ، چه کدی باز نوبت ما است که چشم دیدهای خوده برت قصه کنیم .

بسیار خوب بنوبت اول از من شد شروع نمودم و گفتم لاله کو جان کدام چیز جالب ندیدم اما بیروز خانه ما عجب و قسم لت خورد گفت بطور ؟ گفتم این قسم که روز بیپزده صفر بود و مادرم هم بنابه پیروی از رسم و رواج قدیم شروع کرد به خانه تکانسی عجیب، یعنی که نه چتهامانده و نه دونه دیواره ، آقالین و بالشت و توشک و خلاصه تمام اسباب خانه ره همراهی یک چوب کلان زده میرفت و میگفت ، غم هستی، درد هستی ، سرگردانی هستی هر چه هستی برای و قتی که پرسیدم مادر چرا اینطور میکندی گفت بچیم شما به این چیز ها نمی فهمید گفتم درست است که نمی فهمم اما این گفتار وزمزمه و چوب کاری شما چه معنی دارد گفت از خاطری که سال آینده غم و درد و غیره ده خانه تاثیر نکند . من هم ز

ترس اینکه مبارانوبت من برسد و کدام لت بخورم خانه را ترک گفتم . لاله کو گفت: خی هم گپ بود که ننی گلو هم یک چوب کلا نه گرفته بود و خانه ره چوب کاری میکرد ؟ گفتم شاید اما شماره که غرض نگرفت ؟ آهی کشید و گفت ننی بابا حالی فنی گلو کت مه چندان داد و طلب نداده و میگه که ریش سفید شد یم . لاله کو گفت دیروز رفتم به سرویس نسایی شفاخانه مستورات از خاطری که یک کسی مریض بود پرسیدم که رویه و پیش آمد دکتر و آنرس ها مقابل ایشان چطور است آ نسیم بدون اینکه به سوال مه جواب پته گفت که در شفاخانه چند دانه پشک است که شب های آمده به علاوه اینکه میومی میکنند و مریض هاره به خواب نمی گذارند به الماری هاییکه پهلوی مریض هاست بالا شده و خورا که میوه ها ایشانرا میخورند و یک شب پشک در بین الماری قید مانده نمی دانم از بس خورده بود خسته شده بود که نتوانسته از الماری برآید یا کدام گپ اگر بود بهر حال پشک در گفت: اگر میخواهند مریضان سرویس نسایی الماری قید مانده و صبح وقتیکه نرس موظف آمده و میخواست الماری را باز کنند که پشک میوه گفته خیز ز دو نرس بیچاره چیگی کشید و از ترس از حال رفت .

گفتم لاله کو تقریبا عین قصه شما یسک گپ یادم آمد : روز گذشته به عیادت یکی از رفقا که به سرویس صندری این سیما بستری است رفتم بودم وی از مو شبای آنجا یاد آور شد و گفت که آنها از دست مو ششباروز ندارند . لاله کو خندیده گفت شکل موش و پشک در همه جا است همین ننی گلو تلک ما خوریده و ده به شیر خانه و تحویل خانه و چاهای دگه نصب کده ولی هر چه میکنیم که موش کم شود زیاد شده میره .
لاله کو گفت گوش کویک قصه دیگر را و اینطور گفت: یکی از رفقایم که شعبه کار شان در مکروریان است از دست بعضی مردم کله کرد و گفت که بعضی ها به بلاک ها بالا شده و سری به یک شعبه میزنند و چیزی میگویند بعدا که به اصطلاح وقتی که شرمک شان پرید از تشناب های آنجا استفاده میکنند و وقتیکه هم میرایند دروازه تشناب را باز میکنند گفتم لاله کو این عجیب ترک است لاله کو گفت آن بچیم حال ما م فهمیدم که چه کنم اگر تصادفا از آنجا هامیگنشتیم و به تشناب ضرورت پیدا کردم همان کار را میکنم . گفتم لاله کو باید شما اینطور نفرس هارا نصیحت کنید در حا لیکه ... گفت شوخی کردم بچیم حال از یخن ما نکی در اخیر لاله کو گفت خیخی که برویم بیرون از هوای خوشایند کمی هوا خوری کنیم باقی صحبت ما باشد برای روز دیگر .



بدون شرح

ممیزات مساوات اسلامی

اجتماعی و کمک های اجتماعی ای که منسلحت عمومی مردم، متقاضی باشد، بصورت یکسان و برابر، و جایبی دارند که با بستنی آنرا در برابر اجتماع خویشی انجام بدهند و هر فرد، در حدود یکه توان و استعدادش، بی اش اجازه بدهد در راه فراهمی برای اسباب رفاه افراد اجتماع بدهدانه تلاش کنند و سهمی را که در نصرت وی در اجتماع تو قع شود و یا این عنصریت، آن سهم بردوش او میگذارد، پیروز بدهدانه ایفا نمایند.

ج: برقراری مساوات در قوا عدالت اسلامی و احترام به آن قواعد، و تأکیدات دیگری است که اسلام بر زمینه تطبیق مساوات همه جانبه، در ترتیب زیر بعمل می آورد:

اول - هیچ برادر را نمیتوان در سهم و استحقاق میراث، بر برادر دیگر ترجیح داد و حق یکی را در برابر آن دیگرش یا بکلی سلب نمود یا کمتر از اندازه وی تعیین کرد.

دوم - اسلام هیچگاه نمیخواهد حقوق میراث یک فرد را تا در برابر فرد ذکور، سلب ساخته شده باشد. بلکه انان را در برابر طبقه ذکور، چنانچه این وضع در میان مردم جاهلیت وضع در میان مردم جاهلیت بود، رائج بود، ولی هنگامیکه دین اسلام بحیث قانونی نجات بخشی

.....

سباغلی خیال

درس دلربا نوازی نیز دارد که اگر دان مذکور تحت نظر و عنای محمد سلیم به فرا گرفتن - و یا می پردازند که نتیجه ایسن درس نیز اطمینان بخش میباشد.

ز: - آمربت موسیقی گذشته از کورسها در آینده قریب چهار درس موسیقی دیگری را افتتاح خواهد نمود این کورسها را چهار استاد که عنقریب از یکی از ممالک است با آلات موسیقی آن میرسد تقدیم گردید.

مردی بانقاب بقیه

ایلا با احساس وحشت پرسید: پدر منظورت ازین حرفها چیست؟ بنت لختی به تفکر پرداخته پاسخ داد: شاید ... شاید بتوانم از روی فیلمی که دیروز برداشته ام به نتیجهی برسم من امروز این مطلب را تکرار متذکر شده ام و از روی بسیار کارهای که کرده ام برایم به تجربه ثابت شده و اکنون باور میکنم مردی که عکسها را می خرد، صاحب مغازه ای در - خیابان ورود می باشد، او بمن گفت که عکسهای بر داشتگی من از لحاظ کیفیت در هر بار عکاسی نسبت به سابق بهتر می شود.

من یک مرغ آبی ماده را در آشیانه اش عکاسی کرده ام این فیلمبر داری درست زمانی صورت گرفته که چوچه ها از تخم بیرون می آیند، هنوز نمی دانم که عکسها از شستن چگونه می بر آیند، زیرا هنگام عکاسی فاصله من از لانه مرغابی یک کمی دور بود. ایلا بیش ازین نخواست بحث را ادامه دهد.

عصر یک مرد بیگانه را به روی خیابان دید که مقابل دروازه ورودی ایستاده عمارت مائتری را تماشا می کرد، او مردی بود که لباس مناسبی به تن داشت و از روی شیشه های گرد عینکش بیشتر به امریکائی هامی مانند و وقتی او با ایلا داخل صحبت شد از روی لجه اش در امریکا بودن برای ایلا هیچ جای تریذید باقی نماند.

آن مرد پرسید: اگر سمو تکسم شما ماد مازل بنت هستید؟ و وقتی ایلا با اشاره سر حرفش را تصدیق کرد، او به معرفی خود پرداخت: اسم من براد است من به حسب اتفاق در همین نواحی گردش می کردم و - تصادفاً پیادم آمده که شما در همین نزدیکی ها سکونت دارید. برادر شما این حرف را بمن گفته بود.

ایلا پرسید: شما دوست را ی - هستید؟ براد بالبخندی پاسخ داد: اصلانی من با او در کلویی که هر دو یمان عضویت داریم آشنا شده ایم و لهذا آشنایی ما محدود به چهار دیوار کلپ است.

او هیچگونه کوششی برای نزدیک آمدن نکرد، و غالباً هم انتظار نداشت پس از تذکر آشنایی خود برای به

سبک‌های هنری

تمپه و نوشته ی محمد اسرائیل رویا

(کمپوزسیون و تحریر)

درین تابلو از خط بانغیر
شکل استفاده شده، به گونه‌ای
که کشش های خط نستعلیق و
شکسته « کمپوزسیون » را
تکمیل مینماید .

تابلوی مذکور گزیده شده از
اینکه يك کمپوزیسیون
است از نظر « بصری »
اوپ آرت می باشد .

در مورد اوپ آرت در شماره
های آینده سخن خواهم
گفت .



این تابلوی خط که شباهت
زیادی به نقاشی استریه دارد،
سیاه مشق نستعلیق است.
سیاه مشق چنانکه از ناامش
پیدا ست سیاه کردن فضای
کاغذ است بطوریکه کلمات
و حروف يك شعر یا يك مطلب
طوری روی هم به تکرار نوشته
شود که در عین حال يك
« هارمونی » قشنگ را
بوجود آورد بسبب همین است
که سیاه مشق علاوه از اینکه
ورق تمرین خطا میباشد يك
تابلوی از زنده نیز هست .

در سیاه مشق بالا گزیده شده
از هارمونی دلدیری که
دارد تمام حروف و کلمات
تکرار آمده از هم فرقی
نمی شود و این بهترین شیوه
چیره دستی خطاط می تواند
باشد .

این « قطعه » اثر
عبدالرحمن خطاط بزرگ
افغانستان متوفی ۱۳۶۸ هجری
قمری است .

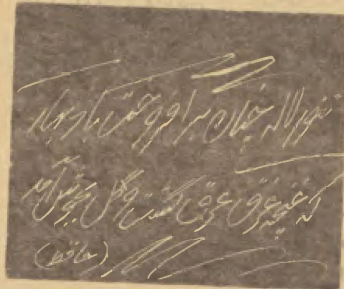
میر عبدالرحمن موح
شیوه نو خط نستعلیق در عصر
تیمور شاه سلو را
میزبسته و نام وی مثل
عماد با خط نستعلیق هم
است .



بر چهره گل نیمه نو و ز خوش نیست
برطر فچمن روی دل افروز خوش نیست
ازدی که گشت هر چه ای خوش نیست
خوش باش وزدی مگو که امروز خوش نیست
(خیام)

غزل دل انگیزی از سعدی :

بامدادن که تفاوت کند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
صوفی از صومعه گو، خیمه بزن در گلزار
وقت آن نیست که در خانه نشینی بیکبار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند ز شوق
نه کم از بلبل مستی تو بنالای هشیار
این همه نقش عجیب بر درو دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
آفرینش همه تسبیح خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
گوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستهمان فهم کنند این اسرار
تاکی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار
آدمی زاده گر در طرب آید چه عجب
سرودر باغ به رقص آمدو بید و خیاب
زاله بر لاله فروز آمده هنگام
راست چون عارض گلگون غرق کرده یار
بادبوی سمن آورد و گل و شلیل و بید
در دکان بجه رونق بگشاید عطار



از اشعار دری خوشحال ختک:

جای من نیست

از و دل برگزین کار من نیست
که از جان سیر گشتن کار تن نیست
چمن را اگر چه گلپایش شکر است
ولی همچون رخت گل دو چمن نیست
هر گویی بگو وصف دعا نیست
چه گویم چون درو جای سخن نیست
من و سودای رویت تا که هستم
اگر چه خود ترا پروای من نیست
چرا گو شغال را گوئی که چو نی
مگر از چیره او میرهن نیست

گفتم: رخت تو بهار خندان نیست
گفت: آن توئی باغ و بستان نیست
گفتم: لب شکرین تو آن نیست
گفت: از تو درخ نیست گرجان نیست
(فرخی)

تابلو ای از پیکاسو



در اوایل سالها ی ۳۰ پیکاسو نقاشی هسپانوی آناری بوجود آورد که هرچند متشکل از خطوط منحنی آزاد بودند ولی بعلمت سطوح مستوی و کمپوز سیو نه های متداخل ، کوپیزم محسوب میشدند ، آثار مهم این دوره نظیر (دختر با آیینیه) دارای رنگ های درخشا نو سطوح مزین هستند ولی در عین حال داخل تصرف و تغییر شکلی که در اندام هاسورت، گرفته و بستگی به «هو ضوع» و بیانی است که حالات و سکنات آنرا عیان میسازد. (خواب) که در سال ۱۹۳۲ نقاشی شده نمونه بارزی از این شیوه است این تابلو تصویر زنی را در حال خواب نشان میدهد که با اشکال منحنی و گلی رنگ های شدید ، نقاشی شده است.



پابلو پیکاسو

نمایش وجه مختلف يك شیء ، که از خواص کوپیزم است در اینجا نیز به نحوی خود بخود در ترکیب و نیم رخ دختر که با چشمها بسته و لبخند مختصری بر شا نه اش تکیه کرده و به خواب رفته اعمال شده است . این تصویر حالات نفسانی بعضی از فیگور

«معماری اصیل افغانی»

تا بلوی مقابل باز گویای از معماری اصیل افغانی است .

شیوه نقاشی این تابلو گرافیکی ، متمایل به پاپ آرت بوده و کمپوزسیون و طرز بیانش تا اندازه ای به کوپیزم شباهت دارد .

هدف از ارائه چنین يك تابلوی احیای پدیده های اصیل هنری ایست که میشود باروش تازه تبارز د هیمشان و یا بگفته ای مدرن اش سازیم .

یعنی می توانیم در معماری امروزی خویش مو تیف ها ، نقش ها ارسک ها (نقوش اسلیمی) و طرح های کاملاً افغانی را بکار ببریم .

اگر از مطلب دور نرویم گفته می توانیم که بسیاری از پدیده های فرهنگي : چه شعر یا موسیقی ، چه نقاشی و مجسمه سازی و بالاخره حتی معماری اگر از مایه های اصیل فرهنگی ما بارور گردد و دامنه آن به عصر کنونی گسترش داده شود بدون شک فرهنگ



ما تحول نموده و اصیل خواهد ماند . کوتاه سخن : تقلید نا آگاهانه از دیگران به مفهوم نوآوری به فر هنگ ملی ما سخت لطمه می زند .

اینست



مسؤول مدير :

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

کور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبني ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبني ۴۰۰ افغانی

دولتی مطبعه

د افغانستان د کونړ ولایت
د پلېسۍ شمېره

